



استاد اعظم چینگ های

کلید روشن ضمیری آنی ۵

کلید روشن ضمیری آنی ۵

استاد اعظم چینگ های

شرکت انتشاراتی استاد اعظم چینگ های

محتوای کتاب

زندگی‌نامه مختصری از استاد اعظم چینگ های

- ۹ راهی برای نجات جهان از نابودی
- ۳۰ ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم
- ۵۴ ممارست، جهان را متمدن تر میکند
- ۸۰ خداوند از همه چیز مراقبت میکند
- ۸۹ از خواب بیدار شوید
- ۱۱۳ به خودتان تکیه کنید
- ۱۲۲ قدرت و امور مالی
- ۱۳۵ مبارزه در نبرد معنوی
- ۱۴۳ ذهن مقدس، انتظار بازگشت هیچ چیزی را ندارد
- ۱۵۲ روشن ضمیری، نیروی مثبت را بر می انگیزد
- ۱۸۳ موجودات کامل بهشتی
- ۱۹۴ راه یافتن گنج درون
- ۲۱۹ تشریف در متد کوان یین
- ۲۲۴ نشریات ما
- ۲۳۵ راه های تماس با ما

یک پیام کوچک

استاد فرمودند که در اشاره به نام خداوند، روح اعظم، از صفت های بدون جنسیت استفاده کنیم تا در مورد جنسیت خدا، بحثی ایجاد نشود.

She + He = Hes (as in Bless)

Her + Him = Hirm (as in Firm)

Hers + His = Hiers (as in Dear)

مثال : When God wants, Hes makes things happen according to Hiers will to suit Hirmself.

استاد اعظم چینگ های، به عنوان خالق آثار هنری و نیز استاد معنوی، هر گونه ابراز زیبایی درون را دوست دارند. به همین خاطر، ویتنام را "اولاک" و تایوان را "فورموسا" نام نهادند. اولاک نام باستانی ویتنام و به معنای شادی است و فورموسا به طور کامل تری، زیبایی جزیره تایوان و مردم آن را آشکار میکند. استاد احساس میکنند که به کار بردن این نام ها، برای این سرزمین ها و ساکنین شان، تعالی معنوی و خوش اقبالی به همراه دارد.

"من به آئین بودائی یا فرقه کاتولیک وابسته نیستم. من پیرو حقیقت می باشم و حقیقت را وعظ و تدریس می کنم. شما ممکن است آن را آئین بودائی، کاتولیک گرای، تائو-گرایی یا هر چیزی که دوست دارید بنامید. من همه را می پذیرم!"

استاد اعظم چینگ های

"با رسیدن به آرامش و صلح درونی به همه چیز دست خواهیم یافت. همه رضایت ها، تحقق تمامی آرزوهای دنیوی و بهشتی، از ملکوت خدا، از درک درونی هماهنگی ابدیمان، از خرد جاودانه مان و از قدرت الهی مان حاصل میشود. مهم نیست چقدر پول و ثروت، قدرت و موقعیت اجتماعی داشته باشیم. اگر به اینها دست نیابیم، هرگز رضایت حاصل نمی کنیم."

استاد اعظم چینگ های

"تعالیم ما می گوید هر کاری که باید در این جهان انجام دهید را، به طور کامل انجام دهید. مسئول باشید و همچنین هر روز مدیتیشن کنید. به این شکل، دانش بیشتر، خرد بیشتر و آرامش بیشتری نصیب شما میشود تا به خود و به جهان خدمت کنید. فراموش نکنید که شما نیکی را در درون خودتان دارید. فراموش نکنید که خدا در نهاد شما ساکن است. فراموش نکنید که بودا در قلب شماست."

استاد اعظم چینگ های

گام برداشتن در راه عشق

گام های یک استاد روشن ضمیر در قید حیات

ما همه جا را جستجو می کنیم
 برای کمی عشق،
 برای کمی عشق،
 تا آن را با همه موجودات در هر گوشه از جهان
 قسمت کنیم.

عشق و کمک استاد اعظم چینگ های که در سطح جهان به عنوان بشردوست، طرفدار محیط زیست، نویسنده، هنرمند، طراح، موسیقیدان، کارگردان فیلم و استاد معنوی شهرت دارند، به وراثی همه مرزهای نژادی و ملی رفته است. استاد اعظم چینگ های از اوایل دهه ۱۹۸۰ تا به امروز، یکی از پیشگامان سرسپرده این سیاره در زمینه اکولوژی بوده اند و به ترویج حفاظت از محیط زیست و تنوع زیستی، احیاء جنگل ها، زندگی زیست پایدار و از همه مهمتر، رژیم وگان ارگانیک پرداخته اند که سریع ترین و مؤثرترین راه حل برای بحران های اقلیمی است.

استاد با عزم راسخ، وقت و سرمایه خود را برای آگاهی جهانیان در مورد اثر فاجعه آمیز تغییرات اقلیمی و رژیم وگان به عنوان راه حل آن، صرف می کنند. ایشان از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، کمپین های "زندگی به گونه دیگر" و "اس، او، اس" را آغاز کردند تا آگاهی مردم در مورد گرمایش زمین را افزایش دهند. همچنین ایشان به انتشار مجله خبری و نگاشتن کتاب می پردازند و در سال ۲۰۰۵ نیز فیلم مستند "قهرمانان واقعی" و سریال تلویزیونی "پادشاه و همراهان" را تولید کردند که از سوپریم مستر-تلویزیون پخش شد. این کانال تلویزیونی ماهواره ای که بیست و چهار ساعته در سطح جهان پخش میشود، به ارائه خبرهایی در مورد تغییرات اقلیمی، رژیم وگان و دیگر موضوعات تعالی بخش می پرداخت. از سال ۲۰۰۷، استاد اعظم چینگ های، از طریق

بیش از ۲۷ کنفرانس تغییرات اقلیمی در ۱۳ کشور که به طور زنده، از ماهواره و رادیو پخش میشد، دانش خود را با کارشناسان محیط زیست، رهبران دولتی، اشخاص عالیرتبه و شهروندان دلسوز در میان گذاشتند.

در نتیجه این تلاشها، شعار ایشان، "وگان باشید، حامی محیط زیست شوید تا سیاره را نجات دهید" و "وگان باشید، صلح برقرار کنید" در سراسر جهان اشاعه یافته و به بشریت الهام بخشیده تا شیوه زندگی سالم و زیست پایدار وگان را برگزینند و در نتیجه به سطح بالاتری از صلح و هماهنگی دست یابند.

استاد اعظم چینگ های، بواسطه خویش که الگویی مهربان هستند، نیکی درون و عشق به همه مخلوقات خداوند را به ما یادآور می شوند. بینش های عمیق حاصل از دستاورد معنوی استاد، به ایشان امکان داد تا علت اصلی رنج بشر، ناهماهنگی اجتماعی و فرسایش محیط زیست را شناسایی کنند که چیزی نبود مگر خشونت تحمیلی از سوی ما نسبت به دیگر موجودات از جمله دوستان معصوم حیوان مان. استاد اعظم چینگ های، از روی شفقت نسبت به ضعیفان و مظلومان، کتابهای "پرندگان در زندگی من"، "سگها در زندگی من" و "حیوانات شریف طبیعت" را نوشتند که در سطح بین المللی، پرفروش ترین کتابها بودند. این جواهرات ادبی که به زبان های گوناگون، در دسترس هستند، افکار و احساسات عمیق همزیستان حیوان عزیزمان را نشان داده و ذات الهی و عشق بی قید و شرط شان را نمایان می سازند.

سالهای اولیه

استاد اعظم چینگ های در مرکز آولاک (ویتنام) به دنیا آمدند، تحصیلات شان را در اروپا به پایان رساندند و برای صلیب سرخ کار کردند. چندی نگذشت که دریافتند در هر گوشه از جهان، درد و رنج وجود دارد و جستجو به دنبال درمانی برای این دردها، به مهمترین هدف زندگی شان تبدیل شد. سپس در جستجوی روشن ضمیری معنوی، رهسپار هیمالیا شدند و در نهایت، انتقال الهی نور و صوت درون را دریافت کردند که

بعدها آن را متد کوان یین نامیدند. استاد اعظم چینگ های بعد از یک دوره ممارست ساعیانه، به روشن ضمیری کامل دست یافتند.

چندی پس از بازگشت از هیمالیا، به درخواست صادقانه اطرافیان شان، متد کوان یین را به دیگران آموختند و شاگردان شان را تشویق کردند که برای یافتن عظمت الهی-شان، به درون نگاه کنند. طولی نکشید که دعوتنامه هایی برای ایراد سخنرانی در آمریکا، اروپا، آسیا، استرالیا و آفریقا دریافت کردند. شفقت استاد اعظم چینگ های، در توجه شان به محرومان نیز نمایان است. سرمایه به دست آمده از فروش آثار هنری استاد، ایشان را قادر ساخت تا با استفاده از آن برای کمکهای امدادی به آسیب-دیدگان سوانح طبیعی در سراسر جهان و کارهای خیریه، مأموریت شان که تسلی فرزندان نیازمند خداوند بود را ادامه دهند.

جهانی که در آن زندگی می کنیم را زیبا سازیم

با اینکه ایشان به خاطر کمک های فداکارانه خود، هیچ چشمداشتی به تقدیر و تشکر نداشتند، اما دولت ها، مقامات و سازمانهای خصوصی از سراسر جهان، در موقعیت های مختلف، جوایزی به ایشان اهداء کردند. از جمله: جایزه صلح جهانی، جایزه رهبری معنوی جهان، جایزه ترویج حقوق بشر، جایزه شهروند بشردوست جهان، جایزه خدمات عمومی برجسته برای بشریت، جایزه صلح گوسی سال ۲۰۰۶، تقدیرنامه هفته موسیقی لس آنجلس، نقره مقام اول در ۲۷ امین مراسم سالانه اهدای جایزه تلی در سال ۲۰۰۶، جایزه زندگی فعال از سوی رئیس جمهور سابق آمریکا، جرج دابلیو بوش و جایزه خدمات داوطلبانه از سوی رئیس جمهور آمریکا، باراک اوباما در سال ۲۰۱۰.

بعلاوه در ایالات متحده آمریکا، مقامات دولتی در هاوایی و ایلنوی، روزهای ۲۵ اکتبر و ۲۲ فوریه را روز استاد اعظم چینگ های نام نهادند. در جشن اعلام این روز در ایلنوی، کلینتون، بوش و ریگان، رؤسای جمهور سابق آمریکا، پیام های تبریک برای ایشان فرستادند.

استاد اعظم چینگ های در ستایش افراد پرهیزگار و تشویق دیگران برای الهام گرفتن از این افراد، سری جوایز درخشان جهانی را ایجاد کردند تا انسانها و حیوانات لایق را به خاطر خاص بودن در صفاتی همچون قهرمانی، شفقت، رهبری، شجاعت یا هوش، مورد تقدیر قرار دهند.

رؤیای استاد

استاد اعظم چینگ های، با از خود گذشتگی، زندگی خود را صرف ایجاد آینده ای زیبا برای سیاره عزیزمان و ساکنین ارزشمند آن کرده اند. در طول تاریخ، همه بزرگان رؤیایی داشتند و استاد اعظم نیز رؤیای خود را بدین شرح ابراز می دارند:

"آرزو دارم کل جهان صلح آمیز شود.

آرزو دارم که همه کشتارها متوقف شود.

آرزو دارم که همه کودکان در آرامش و هماهنگی گام بردارند.

آرزو دارم که همه کشورها با همدیگر دست دهند،

از همدیگر حفاظت کنند و به همدیگر کمک نمایند.

آرزو دارم سیاره زیبای ما نابود نشود.

میلیاردها، میلیارد سال طول کشیده تا این سیاره ایجاد شده

و اینجا بسیار زیبا و بسیار شگفت انگیز است.

آرزو دارم که این امر ادامه یابد، اما در صلح، زیبایی و عشق."



راهی برای نجات جهان از نابودی

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۸ سپتامبر، ۱۹۹۴

فرودگاه ناریتا، ژاپن، (در اصل به زبان چینی)

این بار در ژاپن، خیلی احساس آرامش میکنم. (تشویق) حالا مدت طولانی تری از تشرف شما میگذرد! همچنین شما ساعیانہ ممارست و مدیتیشن کرده اید و خود را پاک نموده اید. این برای فضای ژاپن، خیلی مفید است. ما به این شکل به جهان کمک میکنیم، برای همین میگویم که شما ناجیان جهان هستید.

در این جهان، خیلی از برادرها و خواهرهای ما، وظایف اصلی شان، ذات درونی شان، ویژگی الهی شان را فراموش کرده و در عوض، نسبت به جهان، به کائنات، کارهای مضر زیادی انجام داده اند. اگر همه چنین میکردند و کاری برای جبران آن، انجام نمیدادند، جهان ما با مصیبت بزرگی مواجه میشد. تاکنون رویدادهای بد زیادی رخ داده، اما رویدادهای فاجعه آمیز بیشتری در راه هستند. فجایعی که تاکنون رخ داده، اغلب یک کشور یا بخشی از یک کشور را تحت تأثیر قرار داده اند. اگر همه مثل قبل، همچنان نسبت به ممارست معنوی بی اعتنا باشند و در عوض کارهای بد انجام دهند، به زندگی و احساسات افراد دیگر بی اعتنا باشند و حقوق بشر را نادیده بگیرند، فجایع بزرگتری رخ میدهد و حتی کل جهان را تحت تأثیر قرار میدهد. بدون استفاده از قدرتهای جادویی نیز میتوانیم آینده را ببینیم و از آن مطلع شویم، چون قضیه منطقی است و حالت علت و معلولی دارد.

خیلی از به اصطلاح پیشگویان و پیامبران، پیش بینی کردند که به طور همزمان، فجایع زیادی در جهان رخ خواهد داد. در کشورهای مختلف و در زمانهای مختلف، افراد مختلف، تصویر مشابه ای را دیده اند. آن افراد واقعاً می توانستند آینده را ببینند، آنها به طور اتفاقی این چیزها را نمی گفتند. در همه اعصار، چنین اشخاصی وجود داشته اند. تعداد آنها نادر نبوده است.

در هر حال، شاید ما خوب ممارست کنیم. رهروان ما در بسیاری از کشورها، مراکز بزرگی برای مدیتیشن گروهی دایر کرده اند. وقتی در کنار هم باشیم، قدرت ما بسیار زیاد میشود. به همین خاطر فکر میکنم که جهان هنوز میتواند نجات داده شود. اگر همه با هم، صادقانه برای چیزی دعا کنیم یا با هم ممارست کنیم، میتوانیم فضای صلح آمیز عظیمی ایجاد کنیم و تأثیر عظیمی بگذاریم. این تأثیر به همان جای خاص، محدود نمیشود.

مثلاً اگر در کشور شما رودی نباشد و در جاهای دیگر باشد، آب آن رودها و دریاها تبخیر میشود و به بخار و بعد به باران تبدیل میشود و در نتیجه، کشور شما نیز تحت تأثیر قرار می گیرد. یک مثال دیگر: شاید امروز در جاده یا یک جای دیگر، با مشکلی مواجه شوید، شاید با ماشین یا جور دیگری، تصادف کنید، بعد دو فرد شفیق را ملاقات کنید که به شما توجه و کمک کنند و سبب شوند که محبت، امنیت و راحتی بسیار را تجربه کنید. بعد وقتی همه چیز درست می شود یا پس از مرخص شدن از بیمارستان بعد از یک هفته، آن احساس مهرآمیز همچنان با شماست. پس از آن هر کسی را که ببینید یا اگر با افراد زیادی در یک کنفرانس باشید، نسبت به آنها خیلی صبور و با محبت خواهید بود و کسانی که تحت تأثیر این رفتار شفیق شما قرار میگیرند، همچنان این عشق را به بیرون اشاعه میدهند و آنها نیز با دیگران، با عشق رفتار میکنند. بعد، آنها که اینگونه پر مهر با آنها رفتار شده نیز دوباره این عشق را تا افراد بیشتری اشاعه میدهند. این انتقال همچنان ادامه می یابد، درست مثل یک قطره روغن که پیوسته در حال پخش شدن است.

به طور مشابه، اگر شخصی وقت کافی برای ممارست داشته باشد، از درون آرام میشود و بعد رفتار آرام و فضای این شخص، بر افرادی که می بیند، بر همسایه ها و اطرافیان او نیز تأثیر میگذارد. مردم با دیدن او تحت تأثیر هاله اش قرار می گیرند و آرام میشوند. آنها فکر میکنند، "آه! این درست است! باید آرام و با محبت باشیم!" وقتی این تأثیر گسترش می یابد، خیلی ها تحت تأثیر قرار می گیرند. در نتیجه، ممارست معنوی ما واقعاً سودمند است. این کاملاً منطقی است، چیز پیچیده یا فراتر از درکی نیست.

چیزهای ناخوشایند زیادی در جهان رخ میدهد و دلیلش این است که مردم شاد نیستند و عشق ندارند. مثلاً اغلب در کتابهای روانشناسی یا در روزنامه ها، اظهاراتی را میخوانیم. اکثر افراد پردردسر و کسانی که به رفتار خشونت آمیز گرایش دارند، کسانی هستند که در کودکی مورد بدرفتاری یا بی اعتنائی قرار گرفتند. آنها بدون دریافت هیچگونه عشقی، با حالت روحی بد بزرگ شدند و شخصیت منفی پیدا کردند. علت رفتارهای اکثر آنها همین است.

حالا مراکز مدیتیشن ما جاهایی فراهم میکنند که مردم بتوانند استراحت کنند و آرامش داشته باشند. آنها پس از تجربه این حس آرامش متوجه میشوند که آن مکانها ایمن هستند. کسی نمیتواند آنها را اذیت کند و از آنها سوء استفاده کند، به همین خاطر آسوده تر میشوند و در قلب شان آرامش بیشتری حس میکنند. در نتیجه دیگر نگران یا عصبی نیستند یا احساس خطر نمیکنند. بعلاوه، همچنین میتوانیم به آنها آموزش دهیم که با قدرت مطلق درون شان، ارتباط برقرار کنند. آنها به تدریج عظمت واقعی خود را درک میکنند و بهبود می یابند. مسلماً آنها به طور فزاینده، حس پاکي و آرامش را تجربه میکنند. این دقیقاً همان چیزی است که برای شما اتفاق افتاده! (تشویق)

پس می بینید! ممارست معنوی، خیلی منطقی است! با دلایل منطقی میتوانید این را متوجه شوید. این مکانهای مخصوص ممارست معنوی، برای مردم لازم هستند تا آنها

خودکاوای کنند و گوشه صلح آمیز درون شان را جستجو نمایند. به همین خاطر است که وقتی ممارست میکنید، زندگی شما بهتر میشود و حس میکنید که هوش، درک و آرامش تان به طور فزاینده بیشتر میشود و راحت تر میتوانید دیگران را ببخشید و شفیق تر شوید. قبلاً نمی دانستید که چطور خود را پرورش دهید، به همین خاطر احساس ناراحتی میکردید و از نظر جسمی و ذهنی دچار ضعف بودید.

موجودات بهشت بالا، به جای دارو، با نور درمان میکنند. فکر میکنم شاید در آینده ما نیز بتوانیم بیماری ها را با نوری مشابه درمان کنیم. بعضی از بیماری ها هم هستند که تحت تأثیر صوت و مثلاً موسیقی قرار دارند. متدی که ما ممارست میکنیم، نور و صوت را شامل میشود. با این متد، خیلی از دردهای جانکاه و فشارها، به طور طبیعی کاهش می یابند و در نهایت ناپدید میشوند. ما در اصل موجوداتی بسیار باهوش هستیم. اما در این جهان، بیش از اندازه رنج کشیدیم و وقتی برای استراحت نداریم. حتی وقتی فرصتی برای استراحت پیدا میکنیم، شیوه درست استراحت کردن را نمیدانیم. با صرف پول بیشتر برای سفر و فعالیت های تفریحی، فقط خسته تر میشویم. فقط بیشتر احساس ناراحتی میکنیم. حالا وقت داریم تا ممارست کنیم و با همین قدرت نور و صوت است که میتوان همه بیماریها را درمان کرد و همچنین خرد به دست آورد. ما در آرامش میتوانیم خرد اصیل مان را بیابیم، پس کاملاً طبیعی است که بهتر و بهتر شویم.

افراد عادی بعد از اینکه تحت فشار کار سنگین قرار می گیرند، اگر از عهده اش بر آیند، مدتی به کنار دریا یا به کوهستان میروند. بعد تجدید قوا میکنند و برای ادامه کار آماده میشوند. اما داشتن استراحت کوتاه روزانه، خیلی بهتر از یک هفته تعطیلی بعد از مدت طولانی است. مدیتیشن دو ساعت و نیمه ما، استراحت روزانه ماست. به این شکل علاوه بر استراحت، زندگی هایمان را نیز نجات می دهیم! نور و صوت، سلولهای ذهن و جسم ما و موارد دیگری از وجود ما را پاک میکنند. به همین خاطر،

هر چقدر بیشتر ممارست کنیم، جوانتر می شویم و بیشتر احساس راحتی میکنیم. همچنین اکثر بیماریها ناپدید میشوند.

اخیراً در مجله ای خواندم که برای درمان سرطان، از یک صوت خاص استفاده میکنند. این مقاله را خواندید؟ آنها آزمایش هایی در این زمینه انجام داده اند و به نظر میرسد که مؤثر است. با خواندن این خبر، حس کردم که تفکر و تعمق ما بر صوت، واقعاً بهترین است. خیلی از متشریفین، با ممارست متد کوان یین، نادانسته از سرطان شان خلاص شدند! البته این فقط یک تأثیر طبیعی و پاداش است. ما برای درمان ممارست نمیکنیم. به عبارت دیگر، ما نیز برای درمان ممارست میکنیم! جهالت ما بدترین بیماری است که از آن، خیلی از بیماری های دیگر نیز بوجود می آید.

به عنوان مثال، وقتی جاهل هستیم، از انواع چیزها لذت می بریم - گوشت میخوریم، مشروبات الکلی یا حتی مواد مخدر مصرف میکنیم. ما فکر میکنیم که این چیزها سبب میشوند که لذت ببریم، در حالیکه در واقعیت، اینها هم از نظر جسمی و هم از نظر ذهنی، سبب نابودی ما میشوند. این نتیجه جهالت ماست. متوجه اید؟ ما از روی نادانی و جهالت، مواد مخدر و سم مصرف میکنیم و بیمار میشویم. ما از کبدها، ریه ها و قلب های بیمار، از سرطان ها و از همه چیز رنج می کشیم و همه اینها به خاطر بیماری جهالت ماست.

خداوند در ابتدا ما را به اینجا فرستاد تا جهان را متبرک کنیم، تا جهان تکامل یابد، زیباتر و همچون بهشت شود. اما نتیجه این شد که ما بعد از ورود به این "ابزار" (جسم انسانی)، به جای استفاده از آن در جهت اجرای خواست خداوند، از آن سوء استفاده کردیم. ما این "ابزار" خدادادی را نابود کردیم، برای همین اینقدر احساس ناراحتی میکنیم.

استاد به شما آموزش میدهد که کار درست را انجام دهید، تا راه درست استفاده از "ابزار" تان را بدانید و مأموریت تان را به خاطر آورید. وگرنه، هر کدام از ما به این جهان می آمدیم و در لذت های مادی غرق می شدیم و دلباخته فلان چیزها و این

"ابزار" میشدیم. ما به جای اینکه از این "ابزار" برای زیباسازی جهان استفاده کنیم، در استفاده از آن زیاده روی کردیم و آن را مسموم کردیم. مسلماً از این نظر، وضعیت این جهان نا امید کننده است. باید کسانی همچون ما باشند تا مأموریت اولیه را به مردم یادآوری کنند تا آنها به یاد آورند و درک کنند که نباید زیاده روی کنند و در این جهان غرق شوند و جهان و نیز خودشان را نابود سازند. به همین خاطر است که ممارست معنوی، وظیفه ماست.

وقتی یک شخص عادی خیلی بیمار است، به بیمارستان فرستاده میشود و این فقط به خاطر دارو نیست، برای استراحت هم هست. بعد بدن او یک انرژی مقاومتی برای درمان بیماری، ایجاد میکند. معمولاً بعد از مصرف دارو، سنگینی بیشتری احساس میکنیم و خواب آلوده میشویم. هدف این است که با این کار بیشتر استراحت کنیم تا جسم ما به نیروی مقاومت در برابر بیماری دست یابد. ما به طور طبیعی درمان میشویم و دارو تنها ماده مؤثر نیست. به همین خاطر با اینکه بیمار نیستیم، هر روز استراحت میکنیم، "داروهای بهشتی"، نور و صوت بهشتی را به میزان چند صد لیتر مصرف میکنیم و مسلم است که حس بهتری پیدا میکنیم! وقتی استراحت کنیم و دارو هم مصرف کنیم، به طور طبیعی، از نظر جسمی و ذهنی، سالم و قوی می شویم. در نتیجه، هر چقدر بیشتر ممارست کنیم، ترک آن برایمان سخت تر میشود و بیشتر و بیشتر از آن لذت می بریم، مثل بچه ای که نمیتواند از نوشیدن شیر دست بکشد.

اکثر افراد، به مشکلات جسمی یا روانی دچار هستند. شاید حالا برای شروع کمی دیر باشد، اما بهتر از این است که هرگز شروع نکنیم. اگر خودمان فرزند داشته باشیم، با عجله این "دارو" را به او میدهیم تا نیاز نباشد در بزرگسالی، آن همه دارو مصرف کند. به بیمارستان های جهان نگاه کنید، بیمارستان ها پر از بیمارانی هستند که مقدار زیادی گوشت میخورند و مشروبات الکلی می نوشند. آنها فقیر نیستند، درسته؟ آنها ثروتمندانی هستند که مقدار زیادی گوشت و الکل مصرف میکنند، اما در نهایت

کارشان به بیمارستان ختم میشود. همچنین آنها خیلی کند بهبود می یابند، حتی وقتی که بیماری شان چندان جدی نیست.

در عوض، وگان هایی مثل ما که ساده زندگی میکنند، فوراً یا خیلی زود بهبود می یابند. بعلاوه، بعد از مصرف دارو، هیچ اثر جانبی، هیچ واکنش مضرى در آنها ایجاد نمیشود. اگر به تازگی ممارست را شروع کرده باشیم، شاید سیستم ما خیلی سریع تنظیم نشود و بهبود نیابد. در مراحل اولیه ممارست، اگر بیماری خیلی سنگین باشد، نمیتوانیم خیلی سریع تغییر کنیم. به همین خاطر گاهی بیمار میشویم. اگر ممارست نمیکردیم، شرایط می توانست از این هم بدتر باشد.

نور و صوت، دارو و غذای جسم و روح ما هستند. اینها سلولهای جسم ما را تغییر میدهند و احیاء میکنند. در نتیجه شاید متوجه شده باشید که رهروان خوب، جوانتر یا حداقل جوانتر از قبل به نظر میرسند. اگر بعد از مدت طولانی دوباره آنها را ببینید، پوست آنها درخشان تر و لطیف تر است، طوری که انگار جوانی شان دست نخورده باقی مانده است. اگر زندگی ما با خشونت و نگرانی همراه نباشد، این تغییر آشکارتر هم خواهد بود. همین که روزانه دو ساعت و نیم ممارست کنیم، به قدر کافی خوب است! ما میتوانیم به زندگی ادامه دهیم. اینطوری حداقل فشار آنقدر زیاد نیست، تا آن حد نیست که نیمه جان باشیم. اینطور نیست که من به ممارست شما نیازمند باشم، بلکه شما واقعاً نیاز دارید که ممارست کنید. من نیز حداکثر تلاشم را میکنم تا به اطراف سفر کنم و فواید ممارست معنوی را به مردم یادآور شوم.

من به قصد شما برای اینکه ساعتی ممارست کنید یا نکنید، احترام میگذارم. شما حق دارید و وظیفه دارید که در این باره تصمیم بگیرید. حقیقت این است که من شما را ملزم نمیکنم، شما را کشان کشان نمی برم، شما را به زور نمیکشم یا چنین کارهایی انجام نمیدهم. تنها چیزی که میتوانم بگویم، این است که: هر چقدر بیشتر ممارست کنید، بیشتر از آن لذت می برید، بیشتر فواید آن را حس میکنید، بیشتر احساس راحتی میکنید، تغییرات فیزیکی را متوجه میشوید و دیگر حس تان مثل قبل نیست.

در واقع، وقتی بعد از گذشت چند سال، به دیدن شما آمدم، دیدم که "وا! شما چقدر سالم هستید! نسبت به اولین باری که ملاقات کردیم، خیلی فرق کردید." (خنده و تشوق) چون متوجه شدید، تشویق کردید، درسته؟

کالبد فیزیکی ما تحت تأثیر کالبد معنوی و ذهنیت ماست. اگر کالبد معنوی و ذهنیت ما با مصرف غذای معنوی، راضی باشد، کالبد فیزیکی ما نیز تغییر میکند و زیباتر میشود. اگر از نظر ذهنی، غمگین و سنگین باشیم، کالبد فیزیکی ما نیز خسته و درمانده به نظر میرسد. بعد بیقرار و نگران میشویم.

در اینجا به یک نمونه خیلی منطقی اشاره میکنم: آیا وقتی شاد یا عاشق هستید، خیلی زیباتر به نظر نمی رسید؟ یا وقتی خانواده گرم، راحت و در صلح و صفایی دارید، شاد، زیبا و روشن به نظر میرسید. وقتی در مورد شغل مان نگران هستیم، در کسب و کارمان مانعی ایجاد شده، معشوق مان فرار کرده یا غیره یا وقتی در قمار بازنده میشویم، همه اینها در چهره ما مشخص است. گاهی مردم میگویند، "تا حد مرگ، ناراحت هستم. تا حد مرگ رنج میکشم، دلم برای عشقم تنگ شده!..." متوجه اید. او هنوز نمرده، اما خیلی شبیه مرده ها به نظر میرسد! اینها فقط رنج های دنیوی هستند، دیگر چه برسد به وضعیت کالبد معنوی ما در صورت استراحت نکردن و تغذیه نشدن روزانه. نور و صوت، غذای معنوی ما هستند. بدون غذا، کالبد معنوی ما پژمرده، درمانده و ناراحت میشود و بعد به طور اجتناب ناپذیری بر کالبد فیزیکی ما نیز تأثیر میگذارد.

سالهای بین ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ یا ۱۹۹۷، حساس ترین دوره زمین هستند. به همین خاطر رویدادهای زیادی رخ داده اند. ما در چند قرن اخیر، آسیب های زیادی به سیاره زده ایم. گاهی اقدامات ما طوری به نظر می رسیدند که گویی در حال کمک به زمین بودیم یا باعث پیشرفت جهان شدیم، اما بهای آن خیلی سنگین بوده است! ما انسانها خیلی جاهل هستیم. فقط برای اینکه در کسب و کارمان، سریع پول در بیاوریم، پیامدهای آینده را نادیده می گیریم. پس بهتر است که حالا از سرعت خود کم کنیم و

شرایط خود و نسل آینده و وضعیت جهان مان را مد نظر قرار دهیم! ما ویرانی های خیلی زیادی به بار آورده ایم!

مثلاً می توانیم درختان را قطع کنیم، اما به ازای هر درختی که قطع میکنیم، باید دو درخت بکاریم! میتوانیم مواد استفاده شده را بازیابی کنیم، این اشکالی ندارد! همچنین میتوانیم رژیم گوشتی مان را به رژیم وگان تغییر دهیم، چون گوشتخواری سبب شده که اکثر منابع سیاره مصرف شود.

سالانه فقط به خاطر پرورش دام، جنگل های زیادی نابود میشوند. سالانه، فقط برای پرورش حیوانات و تهیه گوشت مصرفی ما، زمین هایی به مساحت انگلیس، جنگل-زدایی میشوند. پرورش دام سبب میشود که مقدار زیادی آب، علوفه، وقت و زمین مصرف شود و زمین نتواند دوباره مورد استفاده قرار گیرد. بعد از قطع درختان و لگدمال شدن زمین توسط حیوانات، باید پنجاه سال صبر کنید تا بتوانید دوباره در آن زمین، کشت کنید. همچنین با از بین رفتن درختان، خاک سطحی غنی، با باران های سنگین شسته میشود، فرسایش غیر قابل کنترل بوجود می آید و زمین، بایر و خشک میشود. اینها به واکنش زنجیره ای می انجامد و یک چیز بر چیز دیگری تأثیر میگذارد و در نتیجه نابودی نامحدودی صورت می گیرد که جنبه های بسیاری را در بر میگیرد. منابع آب پاک برای این استفاده میشود که حیوانات از آن بنوشند و در آن شستشو کنند و برای ما فقط آب کثیف باقی می ماند که از نظر مقدار نیز ناکافی است.

ما از فن آوری سوء استفاده کردیم و به لایه محافظ اتمسفر زمین، آسیب رساندیم. این نیز سیاره ما را تحت تأثیر قرار داده و زمین گرمتر شده است. وقتی زمین گرمتر شود، باران و درخت سایه داری نیز در کار نیست. بدون باران، درختان نمیتوانند رشد کنند و بدون درختان، میزان بارندگی کمتر میشود. به همین خاطر، هوا گرمتر شده و به طور غیر قابل پیش بینی ای در حال تغییر است.

همه اینها در نهایت بر جسم ما، بر فرزندان ما، بر کسب و کار ما، بر شرایط روانی و دیگر جنبه های ما و در نهایت بر وضعیت اخلاقی زمین ما تأثیر میگذارد. بدون غذای

کافی، قیمت‌ها افزایش می‌یابند، خیلی‌ها از عهده هزینه‌ها بر نمی‌آیند. کسب و کارها بد و ورشکسته میشوند. وقتی مردم پول نداشته باشند، به دزدی و کارهای بد متوسل میشوند و یا بی‌خانمان میشوند. شاید حتی به خودشان و خانواده‌شان آسیب بزنند. اگر چیزی برای خوردن وجود نداشته باشد، شما اولین قربانی هستید. خیلی زود، تمام جهان گرسنه می‌ماند.

این پیامدها همین حالا هم از نظر اخلاقی، بچه‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. به همین خاطر سازمان ملل و خیلی از کشورها به گردهم آمدن تا در مورد سقط جنین و کمبود مواد غذایی صحبت کنند. * آنها تصمیم گرفتند تا سقط جنین و نظایر آن را تأیید کنند. این یعنی تصمیم برای کشتن بچه‌ها، برای کشتن نوزادان. بله! یعنی قانونی کردن سقط جنین و تشویق به انجام آن. با توجه به این که جمعیت در حال افزایش است و غذا کافی نیست، آنها حالا میخواهند مردم را بکشند. رک بگویم، آنها به خاطر غذا مردم را می‌کشند. در هر حال این واقعاً در حال وقوع است. آنها نوزادان را می‌کشند، بچه‌ها را می‌کشند. به خاطر اینکه احساس خطر میکنند، غذا در حال کاهش و جمعیت در حال افزایش است. آنها شیوه زندگی خود را تغییر نمیدهند، یعنی وگان نمیشوند، از قطع درختان بیشتر دست نمی‌کشند و در عوض درخت نمیکارند، پرورش دام را متوقف نمی‌کنند، بلکه در عوض غذای دام کشت میدهند. بچه‌ها را می‌کشند.

در نتیجه میتوانید ببینید که تأثیر آن مثل زنجیر آهنی است و به طور مداوم بر چیزهای دیگر تأثیر میگذارد. نمیتوانید بگوئید که "گوشتخواری من به خودم مربوط است". این بر کل جهان، بر نسل آینده، بر فرزندان معصوم شما تأثیر میگذارد. میتوانید ببینید که این وحشتناک است، آسیب آن بسیار عظیم است. با وجود همه اینها، آیا هنوز می‌پرسید که چرا استاد از شما میخواهد که وگان شوید؟

* سازمان ملل و نمایندگان چندین کشور، در ۱۳-۵ سال ۱۹۹۴ در قاهره به گردهم آمدن تا در مورد افزایش جمعیت بیش از حد و مشکلات ناشی از کمبود غذا در آینده بحث و گفتگو کنند.

باید این مشکل را از ریشه حل کنیم. ما گیاهان را از ریشه آب می‌دهیم، نه از برگ. بله، هر چقدر بیشتر گوشت بخوریم، بیشتر باید گوشت تولید کنیم. پرورش دام به زمین های وسیع و مقدار زیادی آب برای رشد علف ها نیاز دارد. هر چقدر درختان بیشتری را قطع کنیم، آب کمتری به دست می آوریم و بعد آب برای حیوانات استفاده میشود و ما بدون آب می مانیم. بدون آب نمیتوانیم محصولات گیاهی کشت کنیم و در نتیجه محصولات تازه کمتری داریم. وقتی مواد کم شوند، بر قیمت آنها افزوده میشود. وقتی جمعیت رو به افزایش و تولید مواد غذایی رو به کاهش باشد، جنگ اجتناب ناپذیر است. بعد فقط به خاطر خوردن، فقط به خاطر غذا، خشونت های بیشتری همچون دزدی و کشتار رخ میدهد. نتیجه این میشود که آنها در نهایت، به کشتار، به کشتار بچه ها برای نجات خودشان فکر میکنند.

قبلاً هرگز کسی به سقط جنین فکر نمیکرد، اما حالا، آنها سعی دارند که این کار را قانونی و عمومی کنند. به نظر بنده حقیر، بر اساس آنچه که من حس میکنم، سازمان ملل و خیلی از کشورهای دیگر باید منطقی تر فکر کنند و روشی مؤثرتر و صحیح تر پیدا کنند، نه اینکه فقط بچه ها را بکشند. اگر شرایط ادامه یابد، هر تعداد نفر را هم که بکشید، باز هم کافی نیست.

خیلی ها پیش بینی کردند که در آینده، کشورهایی هستند که نیاز دارند برای بقا، گوشت انسان را بخورند. آنها به مرحله ای میرسند که گوشت انسانهای مرده را میخورند. برای تغییر آینده راهی هست، اما نه در صورتی که آنها به این راه ادامه دهند.

ما میتوانیم تغییر کنیم، میتوانیم جهان را تغییر دهیم. میتوانیم جهان مان را نجات دهیم. باید شیوه زندگی مان را بازسازی کنیم، باید به شیوه اخلاقی زندگی کنیم، وگان شویم، از نظر ذهنی و جسمی، خود را پرورش دهیم. بعد به نتایج فوری دست می یابیم. جهان ما به یکباره تغییر میکند! اگر همه به جای قطع درختان، درخت بکارند، بعد خیلی زود نجات می یابیم. در عرض ده سال، جهان دیگر مثل قبل نیست،

دیگر این همه مشکل ندارد. واقعاً امید هست، اما تنها در صورتی که همه همکاری کنند.

مثلاً شما شاگردان به گفته های من گوش می کنید و بعد بر افرادی که می شناسید، تأثیر میگذارید. اما اگر یک زمینی متعلق به ما نیست، ما نمی توانیم از صاحب زمین بخواهیم که درخت بکاردا! او باید سود و ضرر این کار را درک کند. این خبر باید در کل جهان پخش شود تا همه بدانند. آنها باید باور کنند و باید به شیوه منطقی تری فکر کنند. همه باید متحد شوند تا جهان نجات یابد. وگرنه، لزومی ندارد در مورد نابودی جهان، نگران باشیم. ما همین حالا قبل از رسیدن پایان جهان، در حال کشتن همدیگر هستیم. از ابتدای خلقت تاکنون، هرگز نشنیده ایم که جنگ ها برای کشتار بچه ها باشند! این یعنی معیارهای اخلاقی ما تا پایین ترین حد خود افت کرده اند.

امروزه اگر کسی را کشته باشید، قاضی، پلیس شما را دستگیر میکند و به زندان می-اندازد. شما باید در ازای جانی که گرفته اید، جان خود را بدهید. اما آنها حالا در تلاشند تا کشتار همگانی را قانونی کنند و به نظر میرسد که هیچکس این کار را غیر اخلاقی نمیداند. این واقعاً شگفت انگیز است! امیدوارم که سازمان ملل و کشورهای شرکت کننده، ذهن خود را کاملاً هشیار نگه دارند. وگرنه واقعاً وحشتناک است که آینده نسل بعد و کل جهان را در دست آنها قرار دهیم و بگذاریم که آنها برای ما تصمیم بگیرند! اگر آنها روشن ضمیر نیستند و نمیتوانند منطقی فکر کنند، شما میتوانید تصور کنید که این موقعیت چقدر جدی است!

وقتی علتی هست، معلولی هم هست. اینطور نیست که خداوند در یک کناری بایستد و آنها را نظاره کند که برای مرگ و زندگی مردم، برای مرگ و زندگی فرزندان خدا، تصمیم بگیرند. مسلماً خداوند اجازه این کار را به آنها نمیدهد.

ما اغلب دیگران را متهم میکنیم که "او کشتار میکند، او یک قاتل است!" همه او را سرزنش میکنند، از او متنفر هستند. ما از جنگ و کشتار هم بیزار هستیم. اما حالا قتل به یک اقدام طبیعی تبدیل شده و قربانیان به قتل رسیده، بچه ها، نوزادان

هستند. این واقعاً وحشتناک است! این با زمانی که این کار به خاطر شرایط الزام آور انجام شود، فرق دارد. آنها حالا این کار را به طور آشکار، بدون هیچ دلیل اضطراری و فقط به خاطر ناکافی بودن سهمیه غذایی انجام میدهند. فقط به منظور تضمین سهمیه غذای بزرگسالان، بچه ها باید کشته شوند. امیدوارم که سقط جنین، قانونی نشود. ما حداکثر سعی مان را میکنیم تا به راه حلی فکر کنیم و اجازه ندهیم که این امر، اتفاق بیافتد.

اگر هر کدام از ما این روش را دوست داریم یا با آن موافقیم، می توانیم نامه ای با محتوای سخنرانی امروز من، برای آنها بنویسیم. هر کدام از ما میتوانیم به سازمان ملل، به رئیس جمهور آمریکا و به کشورهای مربوطه نامه بنویسیم. از آنها بخواهید که به جای به کارگیری این روش نامطلوب، یک راه حل دیگر پیدا کنند! شاید آنها به پند ما گوش دهند، شاید هم نه. امیدوارم که گوش دهند. وگرنه، حتی اگر همه بچه ها را (با سقط جنین) بکشیم تا بزرگسالان و دیگر بچه های دارای امتیاز ویژه را از گرسنگی نجات دهیم، عواقب کارمای ایجاد شده، حتی بدتر خواهد بود.

عجیب است! من میدانم مردم دنیا در چه فکری هستند. آنها حتی نمیتوانند یک چنین مشکل ساده ای را حل کنند. مطمئن هستم که اکثر سیاستمداران در مورد آمار کتابهای تحقیقاتی پیرامون سود و زیان رژیم گوشتی نسبت به رژیم وگان، مطلع هستند. آنها بیشتر فرصت دارند تا این کتابها را بخوانند. آنها ثروتمند هستند و افرادی را دارند تا به آنها اطلاع رسانی کنند، مطالب را به آنها بدهند. آنها باید بهتر از ما بدانند. آنها ملزم هستند تا کشور را اداره کنند و برای مردم کار کنند. آنها باید در مورد این حقایق بدانند. این خیلی ساده است، فقط مردم را تشویق کنید تا وگان شوند، خودشان هم باید به رژیم وگان روی آورند. به این شکل جهان به زودی نجات می یابد و تازه این به غیر از رفتن به بهشت از طریق ممارست معنوی و کسب اجر است!

اگر رژیم وگان بتواند جهان را نجات دهد، همه فقط باید کمی از خود گذشتگی کنند. چهره های سیاسی و مذهبی تأثیر و نفوذ زیادی روی مردم دارند. آنها آزاد هستند تا از هر ابزاری استفاده کنند. آنها تلویزیون، رادیو و همه چیز دارند. آنها میتوانند هر زمان در مورد هر چیزی صحبت کنند. آنها باید در مورد چیزهای خوب صحبت کنند، رژیم وگان و حفاظت از محیط زیست را رواج دهند. کار درست برای ما و نسل آینده ما، همین است. درسته؟ برای اکثر گروه های سیاسی و مذهبی، انجام این کار، خیلی راحت است.

ما اخیراً هشدارهای زیادی دریافت کرده ایم. در همه جا سوانح طبیعی و زلزله هست. بعلاوه، ما از کشتار در بین انسانها، وحشت زده هستیم. انسانها قوی هستند. آنها میتوانند قدیس یا یک موجود شیطان صفت باشند. "به عنوان یک قدیس (یک موجود کاملاً روشن ضمیر)، آنها میتوانند کل جهان را نجات دهند." به عنوان یک موجود شیطان صفت، میتوانند کل جهان را نابود کنند.

ما تاکنون، مشکلات زیادی داشته ایم. بعضی از افراد نامتعادل از نظر روانی، جنگها را راه انداخته اند یا بمب ها را اختراع کرده اند که اکثر اینها به نابودی ثروت جهان و زندگی مردم منجر شده اند. گاهی فکر میکنیم که یک بمب، چیزی نیست، نابود شدن یک شهر چیزی نیست و غیره. برای ساخت یک شهر، سرمایه و تلاش زیادی صرف شده است. اگر یک شهر ویران شود، اقتصاد کشور تحت تأثیر قرار می گیرد و به آن فشار وارد میشود. بازسازی یک شهر، فشار زیادی به همراه دارد. این کار برای اقتصاد کشور، بار بسیار سنگینی است. پس سوانح طبیعی، زلزله، تیفون، بمب و سوانح عجیب وجود دارند. نگوئید که کل جهان نابود شده، حتی اگر یک سوم یا بخشی از جهان، تحت تأثیر قرار گیرد، واقعاً مصیبت بار است. بعد با واکنش های زنجیره ای، شرایط خراب تر میشود.

به همین خاطر امیدوارم که مردم جهان سریع بیدار شوند. امیدوارم که شما پیام را به همه برسانید، به آنها بگوئید که با هم این زمین را نجات دهند. وگرنه، چه کار باید

بکنیم؟ بهشت فقط افراد پرهیزگار را جا میدهد. اگر دیگر زمینی وجود نداشته باشد، آنهایی که چندان خوب نیستند، به کجا بروند؟ در نتیجه باید برای افراد نه چندان خوب، مقداری تلاش کنیم.

این سیاره زمین، خیلی ارزشمند است. اگر خداوند بخواهد آن را مجازات کند، نابود کند، هیچ کاری به جز اطاعت از خواسته او، از دست ما بر نمی آید. با این حال، اگر هنوز بتوان آن را نجات داد، باید آن را نجات دهیم، چون این جهان، مدرسه بسیار خوبی است که روح های بسیاری می توانند به آن بیایند و آموزش ببینند و رشد کنند.

در زمان ایراد این سخنرانی توسط استاد، "کنفرانس بین المللی سازمان ملل در مورد جمعیت و توسعه"، در قاهره برگزار میشد.

در حین این کنفرانس، روزنامه های بین المللی پیوسته، نظرات مخالف در مورد موضوع سقط جنین را گزارش میکردند. شرکت کنندگانی که با سقط جنین مخالف بودند، با لایحه پیشنهادی برای کنترل جمعیت هم مخالف بودند، چرا که این لایحه به افزایش سقط جنین می انجامید. در نتیجه آن را تأیید نکردند. در ادامه بخش هایی از دیدگاه های ضد سقط جنینی که پیوسته توسط روزنامه ها گزارش میشد را ارائه میدهم.

قاهره: در حالیکه جلسه پایانی کنفرانس جمعیت سازمان ملل، دیروز برگزار شد، کشورهای مسلمان و کاتولیک، در گزارش پایانی، از کسانی که سقط جنین و حقوق جنسی را توصیه کرده بودند، انتقاد کردند.

برگرفته از "اچ. کی. استاندارد"، ۱۴ سپتامبر، ۱۹۹۴

... واتیکان در نفی سقط جنین، روابط جنسی فرا ازدواجی و همجنس گرایی، به کشورهای محافظه کار مسلمان نظیر ایران، پیوست.

... "ما باید برویم و به این موضوعات اعتراض کنیم، نه اینکه میدان را خالی کنیم تا افکار غربی در زمینه امور خانوادگی تصمیم گیری نمایند...." "ما هر چیزی در این سند که با اسلام مغایر باشد را نمی پذیریم." خانم "بوتو" تصمیم گرفته اند تا به عنوان تنها رئیس جمهور یک کشور اسلامی، به قاهره بروند.

... نخست وزیر ترکیه "تانسو سیلر" و همتای بنگلادشی او "خالد ضیاء" و ملکه "نور" از اردن، از تصمیم خود برای شرکت در این جلسه منصرف شدند. رئیس جمهور اندونزی، "سواهرتو" نیز از شرکت در کنفرانس صرف نظر کرد.

... سخنگوی واتیکان، "جواکین ناوارو" اظهار داشت که پیش نویس طرح ها به نوجوانان امکان میدهد تا بدون اجازه والدین، سقط جنین انجام دهند.
 ... او گفت: "هیچ کشور غربی، قانونی نظیر این ندارد. با این وجود آنها میخواهند این قانون را به دیگران ارائه دهند". آژانس مطبوعاتی فرانسه
 برگرفته از "اچ. کی. استاندارد"، ۵ سپتامبر، ۱۹۹۴

... واتیکان که در کل جهان حدود ۸۰۰ میلیون رهرو دارد و کشورهای محافظه کار اسلامی نظیر ایران، بر علیه این سند، کمپین برپا کردند.
 ... واتیکان گفت که "از بخش هایی از این سند که در مورد سقط جنین است" و نیز بخش هایی که در مورد "آسیب به خانواده و تشویق رابطه جنسی آزاد در میان جوانان است" هیچگونه حمایت آشکار و پنهانی نمیکند.
 برگرفته از "اچ. کی. استاندارد"، ۷ سپتامبر، ۱۹۹۴

اسلام گراهای مصری با انتقاد شدید از این کنفرانس، اظهار داشتند که دوشنبه، روز افتتاحیه، بر بدترین ترس آنها در مورد ترویج انحراف جنسی، رابطه جنسی فرا ازدواجی و سقط جنین راحت، صحنه گذاشت.
 ... در زیر تصویری از یک دختر جوان با روسری اسلامی چنین نوشته شد: "نسل آینده ما حق زندگی ندارد."
 برگرفته از "اچ. کی. روزنامه صبح جنوب چین"، ۷ سپتامبر، ۱۹۹۴

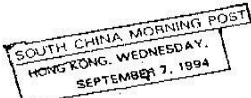
در پایان، این کنفرانس دیدگاه شرکت کنندگان مخالف با سقط جنین را مورد توجه قرار داد و از روی مصالحه، گزینه های بیشتری ارائه کرد.



مادر شدن ایمن]، ایده ای که [رواج] سقط جنین به عنوان روشی برای تنظیم خانواده را شامل نمیشود، در خیلی از کشورها به عنوان تدبیری برای کاهش ناخوشی و مرگ مادران، پذیرفته شده است. برگرفته از "برنامه عملی کنفرانس"، صفحه ۵۷، (اچ. کی. استاندارد)

Vatican vows to stand firm on abortion

VATICAN CITY (AP) — The Vatican has vowed to stand firm on its opposition to abortion, saying it will not be swayed by the demands of the United Nations. The Holy See has threatened to withdraw its support from the United Nations if the organization were to vote on a resolution to legalize abortion. The Vatican's position is based on its belief that human life begins at fertilization and that every human being has the right to life. The Vatican's stance is a key issue in the ongoing debate over abortion rights in the United States and other countries.



Vatican stands firm on abortion

VATICAN CITY (AP) — The Vatican has vowed to stand firm on its opposition to abortion, saying it will not be swayed by the demands of the United Nations. The Holy See has threatened to withdraw its support from the United Nations if the organization were to vote on a resolution to legalize abortion. The Vatican's position is based on its belief that human life begins at fertilization and that every human being has the right to life. The Vatican's stance is a key issue in the ongoing debate over abortion rights in the United States and other countries.



tries to row at ululation conference

CAROL The United States... Under sought to define a resolution... With the battle lines drawn... The Vatican... The Holy See... The Vatican's stance is a key issue in the ongoing debate over abortion rights in the United States and other countries.

There is a broad... The Vatican... The Holy See... The Vatican's stance is a key issue in the ongoing debate over abortion rights in the United States and other countries.

استاد شفیق همچنین یک راه حل خردمندانه، انسانی و عملی، برای مشکل جهان ارائه دادند. برآستی که به اجرا در آوردن طرح فرامرزی "مراقبت از بچه"، اولین گام به سوی "اتحاد جهانی" است.

نامه به بخش امور انسان دوستانه، سازمان ملل، نیویورک، آمریکا

بخش امور انسان دوستانه، سازمان ملل، نیویورک، آمریکا

۲۷ مارس، ۱۹۹۵

خانم ها و آقایان عزیز،

هم اینک مشکل جمعیت، از جمله موضوعات بین المللی است. بعضی از کشورها به خاطر جمعیت کم، به نارسایی دچارند و بعضی به خاطر جمعیت زیاد، سیاست های اجباری کنترل جمعیت را عملی میکنند که سبب ایجاد رنجش بسیار در مردم و بر-انگیخته شدن خشم خداوند میشوند. (مثلاً همین رویداد اخیر در پکن که مردی به علت مرگ همسرش در اثر سقط جنین اجباری، از غم دیوانه شد و به طور تصادفی مردم را به قتل رساند).

در واقع، این مشکل بفرنج را میتوان در نهایت به این صورت حل کرد که به بچه های کشورهای پر جمعیت نظیر چین، هند یا غیره امکان داده شود تا به طور قانونی و بدون طی کردن سلسله مراتب اداری و کاغذ بازی زیاد، توسط خانواده های کشورهای کم جمعیت نظیر سنگاپور، بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای غربی، پذیرفته شوند.

انجام چنین طرحی، حداقل مزایای زیر را در بر دارد:

- ۱- متعادل کردن جمعیت جهان.
 - ۲- آسایش والدین بدون بچه و ایجاد شور و نشاط تازه در زندگی آنها.
 - ۳- کاهش اقدام بد کشتار و نیز کاهش اندوه و تنفر در والدین. (بعضی از کشورها برای کنترل جمعیت، به سقط جنین اجباری و کشتار بچه ها دست می زنند).
 - ۴- کسب فواید اقتصادی. (کشورهای کم جمعیت به نیروی کار بیشتری دست می یابند، در حالیکه کشورهای پر جمعیت از سود مالی ناشی از هزینه-های پذیرفتن سرپرستی بچه ها و بار کمتر بهره مند میشوند. چرا که والدین آتی به هزینه های درمانی و دیگر هزینه های دوران بارداری مادر و بچه ای که تحت سرپرستی است، رسیدگی میکنند و در نتیجه ضمن حمایت روانی و ذهنی از آنها، از بار خدمات درمانی کشور میکاهند).
- شاید سازمان شما نگران باشد که اجرای این طرح به افزایش قاچاق انسان بینجامد. اما اگر سیستم ثبت قانونی برپا شود و پس از آن در مورد هر بچه، کنترل و مشورت مداوم صورت گیرد، میتوان از این مورد اجتناب کرد. در نتیجه، جامعه بین المللی میتواند منابع (شامل منابع انسانی) را مبادله کند و آرمان "دهکده بدون مرز زمین" به زودی تحقق یابد.

ارادتمند

انجمن بین المللی استاد اعظم چینگ های





ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۴ دسامبر، ۱۹۹۳،

پورتلند، اورگان، آمریکا

گاهی تحت تأثیر قرار می گیریم. فکر نمیکنم دلیل آن، استاد باشد. مردم همه استادان را بزرگ میکنند، حتی به آنها استاد اعظم میگویند، اما من فکر میکنم این شما هستید که با صداقت تان، با گشودن عمیق ترین هوش و عشق درون تان، گاهی یا در موقعیت های مختلف، این نوع تجربه بسیار شاد را ممکن می سازید. گاهی با عمیق ترین دعا و یا وقتی در اندوه بسیار عمیق هستیم یا رنج بسیار زیادی داریم، کم و بیش، تا حدی، حس میکنیم که برکات خداوند خیلی نزدیک است.

مدیتیشن یا تأمل، فقط نوع دیگری از گشایش صداقت و آرزوی شدید ما برای پذیرا شدن برکات و عشق الهی فراوان و همیشه جاری در کائنات است. شاید گاهی به طور اتفاقی یا بر اساس آنچه بالاترین هوش برای ما ترتیب داده، در بعضی مکانها یا در اثر روبرو شدن با یک فرد خاص، برکات بیشتری حس کنیم. علت شاید این است که آن شخص خاص نیز فرکانسی همچون ما دارد، صداقتی همچون ما دارد و از نظر آرزوی شدید و گشایش نسبت به خداوند، همچون ماست. در نتیجه در آن لحظه، این دو نیروی متحد، احساس شفع یا به اصطلاح بیداری را تجربه میکنند.

اکثر مردم این جهان فکر میکنند که مشکلی ندارند. فکر میکنند که نیاز نیست زندگی خود را تغییر دهند، نیاز نیست کاری انجام دهند، حتی نیاز نیست روشن ضمیر شوند.

به همین خاطر در جستجوی آن نیستند. حتی اگر یک استاد یا یک دوست خوب، به طور بی قید و شرط و از روی عشق و سرسپردگی به نزد آنها برود، به جلو درب آنها برود، باز هم او را نمی پذیرند.

این چیزی است که سبب شده دنیای ما حتی حالا، به این شکل باشد. ما قدرت متحد را یاد نگرفته ایم. خیلی از ما هنوز یاد نگرفته ایم که از عظیم ترین برکاتی که به وفور در همه جای کائنات هست، استفاده کنیم. برکاتی که فقط کافی است دست مان را دراز کنیم و آنها را بگیریم تا همه چیز زندگی ما روان تر پیش رود، همه آرزوهایمان برآورده شوند.

ما خوب نیستیم

خیلی از ما همیشه خدا یا شرایط یا موقعیت هایی که برای ما نامطلوب هستند را سرزنش میکنیم. خیلی از چیزهایی که میخواهیم، به ما داده نمیشوند. ما جامعه، گاهی دولت، والدین مان و حتی مدرسه مان، هر چیزی که دم دست مان باشد را سرزنش میکنیم. اما اگر کمی عمیق و عادلانه فکر کنیم، باید به این فکر کنیم که به جای منتظر ماندن برای اینکه جامعه، کشور و در سطح گسترده تر، جهان ما، خود به خود بهتر شود، چیزی که گاهی غیر ممکن است، ما برای بهتر شدن آن، چه کاری انجام داده ایم.

خداوند ما را در اینجا خلق نکرده تا هر روز فقط در "تخت گلگون" مان دراز بکشیم و منتظر نان و کره بمانیم. ما برای آموختن اینجا هستیم تا بیاموزیم که رشد کنیم و از قدرت نامحدود عشق و خلاقیت مان استفاده کنیم تا جهانی که در آن تناسخ یافته ایم را بهتر سازیم. اگر این کار را یاد نگیریم، باید دوباره بازگردیم و این همان چیزی است که مردم، تناسخ می نامند. آرزوهای برآورده نشده یا مأموریت ناتمام نهفته در وجود ما، همیشه در درون بیدار است و بارها و بارها به ما یادآوری میکند که کارمان را به اتمام نرسانده ایم.

خیلی از مردم فکر میکنند که خوب هستند، که کار درست را انجام میدهند، اما اینطور نیست، ما واقعاً خوب نیستیم. یک پنجم از جمعیت این جهان، گرسنه هستند. بخش عظیم دیگری از جمعیت، از برادران و خواهران ما، سوء تغذیه دارند. این گفته-ها بر اساس تحقیقات علمی است، نه از من. میتوانید در روزنامه ها اینها را بخوانید یا درخواست مدرک کنید. خیلی از بخش های سیاره زیبای ما هنوز از جنگ، درگیری، خشونت و خیلی از فجایع دیگر انسانی یا طبیعی، در رنج هستند. همه اینها به خاطر این است که ما خوب نیستیم.

حتی گاهی نمی توانیم تنهایی کارهای کوچکی مثل درست کردن موهایمان را انجام دهیم. ما نمیدانیم که چطور خانه مان را به طور کامل تمیز کنیم. گاهی حتی نمیتوانیم همانطور که نیازمندان میخواهند، به آنها کمک کنیم. ما از روی نیت های خیرمان، خرابکاری بیشتری به بار می آوریم. حتی اگر بخواهیم کمک کنیم، نمیتوانیم. به همین خاطر خیلی از پروژه ها با شکست مواجه میشوند، خیلی از رهبران خوب با وجود داشتن نیت های خیلی خیلی خوب برای کمک به جهان و مردم آن، تقریباً به-درد نخور میشوند. چرا؟ چون ما خوب نیستیم. ما آنطور که باید خوب باشیم، نه بر اساس آن مفهومی که از خوبی در ذهن داریم، خوب نیستیم.

اگر همه چیز، خیلی از چیزهای زندگی ما اشتباه پیش میروند، اگر خیلی از خواسته-های ما برآورده نمیشوند، اگر همسایه کناری ما یا خودمان به هر صورتی در رنج هستیم، به این خاطر است که ما خوب نیستیم.

وقت آن است که با عیب های خودمان، با عادات نامطلوب انباشته مان روبرو شویم تا زیبایی، ذات الهی مان را دوباره شکل دهیم و بتوانیم آنچه می خواهیم را به طور کامل یا حداقل تا حد زیادی به انجام برسانیم، تا حداقل وقتی میخواهیم کمک کنیم یا خودمان، خانواده مان یا محیط مان را بهتر کنیم، خرابکاری به بار نیاوریم.

روشن ضمیری، راه زندگی است

روشن ضمیری چیزی نیست که توسط شاگردان ما تبلیغ شود تا شما یا هر کسی بیایید و فقط تحقیق کنید یا شاید از روی کنجکاوی ببینید چه خبر است. روشن-ضمیری، راه زندگی است، حقیقتی برای بقاست. زینتی است که در اینجا و بعد از آن، برای زندگی ما لازم است.

ما با داشتن هرگونه باور مذهبی، میدانیم که بعد از مرگ، زندگی وجود دارد. اگر هیچگونه باور مذهبی نداشته باشیم هم، میدانیم که بعد از مرگ، زندگی وجود دارد، چون تحقیقات پزشکی زیادی در مورد مرگ، تجربیات نزدیک به مرگ یا بعد از مرگ، وجود دارد. امروزه این اطلاعات به وفور در دسترس ما قرار دارند.

در مورد روشن ضمیری، بهبود قدرت های ذاتی ما و غیره، کتابهای زیادی در بازار وجود دارند. اینها برای ما خوب هستند، اما از طرفی، همیشه هم خوب نیستند. آمریکایی ها که زیاد کتاب میخوانند و عاشق مطالعه هستند، بسیار باهوشند. آنها تشنه دانش هستند، برای همین زیاد کتاب میخوانند. من هم زیاد کتاب میخوانم، قبل از روشن ضمیری، در حین آن و هنوز. به این خاطر که گاهی باید بدانم که چه خبر است، چه چیز در جامعه مد است تا نسبت به آن واکنش نشان دهم یا آن را توضیح دهم تا به نوعی بعضی از تردیدهای ناشی از کتابها و مطالب منطقی را برطرف نمایم.

به این خاطر این را میگویم که گاهی همیشه، همه این اطلاعات برای ما خوب نیستند. چون ما عاشق مطالعه هستیم، هر چیزی که در بازار عقلانی است را "میخوریم" و گاهی به "سوء هاضمه" دچار میشویم یا مغزمان را با انواع اطلاعات عقلانی پر میکنیم، بی آنکه واقعاً تجربه شخصی داشته باشیم. به همین خاطر فکر میکنیم که میدانیم، "آه! بله! من، یوگاناندا را می شناسم، میدانم که نور چیست. من متی مقدس را میشناسم، میدانم که نور و صوت چیست. من استاد چینگ های را میشناسم. او هم همین ها را درس میدهد. پس لازم نیست بیایم و به او گوش بدهم."

اینطور نیست که ما برای گوش کردن بیائیم. اگر تاکنون تجربه واقعی نداشتیم، اگر بخشی از تجربه روشن ضمیری را داشتیم، اما نمی دانیم که چطور آن را بیشتر کنیم، چطور آن را پرورش دهیم یا چطور با آن زندگی کنیم یا چطور این خرد روشن-ضمیرانه را در بازدهی روزانه مان وارد کنیم تا به جهان خدمت کنیم، باید بیائیم تا تجربه واقعی را به دست آوریم.

جهان مان را به بهشت تبدیل کنیم

ما باید جهان مان را به بهشت تبدیل کنیم، نه اینکه به بهشت فرار کنیم، چون همه جا بهشت است. خداوند فقط بهشت خلق کرده است، ولی ما با مغزهای کامپیوتری-مان که خراب هم هستند، خرابکاری به بار آوردیم. منظورم مغزهای خراب یا مغزهایی است که خیلی درست کار نمیکنند. روشن ضمیری راهی است برای دوباره درست کردن خودمان. ما فکر میکنیم که روشن ضمیری، یک اسطوره بهشتی دور از دسترس است، اما اینطور نیست. روشن ضمیری فقط تجربیات روزانه ای است، حاصل از منبع عظیم عشق و خردی که قبل از رسیدن ما به این بعد فیزیکی، توسط خداوند به ما ارزانی شده است. اگر فکر کنیم که بهشت یک جایی در آن بالا در میان ابرهاست، به دردرس می افتیم، چون باید حداقل شصت یا صد سال صبر کنیم تا به آنجا برویم. با وجود رنج و همه جور فلاکت موجود در این جهان، نیاز نیست چنین کنیم.

قرار بوده که زندگی فرزندان خداوند باریتعالی، شاد باشد. اگر شما فرزند شاه یا رئیس جمهور باشید، وقتی به مدرسه میروید، چه احساسی دارید؟ شما محافظ دارید، رولز-رویس اختصاصی دارید، همه جور امتیاز دارید، حتی همه مدرسه با احترام، عشق، تحسین، غبطه و خیلی چیزهای دیگر به شما نگاه میکنند. شما میدانید که در چه جایگاهی هستید.

در انجیل آمده "ما فرزندان خدائیم و او پادشاه همه پادشاهان است." حالا ما در یک چنین زندگی ای هستیم و نگران پول هستیم و از همه چیز، حتی گلوله ای به این

اندازه، می ترسیم. یک چیزی با وزنی یک هزارم وزن شما میتواند آنقدر شما را بترساند که شأن و وقارتان را از دست بدهید و حتی برای حفظ زندگی تان، التماس کنید. ما همه کار انجام میدهیم تا فقط زنده بمانیم، تا فقط این کالبد فیزیکی کار کند. این یک زندگی باوقار نیست. اگر واقعاً منظور خدا را درک کنیم، زندگی فرزند خدا اینگونه نیست. خداوند صاحب کل کائنات است و ما فرزندان او هستیم. میتوانید این را باور کنید؟

روشن ضمیری این نیست که فقط در این باره صحبت کنیم و هرگز به آن واقف نشویم. بعد هم فکر کنیم که خوب هستیم! تا وقتی یک نفر در این جهان رنج بکشد، تا وقتی هنوز در همسایگی ما جنگ و قحطی وجود داشته باشد، ما خوب نیستیم، چون ما در مسئولیت های این "خانه" ای که در آن زندگی میکنیم، سهیم هستیم. ما یک خانواده بزرگ و گسترده هستیم، چون نمیتوانیم همگی با هم در یک اتاق زندگی کنیم و مجبور هم نیستیم که چنین کنیم. ما به تنوع نیاز داریم. ما به استعداد های مختلف نیاز داریم تا جهان را رنگارنگ و جالب کنیم. این چیزی است که خدا از ما میخواهد.

ما استعداد های خیلی زیادی داریم و هر یک از ما باید در چیزی کمک کنیم. ما حتی با همه استعداد هایمان، نمیتوانیم به آن اندازه که میخواهیم کمک کنیم یا مفید باشیم، چون هنوز خوب نیستیم. ما یک چیزی کم داریم. ما خرد واقعی، عشق واقعی که درون هر یک از ما خوابیده را کم داریم.

از عشق و قدرت خداوند، برای بهترینها استفاده کنید

نباید استادی در کار باشد، نباید معلمی در کار باشد، فقط باید دوستان معنوی، برادران و خواهران معنوی در کار باشند، چون سهم ما از خرد اعظم الهی، به یک اندازه بوده است. بین هر استاد و هر مخاطبی که اینجا بنشیند، بین هر استاد و هر شهروند کودک یا بزرگسال، هیچ فرقی نیست، چون همه ما در درونمان، به یک اندازه

عشق و قدرت داریم. اگر از آن استفاده نکنیم، یعنی بزرگترین اتلاف در زمین را انجام داده ایم. مهم نیست به چه میزان مواد را بازیافت کنیم، هنوز هم اتلاف میکنیم. بزرگترین اتلاف این است که ندانیم خرد داریم، ندانیم قدرت الهی داریم، فراموش کنیم که فرزندان خدا هستیم.

اشکالی ندارد، شما میگوئید که خودتان اینها را میدانید، شما انجیل می خوانید، همه میدانند که فرزندان خدا هستند. اما چه چیز است که بین دانستن و نداشتن این موضوع، تفاوت ایجاد میکند؟ وقتی درست مثل دیروز هستید، یعنی واقعاً نمیدانید که فرزندان خدا هستید. شما فقط از نظر عقلانی در مورد آن شنیده اید و تفاوت در همین است.

اگر حرفهای امروز من از نظر شما معقول به نظر میرسد، به این خاطر است که من خرد درونی ام را بازشناخته ام و میدانم که شما آن را درون خودتان دارید. موضوع فقط این است که نمی خواهید از آن استفاده کنید. شما آن را رد میکنید، به آن بی-اعتنا هستید یا حس میکنید که خیلی حقیر هستید. ما کاری نکردیم که اینقدر اشتباه باشد. اگر شما چنین کردید یا ما چنین کردیم، به این خاطر بوده که نمیدانستیم. حالا وقت آن رسیده که بدانیم کار درست چیست تا بتوانیم سریع تغییر کنیم.

ما هر روز برای مراقبت از این جسم، چقدر وقت صرف میکنیم؟ ما میدانیم که این جسم دوام چندانی ندارد، اما هنوز لازم است که از آن مراقبت کنیم. پس اگر از کالبد واقعی مان مراقبت نکنیم، حتی بیشتر به دردسر می افتیم.

بخش زیادی از رنج موجود در این جهان، در اثر ناآگاهی نسبت به عظمت جایگاه مان ایجاد شده است. دلیل دیگری در کار نیست! چون ما نسبت به عظمت مان آگاه نیستیم، خود را با عاداتی شناسایی می کنیم که شاید در بچگی، از تلویزیون، از همسایه ها، از کتابها یاد گرفته ایم. آگاهی درون ما به ما میگوید که خیلی از کارهای

ما درست نیست، اما هنوز آنها را انجام می دهیم، چون خیلی ها چنین میکنند. بعد به مشکلات زیادی دچار میشویم.

گاهی میدانیم که مثلاً نباید مواد مخدر مصرف کنیم، اما در درون احساس تهی بودن میکنیم، احساس درماندگی میکنیم. گاهی استعدادهایی داریم، نمیدانیم چطور از آنها استفاده کنیم یا در کجا از آنها استفاده کنیم. گاهی جامعه به خاطر یک سری پیشداوری ها، مشکلات نژادی یا به این خاطر که از ظاهر ما خوشش نمی آید، ما را طرد میکند. به همین خاطر این خلاء را با انواع جایگزین های بی ارزشی پر میکنیم که در دراز مدت، از نظر ذهنی، جسمی و معنوی، ما را نابود میکنند. دلیلش این است که یا از عظمت خود خبر نداریم و یا نمیدانیم چطور از این عظمت، استفاده کنیم.

من اینجا نیستم تا پول شما را جمع کنم، به شما بگویم چه کار کنید یا شما را در شرایطی قرار دهم که برایتان مشکل است. من فقط میخواهم به شما کمک کنم تا دوباره خرد اعظم، توانایی اعظم تان را بیابید تا زندگی تان را بهتر کنید. چون وقتی زندگی تان را بهتر کنید، زندگی من، فرزندان من، فرزندان دوستانم، فرزندان خواهران و برادران من نیز بهتر میشود. به این شکل محیط زندگی مان بهتر و بهتر میشود، چون همه ما به همدیگر مرتبط هستیم.

به فرض، اگر شما آمریکا را تمیز و ایمن نگه ندارید، آیا من میتوانم اینجا بنشینم و با شما صحبت کنم؟ پس ما در همه چیز به همدیگر مدیون هستیم. اگر کشاورزان هیچ محصولی کشت نکنند، حتی اگر پول داشته باشیم، میتوانیم مواد غذایی مورد نیاز بدنمان تأمین کنیم؟ نه! پس ما در همه چیز به همدیگر مدیون هستیم. من نمیتوانم بگویم که برای آموزش چیزی به نزد شما آمده ام. لطفاً علیرغم همه این "اعظم" ها، چنین تصویری نداشته باشید- این مهم نیست، چون همه ما اعظم هستیم.

قبل از اینکه به این جسم نزول کنیم، همه از منبع اعظم بودیم و هنگامی که زمانش برسد، همه به آن منبع اعظم باز میگردیم. نمیتوان این جایگاه اعظم را انکار کرد. اگر به خاطر فروتنی تان یا به این خاطر که حس میکنید در آن حد نیستید، نمیخواهید

به این موضوع اعتراف کنید، به خودتان ربط دارد. اما من نمیخواهم جایگاهم را انکار کنم، چون به آن واقف هستم. در این باره، هیچ خود بزرگ بینی ای در کار نیست. فقط اعتراف به چیزی است که هستید، بدون هیچ غروری، بدون هیچ هیاهویی، بدون هیچ فروتنی دروغینی، چون فروتنی دروغین نیز کاذب است، حقیقی نیست.

ما باید از نظر روحی، گفتاری و رفتاری، حقیقی، زیبا و پرهیزگار باشیم. یک انسان کامل، اینچنین است. حتی اگر نخواهیم از این متد روشن ضمیری آنی استفاده کنیم، میتوانیم چیزهای دیگر را امتحان کنیم، میتوانیم حداقل فکر کنیم تا بتوانیم دوباره بر درون تمرکز کنیم، تا به یاد آوریم که چه کسی هستیم و واقعاً درک کنیم که "ما فرزندان خدا هستیم" یا به جمله "همه ما در درون، ذات بودایی داریم" در آئین بودایی، پی ببریم. این یعنی به جای پرستش بودا، با بودا برابر هستیم.

ما باید به شیوه درست پرستش کنیم، باید خود را بشناسیم تا بودا (استاد روشن-ضمیر) کار کمتری برای انجام دادن داشته باشد. اگر واقعاً می خواهیم بودا یا هر قدیسی را بشناسیم، باید یکی شویم تا آنها بار کمتر، نگرانی کمتر و همراهان بیشتری برای متعالی کردن بشریت، داشته باشند. به همین خاطر بعضی ها دوست ندارند که من بگویم، "بودا (قدیس) را نپرستید. خودتان بودا شوید!" من میتوانم به شما نشان دهم که چطور بودا شوید. من میتوانم یک بودا (قدیس) بسازم. نه با مجسمه سازی یا کنده کاری، بلکه با اشاره به ویژگی های بودایی (قدیس گونه) خودتان و شما باید هر روز اینها را بشناسید تا کاملاً متقاعد شوید. برای شناخت این ویژگی ها، راهی هست، با خودتان روبرو شوید تا زمانی که کاملاً متقاعد شوید که بودا (قدیس) هستید. در این موقع هست که با همه بوداها (موجودات روشن ضمیر) در ده جهت و سه دوره زمانی شامل گذشته، حال و آینده، برابر میشوید.

با تغییر دادن خودمان، جهان را تغییر میدهیم

ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم، پس باید تغییر کنیم. باید همه این مفاهیم بیفایده در مورد اینکه یک قدیس چطور باید باشد یا افکار تیره، برداشت های منفی در مورد جهان و خودمان را پشت سر بگذاریم. یک کاری انجام دهید!

ما از خودمان شروع میکنیم، خانه مان را تمیز می کنیم. اگر خانه ما کثیف به نظر میرسد، ابتدا آن را تمیز میکنیم. اگر چیزی در مورد ما هست که دوست نداریم، آن را تغییر میدهیم! با ویژگی های مثبت تر و پرهیزگاران تر، آن را جایگزین میکنیم. مثلاً اگر قبلاً فرد بی خانمانی را می دیدیم، به او اهمیت نمی دادیم. ممکن بود او ساعتها در زیر آفتاب در جاده بایستد و بخواد برای به دست آوردن غذا، کار کند. شما می-گفتید، "آه! نه! من نمیتوانم یک غریبه را به خانه ام راه بدهم. خطرناک است!"

بله، اما می توانستیم به او غذا بدهیم. نیاز نیست از او چیزی بپرسیم. گاهی وقتی از کنار یک فرد بی خانمان رد می شویم، هیچ چیز احساس نمی کنیم. به خاطر عکس-العمل کندهمان، عادات مان، نمی خواهیم به او کمک کنیم و این کار را هم نمی کنیم. وقتی به خانه میرویم، حس میکنیم یک چیزی اشتباه است، "باید کمک میکردم". اما بعد سریع روی آن سرپوش میگذاریم، "نه!" و تلویزیون نگاه میکنیم یا کارهای دیگری انجام میدهیم.

ما نمی خواهیم به وجدان مان گوش دهیم، برای همین جهان هرگز بهتر نمیشود. اگر چنین کنیم، با هر فکر ما، جهان بهتر میشود و خود و همسایگان مان میتوانیم جای بهتری را با هم سهیم شویم. وقتی سهیم شدن با دیگران را آغاز کنیم، یک تغییر ظریف در خود حس میکنیم و عشق بیشتری به آگاهی ما وارد میشود. ما به یک چیزی آگاه میشویم و این آغاز است.

به همین خاطر فرامین پنجگانه فقط پیشنهادی هستند مبنی بر لزوم تغییر گوشه-های ناخوشایند زندگی ما. نه اینکه اگر در بعضی از این زمینه ها شکست خوردیم،

احساس گناه کنیم یا خود را سرزنش نمائیم، بلکه این تغییر را هدف خود قرار دهیم تا پیشرفت نمائیم. مثلاً ما سعی می کنیم به جای اینکه خشن یا عصبانی باشیم، مهربان تر باشیم، به جای گرفتن، بخشنده تر باشیم، به جای اینکه زن یا شوهر دیگری اختیار کنیم، نسبت به همسرمان وفادارتر باشیم. (استاد و همه می خندند).

شما همیشه مردها را سرزنش میکنید، من دلیلش را نمیدانم. زنهایی هم هستند که میخواهند نقش "مادام پروانه" (خنده) را داشته باشند که از یک "گل" به دیگری پرواز میکند. متوجه اید! دو نوع "گل" وجود دارد، زن و مرد. این را میدانید! اینها جهان ما را روشن تر میکنند و فضایی آرامتر در اطراف ما ایجاد میکنند که سبب میشود ما نیز حس بهتری داشته باشیم. همه اینها خوب هستند و یک نوع مدیتیشن هم به حساب می آیند.

ما در هر زمان از زندگی مان، به نحوی مدیتیشن میکنیم، فقط اغلب روی چیزهای غلط مدیتیشن میکنیم. حالا فقط آن قدرت مدیتیشن را برای چیزهای درست به کار می بریم. وقتی در مورد به دست آوردن پول به بهای دیگران، زیاد فکر کنیم، این هم یک نوع مدیتیشن است، مدیتیشن روی پول. (استاد و همه میخندند) ما از همه قدرت تمرکز یا قدرت تفکر نیرومندان استفاده می کنیم تا آن تکه کاغذ را به دست آوریم و روی آن تکه کاغذ نوشته شده "ما به خداوند اعتماد داریم". (استاد و همه می خندند)

این متناقض نیست؟

گاهی خدای ما پول است! می دانید، "به خداوند اعتماد داریم" یعنی باید خدا را بشناسیم. اگر خدا را نشناسیم، چطور میتوانیم به او اعتماد کنیم؟ خیلی راحت است که بگوئیم، "به خدا اعتماد داریم"، اما چطور؟ او کیست؟ او چه شکلی است؟ او برای من چه کار کرده؟ او برای من چه کار کرده که باید به او اعتماد کنم؟ پس باید بدانیم که روشن ضمیری، همین چیزها را به ما عرضه میکند. ما باید روشن ضمیر شویم تا بدانیم که خدا چیست، خدا کیست و برای کمک به ما در همه جزئیات زندگی مان،

چه کار میکند. این چیزی است که بعد از روشن ضمیری، متوجه می شویم. ما بیشتر و بیشتر می فهمیم.

اگر قبلاً در بعضی از رویدادهای فرخنده خدا را می شناختیم، بعد با یک رویکرد تعمقی، با یک روش بسیار علمی برای حفظ آگاهی روشن ضمیرانه مان، هر روز بیشتر و بیشتر او را می شناسیم. اگر یک یا دو بار روشن ضمیر شویم، هنوز چنین حسی به ما دست نمیدهد. اگر کسی برای مدت طولانی گرسنه بوده باشد و شما فقط مقدار کمی آب و نان به او بدهید، آیا سیر میشود؟ مسلماً اینطور نیست.

تنها خداوند در درون ما اقامت دارد

پس روشن ضمیری آنی یعنی شما طعم روشن ضمیری را می چشید و بعد ما به شما می گوئیم که چطور هر روز آن را پرورش دهید و نگه دارید و گسترش دهید تا زمانی که واقعاً به طور کامل روشن ضمیر شوید- خود را بشناسید. در این موقع هست که خدا را می شناسید، چون فقط خداوند در درون ما اقامت دارد.

آیا انجیل می گوید که در "معبدهای" ما، دو نفر اقامت دارند؟ آیا عیسی چنین چیزی گفته؟ آیا بودا گفته که در درون ما دو بودا وجود دارد، یکی بودا و دیگری یک شخص دنیوی؟ آیا او اینطور گفته؟ نه! نه انجیل، نه کتابهای آسمانی دیگر نگفته اند که در این "خانه"، در این جسم، دو نفر وجود دارند. پس چه کسی در درون است؟ فقط خداوند!

اگر ما عادات مان، دانش دنیوی اندوخته مان را دور انداخته و نادیده بگیریم، چیزی به جز خدا آنجا نیست. عادت ها، دانش، شخصی که دکترا دارد، خود واقعی نیست، ما با این چیزها زاده نشده ایم و با این چیزها نمی میریم. پس، تنها خداوند، خود حقیقی ما، واقعی است، اما اکثر ما فراموش کرده ایم. (تشویق)

شما مدام از من می پرسید، "وقتی شما را ملاقات میکنیم، چطور میتوانیم به طور آنی روشن ضمیر شویم؟" شما قبل از دیدن من هم روشن ضمیر هستید، فقط خودتان

نمیدانید و فراموش کردید، چون شما خود را خانمی با فلان نام میدانید که هشت ساعت در روز کار میکند، سه فرزند دارد، گاهی خشمگین میشود و گاهی مهربان است. همه اینها، شما نیستید. شما فقط اینها را انباشته اید، فقط به محیط و سرنوشت، واکنش نشان میدهید، اما اینها شما نیستید. ما با همه اینها زاده نشده ایم. پس ما واقعاً خداگونه هستیم، اما همچنین بخشی از خدا هم هستیم. ما در واقع خدا هستیم. شاید حالا این را باور نکنید، اما وقتی به خانه میروید، در مورد آن فکر کنید. ما در خدا نفس می کشیم، در خدا زندگی میکنیم، از خدا زاده می شویم و به خدا بازمیگردیم. کجا میتوانیم برویم؟ به جز از خدا، از کجا میتوانیم آمده باشیم؟

شما فکر میکنید که از فرش، سقف یا حتی قطره خونی که پدرتان قبل از تولد برایتان فرستاده، متولد شده اید؟ آیا غذایی که میخورید، سبب شده که شما، شما بشوید؟ اگر اینطور بود که باید خود را "بی-برگر" (خنده)، "سی-کلم" یا "مغازه سبزی فروشی" می نامیدیم، نه یک شخص یا یک انسان دارای هوش؟ حتی اگر همه غذایی که میخورید را به گاوها یا سگها بدهید، آنها به باهوشی شما نمیشوند. اگر یک قطره از خون پدرتان را به سگ یا هر چیز دیگری بدهید، آیا او انسان میشود؟ نه!

پس چه چیز ما را به این چیزی که هستیم، تبدیل کرده؟ قدرت الهی که در سرتاسر کائنات در جریان است. این قدرت در هواست. در هر جایی که راه میرویم، در هر جایی که می مانیم، هست. این قدرت به طور اتفاقی، در این ابزار، در بعضی از ابزارها هست و خود را درست مثل نیروی برق جا میدهد. نیروی برق خود را در یک چراغ، در یک یخچال یا یک ژنراتور جای میدهد. نیروی برق همه جا هست. این قدرت هم همینطور است و خود را فقط در بعضی از ابزارها جای میدهد، در نتیجه، قدرت الهی در درون ما قرار دارد.

ما یکی از ابزارهایی هستیم که به طور اتفاقی، برای مدتی، قدرت الهی را در خود جا میدهیم. ما این قدرت که درست مثل جریان آب جاری از یک آبشار یا یک کوه بسیار بلند است را جذب میکنیم. انگار که یک سوراخ یا یک استخر درست کرده باشیم و

آب به درون آن وارد و دوباره خارج شود و آن را به رود متصل نماید. آب درون استخر، همان آب درون رود است.

ما در هنگ کنگ، یک استخر درست کردیم، در واقع درست نکردیم. من در یک کوه اقامت دارم. از اینکه بدانید هنگ کنگ کوه دارد و این کوه، بسیار آرام و در نزدیکی ساختمان های صد طبقه است، شگفت زده میشوید. فقط پنج دقیقه راه میروید و بعد کل هنگ کنگ را می بینید و در عرض پنج دقیقه به کوه اعتکاف با همه درختان میوه که سبز، زیبا و آرام است، باز می گردید. من در هنگ کنگ، در چنین جایی اقامت دارم.

ما یک کوه داریم که طبقات و ردیف های پلکانی زیادی دارد. میتوانید این ردیف ها را ببینید. ما بین هر دو ردیف را با سنگ و سیمان پر کردیم و کاری کردیم که ظاهر طبیعی داشته باشند. بعد جریان آب رودی در نزدیکی آنجا را به این استخر هدایت کرده ایم. من در زیر لایه پایین تر، سبزیجات درشت تر را کشت میدهم، البته در زمان هایی که وقت دارم. همیشه این کار را نمیکنم. وقتی شنا میکنم، آب استخر به سمت سبزیجات میرود، برای همین لازم نیست که زیاد کار کنم. همیشه آب به صورت خود به خود، به آنجا میرود و خارج میشود تا همه خزه ها، چیزهای سبزی که استخر ما را پوشانده اند را با خود ببرد. ما مقدار زیادی سنگریزه بزرگ درخشان و زیبا که مثل سنگهای قیمتی هستند، در آب گذاشته ایم. آنها ارزان قیمت هستند، هر ده کیلو آنها، ده دلار است، اما زیبا هستند. آنها را در آب گذاشته ایم و گاهی اینها به خاطر خزه ها سبز میشوند، برای همین آنها را می شوئیم.

ماهی هم به درون این آب آمد. این ماهی ها خیلی گرانقیمت هستند. هر کدام از این ماهی ها، ۲۲۰۰ دلار آمریکا قیمت دارند، اما به این اندازه هستند. تا این حد بزرگ میشوند (خنده)، اما چندان فرقی نمیکنند. این ماهی از نوع ماهی نخودی خیلی نادان است.

خلاصه این ماهی یک روز من را شگفت زده کرد. همه فکر می کنند که این ماهی ها، نادان و بسیار کند هستند و هیچ کاری انجام نمی دهند، اما چون حالا اینها در رده گونه های بسیار نادر قرار گرفته اند، خیلی ها می خواهند آنها را بگیرند و خرید و فروش کنند. ما اینطور نیستیم. ما از این کار کسب درآمد نمی کنیم، ما از آنها حفاظت میکنیم. کسی نمیتواند به منطقه ما وارد شود و آنها را بگیرد، چون منطقه ما پر از این ماهی هاست. من میتوانستم فوری میلیونر شوم، (خنده)، ماهی فروشی باز کنم.

این ماهی خیلی خاص است. روی سرش قهوه ای تیره است، در زیر آن، در زیر شکم، باله ها و بقیه جاهایش، لکه های نارنجی روشن دارد. او هم میتواند در آب شنا کند و هم در خشکی باشد. او میتواند در هر دو جا زنده بماند، به همین خاطر مردم او را دوست دارند.

من فکر میکردم که این ماهی ها، خیلی نادان هستند، اما یک روز من را شگفت زده کردند، چون دیدم که آنها میتوانند درست مثل یک زوج عاشق، با محبت با همدیگر حرف بزنند. ماهی ماده به نوعی عصبانی بود و همینطور میرفت و ماهی نر فقط او را دنبال میکرد. او فقط در مقابل ماهی نر متوقف میشد و به چشم هایش نگاه میکرد و اینطوری رفتار میکرد. (استاد نشان میدهند) (خنده و تشویق) رفتار ماهی نر درست مثل وقتی بود که معشوق تان عصبانی است و میخواهید از دل او در بیاورید. آنطوری! درست همانطوری! باورتان میشود؟ من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم و فکر کردم، "خدای من، متأسفم. معذرت می خواهم که فکر کردم شما نادان هستید، (استاد و همه میخندند) چون شما عاشقانه تر از ما رفتار میکنید." بعد از مدتی، ماهی ماده موافقت کرد. بعد هر دو با همدیگر شنا کردند و دیگر بحثی با هم نداشتند.

او یک روز، من را بیشتر شگفت زده کرد، چون ماهی بسیار کندی است و احمق به نظر میرسد. به این شکل است، در آب خیلی کند است. وقتی من به استخر رفتم، یکی از آنها را دیدم. شگفت زده شدم و گفتم، "هی! تو، بیا بالا!" فقط شوخی کردم. بعد او

بالا آمد. بعد اینطوری به دستهایم خیره شد. او دست من را لمس کرد و دوباره برگشت. گفتم، "هی! حرف من را متوجه میشوی؟ اگر اینطور است، دوباره بازگرد." او بنا به درخواست من، سه بار بازگشت تا به من نشان دهد که احق نیست. (خنده)

حالا من تمام روز را صرف توبه از خدا و عذرخواهی از این موجود میکنم. تصور کنید که استاد اعظم باشید و ندانید که یک ماهی، باهوش است. (استاد و همه می خندند)

برای همین حس خیلی بدی داشتم. اما این خوب بود، شاهدانی هم با من بودند، اینطور نیست که من این داستان را از خودم در آورده باشم.

(استاد با دستیارشان صحبت میکنند) آن ماهی را یادت هست که سه بار از استخر بیرون آمد. بله! بله! او آنجا بود و سعی کرد برود و دوربین فیلمبرداری را بیاورد. اما وقتی ماهی، چشمان سیاه دوربین را دید که به او خیره شده، گفت، "آه، آه! من نمیخواهم در تلویزیون باشم." (استاد و همه می خندند) او نمیخواست مشهور شود! شاید میترسید و من فکر کردم، درست میگوید! درست میگوید! به او گفتم، "به این شکل از او عکس نگیر، چون مردم بیشتر آنها را می گیرند و از آن تبلیغ درست میکنند و اینها به خطر می افتند." آنها همین حالا هم از گونه های در معرض خطر انقراض هستند.

او خیلی باهوش است، میدانید. او میداند که چه موقع بالا بیاید و چه موقع نیاید. او در یک دقیقه، سه بار بالا آمد. من گفتم، "بالا بیا!" و او فوراً بالا آمد. بعد به پایین بازگشت و من گفتم، "دوباره بالا بیا" و او آمد. درست در جایی که من بودم، نه در سمت دیگر. اینطوری خیره شده بود، مستقیم!

عشق به همه موجودات، از رژیم وگان آغاز میشود

بعد از دیدن همه اینها، بهتر است که ماهی یا گوشت نخورید. در واقع اگر میتوانیم یک سگ را دوست داشته باشیم، چرا نمیتوانیم یک گاو یا یک خوک را دوست داشته باشیم، چون اینها مثل هم هستند. (تشویق) این یکی از دلایل ما برای وگان بودن،

عشق به همه موجودات و گسترش عشق است. ما عشق مان را، خودمان را تا کل کائنات بسط میدهیم. ما حتی نباید گلها را بچینیم و گیاهان را بخوریم، اما مجبوریم حداقل مقدار ممکن که رنج کمتری به همراه دارد را انجام دهیم. وقتی گلها را می-چینیم، آنها میتوانند دوباره جوانه بزنند و گلهای بیشتری بدهند. وقتی یک شاخه از گیاهان را می چینیم، آنها میتوانند جوانه بزنند و چند شاخه دیگر ایجاد کنند. پس این آنقدرها بد نیست.

با اینکه همه موجودات، احساس دارند، گیاهان از حداقل مقدار احساسات برخوردارند، چون نود درصد از ساختار گیاهان، آب است. به همین خاطر نسبت به حیوانات یا انسانها، از آگاهی کمتری برخوردار هستند. ما انسانها از خیلی چیزها درست شدیم و این سبب میشود که محیط خوبی برای فعال شدن هوش باشیم. مثلاً با اینکه شما خیلی باهوش هستید، برای اینکه بتواند یک سری چیزهای هوشمندانه، یک سری برنامه های طراز اول تولید کنید، به یک کامپیوتر خوب نیاز دارید.

به طور مشابه، قدرت خداوند نیز به این جسم که ترکیب عناصر مختلف است نیاز دارد تا درون را در جهان بیرون، آشکار کند. ما به این خاطر از احساسات بیشتر، هوش بیشتر برخورداریم که قدرت الهی میتواند از بسیاری از ابزارهای ریز درون ما برای گسترش برکت، پیام و هوش استفاده کند. قدرت الهی درون یک گیاه نمیتواند چنین کند، چون ابزارهای کافی ندارد. همین.

درست مثل این لامپ در اینجا. اگر لامپی ۱۰۰ وات باشد، نور آن از یک لامپ ۲۰ واتی، روشن تر است. اگر به یک لامپ ۱۰۰ واتی آسیب بزنیم، این لامپ از یک لامپ ۲۰ واتی گرانتر است و چیز بیشتری هرز رفته است. برای همین سعی میکنیم صرفه جویی کنیم. به همین خاطر است که باید چیزهایی مثل گیاهان را بخوریم که از آگاهی کمتری برخوردارند. این برای شما منطقی است؟ (حضار: بله).

من سعی ندارم در شما احساس گناه یا نظیر آن را ایجاد کنم، ولی ما در حال بحث در مورد چراها و چگونه ها هستیم. به همین خاطر، کشتن یک انسان، وحشتناک ترین

جرم است و کشتن یک حیوان بعد از آن قرار دارد، ولی از بین بردن یک گیاه، به این اندازه جرم نیست. چون گیاهان میتوانند دوباره رشد کنند، حتی از ریشه. اما در مورد حیوانات، اگر فقط نیمی از سر آنها را بزنید، دوباره رشد نمیکنند. به همین خاطر وقتی چیزی منطقی است، باید آن را باور کنیم، نه به خاطر احساس گناه حاصل از آن نگرش یا گفته های بعضی از معلم ها یا تعالیم بعضی از ادیان.

به نظر من، ما موجودات کم هوشی نیستیم، ما نمیتوانیم هر چیزی بخوریم، به ویژه آمریکایی ها. آنها مردم احمقی نیستند. آنها همینطوری هر چیزی را "نمیخورند". پس باید آنچه منطقی است را به آنها بگوئیم. حتی اگر مردم، امروز آن را نپذیرند، میتوانند بعد در مورد آن فکر کنند.

گاهی من هم باور دارم که در حین سخنرانی من که گاهی خیلی تند است، ممکن است گاهی به یک جمله گوش دهید و باقی را نشنوید. این کار سخت است. پس اگر میخواهید مجدداً بشنوید، میتوانید نوار آن را بگیرید. همه نوارهایی که ما داریم، بدون سود هستند. قیمت اینها به اندازه یک نوار خالی با کیفیت خوب است، چون ما به تبلیغ خدا برای کسب سود، باور نداریم. ما از راه های دیگر، با استعدادهای دنیوی نظیر طراحی لباس، تولید فانوس، کشیدن نقاشی، سود به دست می آوریم. ما اجازه داریم که همه این کارها را انجام دهیم. اینها با استعدادهای دنیوی ما انجام میشوند و ما سود مادی به دست می آوریم، اما به خاطر کسب سود، خدا را تبلیغ نمی کنیم. ما حتی پول جمع نمی کنیم، هزینه عضویت نمی گیریم یا با تعالیم خداوند، هیچ کار دیگری انجام نمی دهیم، چون همه اینها برای همه فرزندان خداوند، رایگان هستند. اینها برای من رایگان بودند. تا وقتی که من بتوانم اینها را ارائه دهم، برای همه نیز رایگان خواهند بود. اگر هم نتوانم ارائه دهم، این کار را متوقف میکنم. خیلی ساده است!

حالا می توانید درک کنید که چرا ما خدا هستیم؟ قدرت خداوند از حضور مطلق برخوردار است و همه جا را فرا گرفته است و ما فقط یکی از ناظران هستیم. درست

مثل استخر من که آب از رودی در آن نزدیکی با یک لوله به آنجا هدایت میشود و ما یک سوراخ در زیر یا رو ایجاد کردیم تا آب بدون متوقف شدن بخشی از آن، دوباره به درون رود جاری شود. با اینکه آب درون استخر، با سنگ و سیمان احاطه شده، هنوز آب رود است و به شیوه دیگری با رود، مرتبط است.

اگر استخر شنای ما به دلیلی به چشمه مرتبط نباشد، بعد باید راه را برای آن باز کنیم. شاید لوله بسته شده یا آسیب دیده یا سوراخ بسته شده است. پس باید آن را باز کنیم. روشن ضمیری یعنی از بین بردن تاریکی ای که روی ذات ما، ارتباط درونی ما با خداوند و قدرت کائنات را پوشانده است. (تشویق)

جلسه پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی

سؤال: نظر شما در مورد تناسخ چیست؟

استاد: همانطور که قبلاً اشاره کردم، این یک واژه کاملاً شرقی است. شما در انجیل، زیاد این واژه را نمی شنوید، چون همانطور که همه میدانید، انجیل نیز همیشه کامل نیست. این کتاب در طول دو هزار و خرده ای سال، "تغییر" یافته، به همین خاطر شاید بعضی از چیزها در آن نباشد. انجیل واقعی در یک جایی به صورت محبوس قرار گرفته و ما هرگز اجازه نداریم آن را ببینیم. اما از حفاری بعضی از مکانهای قدیمی، بخش هایی از انجیل کشف شده که در جاهایی از آن به تناسخ اشاره شده است.

مثلاً همین حالا یک مورد را به یاد آوردم که یک نفر از عیسی پرسید که آیا او تناسخ پیامبر پیشین، ایلیا یا فلان افراد است یا با آنها ارتباط دارد یا خیر. آنها به دو، سه نفر از پیامبرانی که قبل از او نازل شده بودند، اشاره کردند. عیسی پاسخ بله یا خیر نداد. اگر این سؤال اشتباه بود، اگر این برداشت در مورد تناسخ که حتی یک پیامبر برای کمک به مردم، تناسخ پیدا میکند، اشتباه بود، عیسی پاسخ میداد، "نه، هرگز. تناسخی در کار نیست." اما او پاسخ نداد. او بسیار نرم سخن میگفت، پس احتمالاً پاسخ او مثبت بوده است.

میدانید، چون بعد در مورد این سؤال، اصلاحی صورت نگرفت. اینطور که من متوجه شدم، در بیش از دو هزار سال پیش، در زمانی که بودا و عیسی و دیگران بودند، وقتی کسی در مورد موضوعی سکوت میکرد، یعنی با آن موافق بود. اگر مردم از شما سؤال کنند و گاهی این سؤال، سه بار تکرار شود و شما ساکت بمانید، یعنی آن را قبول دارید. پس در این مورد، میتوانیم به بعضی از بخشهای انجیل در مورد تناسخ، نیم-نگاهی بیندازیم. وگرنه، اثبات آن مشکل است.

همانطور که در بسیاری از کتابها در مورد عیسی خوانده اید، او در هندوستان و تبت بوده است و در نزد استادان بودایی و دیگران تعلیم دیده، پس حتماً با نظریه تناسخ، بسیار آشنا بوده است. اگر او این را به شاگردانش تعلیم نداده بود، شگفت زده میشدیم. شاید انجیل، بخش هایی از انجیل، گم شده باشد. گاهی ترجمه درست نیست و یا چیزهای دیگر، چون در زمان عیسی، شرایط خیلی آشفته بود.

او گاهی باید به خاطر جانش پنهان میشد و شاگردان با ترس ممارست میکردند. پست همه چیزهایی که عیسی تعلیم داده، ثبت نشده اند. همچنین او قبل از اتمام کار، فقط سه سال و نیم تعلیم داد. چطور میتوانسته در چنان شرایط ترسناک و محدودی، با تنها تعداد انگشت شماری شاگرد، همه چیز را تعلیم داده باشد؟ این کار خیلی سخت بوده است.

فهم تناسخ چندان سخت نیست. مثلاً ما هر روز زندگی میکنیم. شما دیروز میخواستید یک کاری انجام دهید و نتوانستید آن کار را تمام کنید یا آن کار تمام نشده، پس امروز، بیدار میشوید و سعی میکنید آن را تمام کنید یا راهی برای انجام مجدد آن بیابید. هر کاری که در زندگی ما تمام نشده باشد و در زمان ترک این زندگی دنیوی، هنوز بخواهیم آن را انجام دهیم و از تمام نشدن آن، بسیار متأسف باشیم، نیروی قوی این خواسته یا آرزو برای انجام مجدد آن کار، شانس مجددی به ما میدهد. پس بارها و بارها، ابزار فیزیکی دریافت میکنیم تا قدرت الهی خود را در این

جهان به کار گیریم، تا خردمان را در این جهان به ظهور برسانیم تا یک روز خواسته-
هایمان تمام شوند و همه کارهایمان را تمام کنیم. بعد، به خانه باز میگردیم.

موقعیت کسانی که خواستار روشن ضمیری هستند، اینچنین است. آنها حس میکنند که دیگر نمیخواهند کاری در این جهان انجام دهند. شاید مأموریت آنها تمام شده است و این، آنها را به جایگاهی یا حالت روحی ای سوق داده که میخواهند به خانه بازگردند. آنها میدانند که خانه کجاست و خانه چیست، اما میخواهند به منبع بازگردند. چنین حالتی یعنی فرد، خواستار روشن ضمیری است.

به همین خاطر میگویند، "وقتی شاگرد آماده باشد، استاد ظاهر میشود." نمیتوانید به زور کسی را روشن ضمیر کنید. پس عیسی نتوانست به زور چنین کند. بودا هم همینطور. در زمان حیات استاد، همه مردم هندوستان روشن ضمیر نبودند. در زمانی که عیسی آنجا بود، همه مردم یهود روشن ضمیر نبودند. پس، وقتی حس کنیم که میخواهیم به خانه برویم، وقتی که دیگر هیچ چیز این جهان برای ما جذابیت نداشته باشد، تناسخ متوقف میشود.

تا زمانی که هنوز به چیزی علاقمند باشیم و نتوانیم در یک دوره زندگی، همه کارها را تمام کنیم، یعنی هنوز میخواهیم در این جهان بمانیم. به این شکل نیروی الزام آوری ایجاد میشود که نمیتوانیم جلوی آن را بگیریم. به همین خاطر اشخاص روشن ضمیر و غیر روشن ضمیر، شبیه هم هستند. اما شخص روشن ضمیر از زندگی بهتر و روانتر و خرد بیشتری برخوردار است. او میتواند با تلاش کمتر، کارهای زیادی انجام دهد.

خیلی ها از من می پرسند، "چطور میتوانید استاد باشید، شما به اطراف جهان میروید، سخنرانی میکنید و به شاگردان کشورهای مختلف رسیدگی میکنید و در عین حال نقاشی میکشید، موسیقی می سازید، آواز میخوانید، ترانه سرایی میکنید و همه این کارها را انجام میدهید؟"

میگویم، "این که راحت است. نقاشی کشیدن وقت زیادی نمی گیرد، آهنگسازی فقط چند ساعت وقت می گیرید، من در عرض چهار روز، دوازده آهنگ می سازم. چیز

مهمی نیست! ترانه سرا هم هستیم. وقتی واقعاً الهام گرفته باشید و وقت داشته باشید، کارها را خیلی سریع انجام می‌دهید. طراحی لباس برای من ده دقیقه هم وقت نمی‌گیرد، مشکلی در این باره نیست."

اما قبلاً که کمی روشن ضمیر بودم، همه چیز مشکل بود. من حتی در نظر نداشتم که نقاشی بکشم. وقتی در دوره دبیرستان یا جاهای دیگر نقاشی می کشیدم، یادم نیست، اگر میخواستم یک اسب بکشم، مثل ترکیه به نظر میرسید. (استاد و همه می خندند) پس معلم به من میگفت که به خودت زحمت نده و نقاشی نکش، من به تو نمره میدهم، (خنده) یک چنین چیزی.

سؤال: آیا ضمیر ناخودآگاه ما، با هوش بیکران مان در ارتباط است؟
استاد: ضمیر ناخودآگاه همچون یک پل است، اما هنوز خود واقعی نیست. یک پل به سوی هوش بیکران است. این درست است.

سؤال: چطور با مشکلات و رنج هایی که در پیش رو داریم، مواجه شویم؟
استاد: ما سعی میکنیم هر مقدار رنج که میتوانیم، حذف کنیم. اگر نتوانیم، به خدا دعا میکنیم تا به ما یا آن شخص کمک کند تا بر رنج غلبه کنیم. پیش از هر چیز، روشن-ضمیر شوید. اینطوری راحت تر میتوان همه این رنج ها را سپری کرد و راحت تر میتوان به راهی برای کمک فکر کرد.

سؤال: آیا شما بر این باورید که از بدو تولد، خداوند راهنمای ما بوده است؟
استاد: بله، ولی ما به او توجه کردیم؟ ما صدای او را شنیدیم؟ اگر چنین کرده بودیم، خیلی از ما با مشکل مواجه نمی شدیم و جهان ما به شکلی که بوده و هست، نبود. پس ما باید ابتدا قدرت درک مان را بگشائیم. باید دوباره با خدا مرتبط شویم تا صدایش را بشنویم، تا بدانیم خواستار انجام چه کاری از سوی ماست، تا راه درست را بدانیم.

به همین خاطر است که ما ارتباط مجدد با خدا را عرضه می کنیم که به آن، روشن-ضمیری، یافتن ملکوت الهی یا هر نامی که دوست دارید، میگویند. نمیتوانیم فهرست همه واژه ها را بگوئیم اما روشن ضمیری یعنی بازگشت به ذات الهی تان، بودا شدن، بازگشت به ملکوت الهی، شناخت خود، شناخت خدا، درک خدا، درک خود و غیره، برای همین به آن روشن ضمیری آنی می گوئیم.

سؤال: عیسی گفت که او تنها راه است. اگر او روشنفکر بود، می گفت، "من راه هستم، بودا هم راه است، کریشنا هم همینطور." (یک نفر از میان حضار: من فکر میکنم که عیسی یا همان "من" در مورد حضور مطلق و قدرت مطلق صحبت میکردند. (استاد: بله، بله.) همین سبب شده بود که از عشق و خرد برخوردار شوند. برای همین هم عیسی گفت، "من" یعنی "عشق و خرد، حضور مطلق، قدرت الهی"، راه هستم.) استاد: این درست مثل این گفته کریشنا هست: "تنها به من عشق بورزید" و "من" بزرگ نوشته میشود. "تنها از من پیروی کنید. همه چیز را به من بسپارید، بعد زندگی شما بهتر میشود." بودا نیز همین را گفت، "از بودا پیروی کنید و از هیچکس دیگر پیروی نکنید." منظور او خود واقعی، حضور مطلق، قدرت مطلق بود که احتمالاً در آن زمان بیشتر در آن "قطب الکتریکی" (یعنی خود بودا) ظاهر شده بود.

درست مثل این لامپ که در این لحظه از بیشترین برق برخوردار است و لامپ های دیگر کمی کم نورتر هستند. یعنی شما باید به آن برق ایمان داشته باشید، نه لزوماً به آن لامپ. لامپ به این دلیل روشنترین است که از بیشترین مقدار برق برخوردار است. وقتی به نزدیک آن لامپ بروید، میتوانید روی آن را بخوانید، میتوانید همه چیز را درک کنید و مثلاً میتوانید در زمان آرایش، خود را بهتر در آینه ببینید. این بدان معنا نیست که شما به این لامپ باور دارید، بلکه به برقی که در آن لامپ است، ایمان دارید.

پس هر استاد زنده ای که قدرت الهی را در خود جای داده باشد، میتواند در هر زمان مورد استفاده خداوند قرار گیرد. چون خداوند اینقدر محدود نیست. خداوند اینقدر فقیر نیست که فقط یک پسر داشته باشد. خواهش میکنم! او روشها و ابزارهای زیادی برای بازگرداندن فرزندانش به نزد خودش دارد. شما اینطور فکر نمیکنید؟ (کسی میگوید: بله.) (تشویق)

آرزو میکنم تمام عشقی که میتوانم، به سوی شما فرستاده شود تا به شما کمک شود و گشوده شوید. اما اگر هنوز قرابتی بین ما نیست، میتوانید منتظر بمانید. در این حین، انجیل بخوانید، به خدا ایمان داشته باشید، به عیسی باور داشته باشید. این برایتان خوب است. منظور از مطالعه انجیل، خواندن کلمات آن نیست، عمل به آنهاست. مثلاً باید سعی کنیم به ده فرمان، پایبند باشیم. یک مسیحی خوب، اینچنین است.

قبل از اینکه روشن ضمیر شوم، هر شب با انجیل می خوابیدم. هر بار که مشکل داشتم، به درون آن نگاه میکردم. نمی توانستم بدون انجیل بخوابم. گاهی نوبتی آنها را میخواندم. صبح تعالیم بودایی را میخواندم که به من آرامش میدادند و گاهی تا یک حالت بسیار شاد می رساندند. این هم کمک میکرد. اگر واقعاً انجیل را مورد تکریم قرار دهید، واقعاً به آن باور داشته باشید و بسیار صادقانه آن را بخوانید، کمک بسیار زیادی به شما میکند.

ما فقط در مورد یک راه جایگزین دیگر صحبت میکنیم که اگر علاقمند باشید، میتوانید از آن پیروی کنید. اگر نه، لطفاً به انجیل باور داشته باشید و سعی کنید فرامین آن را رعایت کنید. همه مطالب پرمهری که خداوند به شما آموزش داده را در عمل به کار گیرید. همین.



ممارست، جهان را متمدن تر میکند

سخنرانی استاد اعظم چینگ های،

۳ نوامبر، ۱۹۸۹

دانشگاه کلمبیا، نیویورک، آمریکا

برادران و خواهران، بیائید چند دقیقه به خدای خودتان، خود خوب یا ذات درونی خودتان دعا کنید. دعا کنید که سمینار ما زمان مفیدی برای شما باشد. ممنون.

خب، برادران و خواهران، شما فرزندان "هوش اعظم"، "خرد اعظم" هستید. من فرض میکنم که شما چیزی در مورد خود میدانید. آیا گاهی عظمت درون قلب هایتان، "مادر" یا "پدر"، خالق یا همان چیزی که او را ذات بودایی می نامیم، از او آمده ایم و اگر بخواهیم، به نزد او باز میگردیم را حس میکنید؟

هر فرد از اراده آزاد، اراده کاملاً آزادی برخوردار است تا میان این جهان و قلمرو متعالی تر، یکی را انتخاب کند. اکثر افراد ترجیح میدهد در اینجا بمانند و بعضی ها ترجیح میدهند به خانه بروند، به ملکوت الهی یا سرزمین بودا بازگردند. موضوع فقط این است که نگذاریم در مورد آنچه که می خواهیم، فریب بخوریم. اگر واقعاً ترجیح میدهیم در این زمین بمانیم و برای بشریت و ساکنین زمین سودمند باشیم، باید شرایطی که بدون آنها زندگی ما، سفر ما در این جهان، چندان خوشایند نخواهد بود را نیز در نظر بگیریم. اگر می خواهیم به ملکوت الهی بازگردیم یا بودا (موجود کاملاً روشن ضمیر) شویم و به سرزمین بودا بازگردیم، باز هم باید عواملی که سبب میشوند بتوانیم به آنجا برویم را مد نظر قرار دهیم.

حال بیائید ابتدا در مورد شرایطی صحبت کنیم که ما را قادر میسازد در این جهان بمانیم و زندگی راحت و خوشایندی را سپری کنیم تا اگر افرادی مانندن را ترجیح میدهند، از این شرایط مطلع شوند. سیاره ما یک "سفینه" بسیار زیباست. میتوانیم آن را "سفینه" ای بنامیم که موجودات با ادراک زیادی را در هوا حمل میکند و در اطراف می چرخد. سیاره ما، راحتی و شادی بسیار و گنجینه های بسیار به ما میدهد و با روشها و ابزارهای بسیار، باعث بقای ما میشود. ولی ما نیز نسبت به "زمین مادر"، وظایف کوچکی داریم و آن این است که به او یاری رسانیم در چنین جایگاه قدرتمندی بماند تا بتواند به ما کمک کند. برای این کار، همه مذاهب، آنچه باید انجام دهیم را به ما آموزش داده اند. اما اگر امکانش باشد، میخوایم با اجازه شما، موارد کوچکی را به شما یادآوری کنم. این برای کسانی که در آینده به نوارهای این سمینار گوش میدهند نیز هست.

لطفاً اینطور فکر نکنید که من سخنران، معلم، استاد یا هر چیز دیگری هستم. همه این چیزها را فراموش کنید. فقط من را همچون برادرتان، خواهرتان، دخترتان و یک کسی بدانید که برایتان آرزوهای خوب دارد، همچون یک شخص صادق، کسی که میخواهد هر چه دارد را تا آخرین حد توان به شما تقدیم کند. درست مثل این می ماند که اگر شما مهندس باشید، سعی میکنید با دانش تان در مورد تکنیک ها، به جامعه کمک کنید. اگر دکتر باشید، سعی میکنید با حذف رنج بشر، درمان بیماریها و غیره، در متعالی شدن جامعه کمک کنید.

من با گرایش به داشتن دانش معنوی به دنیا آمدم و به همان اندازه که بخشی از این دانش معنوی را کسب کردم، موظف هستم آن را بازگردانم. درست همچون وقتی که دانش کسب شده در کالج در مورد ماشین آلات و پزشکی را بعدها به جامعه باز میگردانیم. پس من فقط وظیفه ام را انجام میدهم و از شما ممنونم که این اجازه و این فضای مطلوب را برایم فراهم کردید تا کارم را انجام دهم.

ما فقط از پنج درصد هوش مان استفاده میکنیم

به منظور اینکه دوباره جامعه مان را به شرایط مطلوب بازگردانیم، باید یک سری رهنمودها، احترام و درک متقابل را مورد توجه قرار دهیم. شیوه زندگی اکثر مردم، برای خودشان و دیگران شامل موجودات مرئی و نامرئی، مضر است. اگر به وجود موجودات نامرئی باور نداریم، حداقل به وجود نژاد خودمان، نژاد بشر و همه حیواناتی که ساکنین زمین هستند، باور داریم.

اخیراً مد شده که مردم وگان میشوند. این یک گرایش خوب است، چون همانطور که میدانیم، همه چیز انرژی دارد. هر عملی ثبت میشود و تا آنجا که میتوان با علم ثابت کرد، هیچ چیز از بین نمیرود. پس اگر یک شرایط خشونت آمیز ایجاد کرده ایم، این جو خشونت آمیز در اطراف ما و سیاره مان می ماند و یک سری فجایع را سبب میشود. به همین خاطر همیشه در شگفتیم که "چرا این همه جنگ وجود دارد؟" "چرا این همه زلزله، این همه سانحه طبیعی برای سیاره مان رخ میدهد؟"

از هیچ، هیچ بدست می آید. انجیل خیلی واضح میگوید، "هر چه بکارید، همان را برداشت میکنید." ما حالا آنچه کاشته ایم را نمی بینیم، فقط آنچه گاهی برداشت میکنیم را می بینیم. به این خاطر که هوش ما خیلی محدود است. به گفته علم، ما فقط پنج درصد از هوش مان را مورد استفاده قرار میدهیم. حالا تصور کنید که با این پنج درصد هوش، چطور میتوان این همه چیز دانست؟ حتماً چیزهای زیادی هستند که کشف و درک نکرده ایم. این را باید بپذیریم. برای فرار از این راهی نیست.

دو هزار و پانصد، ششصد سال پیش، بودا به شاگردانش گفت، "در مورد آبی که می نوشید، دقت داشته باشید. باید قبل از نوشیدن آب، آن را تصفیه کنید و برای اجتناب از کشتار موجودات درون لیوان آب، کلمات مقدسی را تکرار نمایید." رقم ۸۴۰۰۰، واقعاً ۸۴۰۰۰ نیست. به زبان هندی برای بیان مقدار زیاد، از این رقم استفاده میشود. پس بودا به شاگردانش گفت که باید آب را تصفیه کنند.

در آن زمان در هندوستان، تصفیه آب مثل امروز، چندان رایج نبود. اما بودا زودتر از زمانه خود، دیده بود که در آب، باکتری وجود دارد. مسلماً مردم دوره بودا، به سختی او را باور میکردند، چون نمی توانستند وجود موجود با ادراک یا آنچه ما باکتری مینامیم را، در یک لیوان آب ثابت کنند. اما امروزه، به خاطر پیشرفت های علمی، میتوانیم خیلی راحت این را ثابت کنیم.

رهروان بزرگ، جهان متمدن تری ایجاد میکنند

خوب است که امروزه جامعه ما اینقدر پیشرفته و باهوش شده است. تحقیقات علمی و تلاشهای سخت و ساعیانه، رفاه زیادی به زندگی ما آورده است. حالا میتوانیم از خود پرسیم که چرا اینها، همه این دستگاه های الکتریکی را چند هزار سال پیش نداشتیم؟ ما اینقدر باهوش نبودیم. ما در علم، اینقدر پیشرفته نبودیم. اگر به فرض خدایی هم باشد، چرا او قبلاً مردم را باهوش نکرد؟ چند هزار سال پیش، برای آن فرزندان خدا، چه اتفاقی افتاد؟ آیا خداوند با آنها همچون فرزند خوانده رفتار کرد نه فرزندان واقعی؟

پس می بینید، پیشرفت های جهان ما با تلاشهای آن به اصطلاح رهروان، حاملان نور در این جهان شامل یوگی ها، افراد بادرک، ماهاتماها، استادان، ایجاد شده است. این افراد که بهترین ها محسوب میشوند، خیلی سودمندتر هستند و در بعد بزرگتری فعالیت میکنند. اما حتی یوگی ها، رهروان و حاملان نوری که سطح آنچنان بالایی ندارند نیز به تغییر کل فضا کمک میکنند تا شرایط امروز جهان ما را سبب شوند. اگر این رهروان نور، حاملان نور، وجود نداشتند، اگر اینها در طول قرن ها وجود نداشتند، جهان ما در وضعی که حالا هست، نبود.

پس ما به خاطر تمام امکانات رفاهی زندگی مان، از علم و کشف دانشمندان تشکر میکنیم. اما حامی خیری که "پشت" اینهاست، آن موجود نامرئی که این شرایط را ایجاد کرده را واقعاً فراموش کرده ایم. اگر این به اصطلاح رهروان یا حاملان نور، در

محیط جهان ما نبودند، جهان همچون جهنم میشد. دیگر نمادی از فضیلت، نمونه ای از زندگی متعالی تر، نوری وجود نداشت. اینجا همچون زمان قدیم، مثل دشتی بدون برق و کاملاً تاریک میشد.

به همین خاطر، آنچه که جهان ما را از جهنم متمایز میکند این است که ما هنوز حاملان نور را داریم و آنچه جهان ما را از بهشت متمایز میکند این است که تعداد حاملان نور، افراد بافضیلت، کم است. اگر اینها اصلاً وجود نداشتند، اینجا جهنم میشد. جهنم یعنی جای بدون نور و فضیلت. اگر حاملان نور بیشتری داشتیم، جهان ما بهشت میشد. این است که تفاوت ایجاد میکند. همه دوست دارند در رفاه و در یک جهان بهشتی زندگی کنند، اما همه برای ساخت بهشت برای خود و اطرافیان شان، تلاش نمیکنند. پس باید به متون مذهبی مان نظیر آئین بودایی یا مسیحی مراجعه کنیم تا بدانیم که چطور در جهان مان، یک محیط بهشت گونه ایجاد کنیم. دوست ندارم زیاد بر این موضوع تأکید کنم. شاید شما را خسته کند، چون شما میگوئید، "من همه اینها رامیدانم." به من می گوئید، "من از اولین صفحه تا آخرین صفحه از انجیل را میدانم. من مسیحی هستم. نیاز نیست به من بگوئید." بوداییان نیز به من میگویند، "من فرامین پنجگانه بودا را میدانم. من یک شخص غیر راهب هستم و چهل سالی میشود که به بودا پناه برده ام. من نام دارما، یک نام خاص بودایی دارم."

نام بودایی مثل نام مسیحی می ماند. فکر کنم وقتی غسل تعمید می گیرید، یک نام مقدس مثل مریم فلانی یا یوسف فلانی به شما داده میشود. بر اساس آئین مسیحی، شما علاوه بر نام خودتان، یک نام مسیحی هم دارید. در آئین بودایی هم چیزی مشابه این وجود دارد. وقتی به بودا، سانگا و دارما پناه می برید، یک نام هم به شما داده میشود که بعضی از نامهای زیبا عبارتند از: نور کامل، نور بودا، نور خرد، خرد کامل، فضیلت کامل، رستگاری، روح بزرگ یا هر چیز دیگر.

داشتن اینها، چه مسیحی چه بودایی، خوب است. اما بهتر است که زندگی مان نیز مطابق با این نامها باشد. مثلاً اگر نام فرانسویس مقدس به ما داده شده، باید سعی کنیم

زندگی‌نامه این قدیس را بخوانیم، ببینیم که او چه کار کرده که قدیس شده، چطور زندگی کرده که در طول قرن‌ها و در جهان، مورد احترام بوده است. اگر مثلاً بر اساس آئین هندو، نام آناندا که در سانسکریت به معنی سعادت، خلسه، شادی، سرور بیکران است، به ما داده شود، باید اینطور به آن نگاه کنیم که ما نیز با فضیلت، با تعشق ساعیانه بر سعادت درونی، به این سعادت دست یابیم.

آن سعادت، آن فضیلت و آن ارتباط با خداوند، خود واقعی ماست. اگر خود واقعی مان را فراموش کنیم، خیلی تنها می شویم و در این جهان از سختی های بیشتری رنج میکشیم. به محض ارتباط با این خود واقعی، اوضاع رو به بهبود میرود و ما به طور واضح تری متوجه میشویم که برای کمک به خودمان، به جامعه و نیز به کل کائنات، به کدام جهت برویم و چه کارهایی انجام دهیم.

هر کاری که انجام میدهیم، بر همه در این جهان و جهان بعد، تأثیر میگذارد. همه ادیان به ما گوشزد کردند که جوهره همه چیز، همه ادیان، یکی است. درست مثل بدن ما که اجزاء بسیار دارد. اگر دست ما آسیب ببینند، بر کل بدن ما نیز تأثیر میگذارد. فقط به این خاطر که کالبد کیهانی خیلی عظیم است و ما موجودات بسیار در این کالبد نمیتوانیم کل کالبد کیهانی را درک کرده و ببینیم، شاید باور نکنیم که اعمال ما بر همه موجودات دیگر تأثیر میگذارد. اگر یک نوع چشم سماوی، چشم خرد را در خود پرورش میدادیم، خودمان میتوانستیم ببینیم که برآستی با همه موجودات در ارتباط هستیم. بعد در مورد آنچه انجام میدهیم، خیلی دقت می کردیم.

عیسی مسیح، بودا، این نوع چشم خرد را پرورش داده بودند. به همین خاطر از قوانین کائنات مطلع بودند، میدانستند که باید چه کارهایی انجام دهیم تا جهان مان زیبا و زندگی مان با صفاتر، راحت تر و باب میل تر شود. به همین خاطر، بر اطاعت از قوانین زیستگاه بهشتی در خصوص رفتار ما و جهتی که باید در زندگی روزمره در پیش گیریم، تأکید داشتند. این قوانین که آنها را رهنمون یا فرامین الهی می نامیم، بسیار

ارزشمند هستند. اگر از اینها پیروی کنیم، زندگی ما بسیار روانتر میشود. اما این فقط از جنبه ارتباط دنیوی و کمک دنیوی است.

سرریعترین راه به ملکوت الهی

اگر این رهنمون ها را رعایت میکردیم، با همسایگان مان خوب بودیم، دشمنان مان را دوست داشتیم و غیره، جهان ما در آرامش بود و به جایی بهتر برای زندگی تبدیل میشد و از عمر بسیار بیشتری برخوردار میشد. پس اگر جهان ما صلح آمیز باشد، بر زندگی ما نیز تأثیر میگذارد و ما نیز بسیار آرام و صلح جو میشویم. اگر در خانه ای زندگی کنیم که یا آسیب دیده باشد یا در شرایط خوبی نباشد، سلامتی و راحتی ما تحت تأثیر قرار می گیرد. به طور مشابه، اگر در جهانی پر از آشوب و مشکل زندگی کنیم، آرامش نخواهیم داشت. پس کمک به جهان، کمک به خود ماست.

اما همه اینها برای حالتی است که بخواهیم در این جهان بمانیم. در صورتی که بخواهیم به ملکوت الهی، به سرزمین بودا بازگردیم تا بودا (استاد روشن ضمیر) شویم، شرایط و قوانین ظریف تری هستند که باید از آنها مطلع شویم. علاوه بر رعایت این فرامین، داشتن یک زندگی پرهیزگارانه، صبور بودن و کمک به دیگران، باید با ملکوت الهی نیز مرتبط باشیم.

ملکوت الهی چیست؟ در صورتی که وقت بگذارید و تلاش کنید و صادقانه خواستار حضور در آنجا باشید، دیدن آن بسیار آسان است. شما میتوانید با پاکي، صداقت و سرسپردگی محض، ملکوت الهی را بیابید. اما بهترین راه، سرریعترین راه، یافتن و پیروی کردن از کسی است که به ملکوت الهی دسترسی دارد. این افراد فقط دست شما را می گیرند و بالا می برند. از همین رو بود که عیسی مسیح باید در این جهان زاده میشد تا بعضی از هم عصرانش، صادق ترین افراد، دوستداران خدا را به زیستگاه

بهشتی شان بازگرداند. از همین رو بود که بودا باید به این جهان نازل میشد تا تعدادی از سرسپردگانش را به سرزمین بودا بازگرداند.

در هر کشوری در هر دوره از زندگی دنیوی، همیشه شخصیت هایی مثل عیسی و بودا خواهند بود. این خبر بسیار خوبی است. ما عیسی و بودا را پرستش میکنیم و این بسیار خوب است. اما به ندرت می دانیم که میتوانیم به عظمت عیسی، به عظمت بودا شویم. برآستی که تنها هدف آنها از آمدن به این جهان، همین است. به همین خاطر بودا در انجیل تأکید کرد که "هر معجزه ای که من امروز انجام میدهم، شما فردا میتوانید حتی بزرگتر از آن را انجام دهید." او این قول را به ما داد. ما میتوانیم به اندازه او یا حتی بیشتر از او، با عظمت شویم. بودا نیز گفت، "همه شما میتوانید بودا شوید. من بودا شده ام، شما نیز بودا میشوید." هیچکس ادعا نکرده که از حق انحصاری و مالکیت محض بودائیت برخوردار است. اگر کسی چنین ادعایی کرده، در مورد بودائیت و مسیحیت، هیچ چیز نمیدانند.

مسیح واقعی، قدرتی است که میتواند از یک شخص به شخص دیگر به ارث برسد. درست مثل وقتی که شما درآمد زیادی دارید و هر مقدار از آن را که بخواهید، می-بخشید. درست همانطور که ما دارایی های مادی داریم، میتوانیم قدرت معنوی، دارایی نامرئی قابل به ارث رسیدن نیز داشته باشیم. این دارایی "به ارث نمیرسد"، چون همه ما در درون آن را داریم. فقط لازم است که یک فرد ماهر، راه دستیابی به آن را برآیمان باز کند.

درست مثل وقتی که به این اتاق وارد میشویم و با همه بردهای الکتریکی، با همه کلید های این اتاق، آشنا نیستیم. برای همین یا باید با تلاش برای کشف، خودمان بیاموزیم یا باید به سراغ سریعترین راه، به سراغ مدیر اینجا، به سراغ کسی برویم که مسئول این اتاق است و همه چیز را میداند. او هر روز اینجا بوده است. او میداند که جعبه تقسیم برق کجاست، کلید هر چراغ کجاست. این بهترین راه است. برای همین

او میتواند خیلی سریع کلیدها را بزند و چراغها را روشن کند و به شما کمک کند تا همه چیزهایی که برای سمینار امروز نیاز دارید را متصل کنید.

بیدارسازی همه قدرت خردمان

به طور مشابه، مسیح یا بودا هم ملکوت بهشتی را می شناختند. آنها بارها، اگر نه، میلیون ها بار آمده و رفته اند. برای همین میتوانند به ما کمک کنند تا ما نیز به آنجا برویم و میتوانند با فراهم کردن همه چیزهای مورد نیازمان، اسباب راحتی ما را فراهم سازند. به محض اینکه ما به این اتاق بیائیم و مدیر آن را پیدا کنیم، میتوانیم همه چیزهای مورد نیازمان را بیابیم.

به طور مشابه عیسی به ما گفت که باید "ابتدا ملکوت الهی را بجوئید، بعد همه چیزهای دیگر به شما داده خواهد شد." ملکوت الهی، هوش ذاتی ای است که اکثر ما از آن استفاده نمی کنیم. درست مثل قدرت مغزی مان که بارها گفتم که فقط از پنج درصد از آن استفاده میکنیم. حال وقتی که به کل قدرت مغز، به صد در صد آن، دسترسی پیدا کنیم، میتوانیم شگفتی های عظیمی بیافرینیم. ما فقط با استفاده از پنج درصد از این قدرت، میتوانیم هواپیما بسازیم، موشک بسازیم و به ماه برویم، به کهکشان ها برویم، شگفتی های زیاد بیافرینیم، بسیاری از بیماریها را درمان کنیم، چیزهای عظیم بسیاری کشف کنیم، کامپیوترها و دستگاه های زیادی اختراع کنیم و ماشین های پر سرعت و هواپیماهای بزرگ بسازیم. حال، نود و پنج درصد از این قدرت، هنوز بدون استفاده مانده است. اگر این قدرت هوش را بیدار کنیم، خیلی چیزهای بیشتر متوجه می شویم، میتوانیم چیزهای بسیار ابداع کنیم. منظور از ملکوت الهی، خرد بودا یا ذات بودایی همین است. اما علاوه بر اینها، خیلی چیزهای بیشتر کسب میکنیم. ما قدرت ظریف موجود در پشت این قدرت مغزی را قدرت روح می نامیم. این همان "چهره" واقعی ما یا شخص واقعی است.

ما در مورد وجود شخص واقعی در وجودمان، در مورد اینکه ما این کالبد فیزیکی نیستیم، شکی نداریم. کالبد فیزیکی فقط خانه ای است تا در مدتی که در این جهان هستیم، همچون یک "اتاق هتل"، از آن استفاده کنیم. وگرنه، چرا وقتی می میریم، این جسم هنوز آنجاست، ولی دیگر نمیتوانیم حرکت کنیم؟ پس حتماً در پشت این جسم، این مغز، یک چیزی هست که کل "دستگاه" را حرکت میدهد و سبب میشود که فکر کند، راه برود، غذا بخورد و بخوابد. این همان خود واقعی ماست.

خود واقعی در پشت حجابی است که آن را توهم یا به در زبان سانسکریت، مایا مینامیم. توهم یک نوع بازی است که سبب میشود خود واقعی مان را فراموش کنیم. درست مثل وقتی که آنقدر پرشور، تلویزیون، فیلم یا تأثر تماشا میکنیم که خودمان را از یاد می بریم. بعد همراه با شخصیت های داستان، گریه، خنده، ناراحتی و ترس را تجربه میکنیم. ما فراموش میکنیم که شاید سناتور ایالت یا همسر یک شخص بسیار مهم هستیم. ما به صحنه زل می زنیم و با آن افراد می خندیم و گریه میکنیم، عصبانی و هیجان زده میشویم. وقتی آن تأثر یا فیلم تمام میشود، ما دوباره نسبت به واقعیت یا نسبت به اینکه کی هستیم، هوشیار میشویم و به خانه میرویم. ما دیگر در تأثر نمی مانیم و دیگر به صفحه تلویزیون زل نمی زنیم.

تأثر، فیلم یا تلویزیون، فقط چیزهای موقتی هستند، ولی میتوانند اینقدر مردم را به خود جذب کنند. شما در مورد اعتیاد به تلویزیون اطلاع دارید. گاهی تلویزیون را روشن میکنید و دیگر نمیتوانید آن را خاموش کنید. هر چیزی که باشد، شما فقط باید به آن نگاه کنید. تلویزیون خیلی جذاب است، مدام تغییر میکند، مدام هیجان ایجاد میکند و همیشه تازه است. گاهی وظایف، شغل و کارمان را فراموش میکنیم و تلویزیون تماشا میکنیم.

زندگی ما یک صحنه بزرگتر و یک تأثر طولانی تر است. تعجبی ندارد که خود واقعی - مان را فراموش کنیم. صحنه زندگی ما، حتی جذاب تر، پر شور تر، رنگارنگ تر، پر-ماجرا تر و مسحور کننده تر از یک تأثر است. به همین خاطر ما مدام به صحنه زندگی

زل می زنیم و فراموش میکنیم که چه کسی هستیم. نمایش توهم، یعنی همین. به محض اینکه توهم تمام شود، نمایش تمام میشود. این، همان زمان بیداری ماست.

به محض اینکه بیدار شویم، روشن ضمیر می شویم. اگر کاملاً بیدار شویم و همه این تأثیرات تأثر را طوری از خود بتکانیم که دیگر تحت تأثیر غم، گریه و خنده آن قرار نگیریم، بعد می گوئیم که همچون مسیح یا بودا شده ایم. ما می فهمیم که همه اینها یک نمایش است. در آن زمان، کاملاً بیدار شده ایم. پس قدرتمند هستیم. میتوانیم همه چیزهایی که باید کنترل شوند را کنترل کنیم. ما همه چیز را رها میکنیم، اما میتوانیم هر کاری که میخواهیم، البته نه کارهای مضر برای مردم، فقط کارهای خوب را انجام دهیم. به محض اینکه کاملاً بیدار یا روشن ضمیر شویم، از همه خردی که ذاتاً درون ماست، برخوردار می شویم. ما با هوش کم ناشی از پنج درصد قدرت مغزی، میتوانیم چیزهای بزرگ زیادی همچون ایالت نیویورک، این همه ماشین آلات پیشرفته و شگفت انگیز را بسازیم. با این خرد ذاتی تازه کشف شده، میتوانیم بهشت را ایجاد کنیم. میتوانیم محیط و زندگی راحت و همه چیزهایی که میخواهیم را ایجاد کنیم.

همه از قدرت آفرینش برخوردار هستند

بعضی از شما در مورد کسانی که در هند، چین یا شاید حتی آمریکا، معجزه انجام میدهند، شنیده اید. این چیزها اصلاً شگفت انگیز نیستند. موضوع فقط این است که آنها از قدرت خلاق خود استفاده میکنند. آنها بیشتر از افراد معمولی میدانند که چطور از هوش خود استفاده کنند. درست همانطور که میتوانیم از پنج درصد قدرت مغزمان برای ساخت هواپیما، قایق، موشک، دستگاه های علمی و غیره استفاده کنیم، با استفاده بیشتر از این قدرت خلاق میتوانیم چیزهای پیشرفته تر، شگفت انگیز تر،

غیرقابل تصور تر و عالی تری بسازیم. بهشت یعنی همین، یعنی همه راحتی ها و همه معجزات، یعنی همه قدرت خلاقیت و ما همه اینها را در درون خود داریم.

استفاده از این قدرت خلاق، فقط برای ساخت مقداری گل، پرتقال یا آبنبات، اصلاً هیچی نیست. این در طرح خلاق قدرت مغزی ما، خیلی کم است. هر چقدر بیشتر بدانیم، میتوانیم چیزهای بیشتری خلق کنیم. دانشمندان ماشین ها و دستگاه های شگفت انگیز زیادی برای خدمت به زندگی انسان ساخته اند، اما اگر دانشمندان، بیشتر به ملکوت الهی دسترسی داشتند میتوانستند از هیچ چیز، بهشت خلق کنند. درست به همان اندازه که برای ساخت سفینه فضایی و همه انواع وسائل نقلیه و دستگاه ها، میتوانیم از مواد این زمین استفاده کنیم، برای ایجاد انواع چیزهای مورد نیاز برای این زندگی و بعد از آن، میتوانیم از مواد نامرئی استفاده کنیم.

از این رو عیسی گفت، "ابتدا ملکوت الهی را بجوئید و بعد همه چیزهای دیگر به شما داده خواهد شد." بودا همه ملکوت زمینی، دارایی ها و گنج ها را رها کرد، چون بعد، دارایی خیلی بیشتری به دست آورد. او میدانست که از هر پادشاهی در زمین، ثروتمندتر است. وگرنه، وقتی کسی پادشاهی کل کشور را دم دست دارد، چطور میتواند چهل و نه سال، همچون گدایان زندگی کند؟ او میتوانست در هر زمان به تاج و تخت بازگردد، یک پادشاه بزرگ شود، بر کشور حکومت کند و از همه امکانات رفاهی لذت ببرد. اما او بازنگشت، چون از زمانی که آنجا را ترک کرده بود، ثروتمند تر شده بود. او همه چیزهایی که میخواست را داشت. او میتوانست به هر بهشتی، هر سرزمینی، هر سیاره ای، هر کهکشانی که میخواست برود و همه گنجینه ها، همه چیزهایی که میخواست را داشت، اما او حتی اینها را نمی خواست.

پس از اطلاع از همه رازهای کائنات، بعد از صاحب شدن همه گنجینه های بهشت، دیگر هیچ چیز نمی خواهیم. از درون شاد می شویم، هر چیزی که پیش آید، خوش آید. ما همچون یک کودک می شویم، دیگر خواسته ای نداریم و قلب ما دیگر با

خواسته های این جهان، نمی سوزد و دیگر تحت کنترل این خواسته ها نیستیم. مزیت بودا شدن، این است.

تنها با روشن ضمیر شدن،

میتوان دیگران را به طور حقیقی دوست داشت

خیلی از مردم نیز این ایده نادرست را دارند که اگر بخواهیم روشن ضمیر شویم یا ممارست کنیم، باید راهب یا راهبه شویم یا به هیمالیا برویم. من این ایده را داشتم. فکر میکردم باید چنین کنم. اما این حماقت بود. من آن موقع روشن ضمیر نبودم. نیاز نیست چنین کنید. ما میتوانیم زندگی خانوادگی داشته باشیم، وظایف دنیوی مان را انجام دهیم و در عین حال، روشن ضمیر هم شویم. درست همانطور که با دست ها و قدرت مغزمان، میتوانیم کارهای زیادی انجام دهیم، در حین انجام وظایف دنیوی مان، نیز میتوانیم روشن ضمیر بشویم.

با چنان هوش محدودی که هم اینک داریم، پنج درصد از قدرت مغزی مان، هنوز میتوانیم این همه کار انجام دهیم. درست همانطور که اگر پزشک باشید، هنوز میتوانید وقتی به خانه باز میگردید، در باغچه تان سبزی بکارید، حتی در تمیز کردن فرش به همسران کمک کنید یا همه جور سرگرمی انجام دهید، اگر خردتان بیشتر شود هم، میتوانید کارهای بیشتری انجام دهید، نه کمتر. برای انجام خواست بهشت، نیاز نیست از این دنیا بگذرید. میتوانید کارهای بیشتری انجام دهید و بیشتر ارائه دهید، نیاز نیست از مسئولیت هایتان کم کنید.

منطق روشن ضمیری این است. اما از آنجا که من راهبه شده ام، به آن عادت کرده ام، همینطوری می مانم. این اصلاً من را اذیت نمیکند. نیاز نیست که ما چنین کنیم.

ما میتوانیم با خردمان، کارهای زیادی انجام دهیم. این کارها، شامل چیزهای زیادی میشود. میتوانیم به طور همزمان، خدا و اعضای خانواده مان را دوست بداریم. عشق

خدا در عشق به زندگی خانوادگی و اعضای خانواده، تداخلی ایجاد نمیکند، چون اگر خدا عشق است، اگر بودا شفقت است، پس باید اعضای خانواده ما نیز شامل اینها باشند، نه اینکه طرد شوند. حتی میتوانیم افراد بیشتری را شامل کنیم. ما میتوانیم به جای اینکه فقط به خانواده، زن و شوهر، عشق بورزیم، همسایه ها، دشمنان مان را نیز دوست بداریم. بعد از روشن ضمیری، به این شکل میشویم.

عیسی گفت، "دشمنان تان را دوست بدارید." او فقط حرف نمیزد. او واقعاً اینها را عملی میکرد. بعد از دستیابی به روشن ضمیری کامل، دیگر نسبت به کسی نفرت ندارید و چیزها را واضح تر درک میکنید. شما متوجه میشوید که چرا مردم نسبت به شما فلان کار یا نسبت به یک شخص دیگر، فلان کار را انجام میدهند. دیگر نسبت به کاری که انجام میدهید، احساس نفرت ندارید. دیگر نسبت به کسی که به شما آسیب رسانده، احساس نفرت ندارید، چون رابطه علت و معلولی همه چیز در کائنات را درک میکنید. به این شکل میتوانیم نفرت را کنار بگذاریم. به این شکل میتوانیم همسایه-مان، دشمن مان را دوست بداریم. اینکه به مردم بگوئیم دشمنان تان را دوست بدارید و بعد آنها هم دوست بدارند، کار راحتی نیست. آنها پیام را درک میکنند، اما عمل به آن، چیز دیگری است. نقل قول از بودا و بیان اینکه "همه موجودات، ذات پاکی دارند، شما گناهی ندارید. بدی و خوبی وجود ندارد"، راحت است. اما اینکه کسی را متقاعد کنیم که احساس گناه نداشته باشد، کار سختی است، چون مردم علت و معلول را درک نمیکنند. آنها نمیتوانند بدون منیت کار انجام دهند و بعد به خاطر آن، مورد سرزنش قرار می گیرند. به محض اینکه روشن ضمیر شویم، از جایگاه بالاتری، با هوش بیشتری به مسائل نگاه میکنیم و متوجه میشویم که هیچ چیز اتفاقی نیست یا هیچ چیز فقط در اثر کارهای ما نیست. به سختی میتوان این را برای شما توضیح داد. روشن ضمیر شدن، از توضیح دادن روشن ضمیری، راحت تر است.

خداوند، نامهای بسیار دارد

اگر در هر آئینی، نام بودا یا تعالیم را بشنویم، مقداری اجر، مقداری اجر نیک به دست می آوریم تا دوباره در بهشت زاده شویم. وگرنه به جهنم میرویم. مردم به ما میگویند که جهنم را چندان باور ندارند، اما در هر حال جهنم وجود دارد. فقط چون من به آنجا نمیروم، به آن باور ندارم.

دو قانون، قانون بهشت و قانون جهنم وجود دارد. قانون جهنم از رده بسیار پایینی است و هدف از وضع آن این بوده که مردم در تله تناسخ در این توهّم گرفتار شوند. قانون بهشت، قانون برکت و عشق زبینه، بخشش بدون قید و شرط است که مردم را به سوی ملکوت الهی یا سرزمین بودا می کشاند تا از شادی و سرور جاودانه ای که سزاوار آن هستند، لذت ببرند. قانون جهنم یا این جهان، توسط پادشاه مایا یا کسی تعیین میشود که ما او را "کارگردان توهّم" یا کارگردان پشت صحنه این بازی توهّمی، می نامیم. قانون بهشت و سرزمین بودا، توسط آن موجودات باوقار، مهربان، شفیق و بخشنده ای تعیین میشود که با خدای قادر مطلق یا بالاترین بودا، همکاری میکنند.

اشکالی ندارد که خدا را با نامهای مختلف صدا کنیم. شما همسران را با نامهایی همچون، "عزیزم، پای سیبم، شیرینم" یا "عسلم" یا هر چیزی که بخواهید، صدا میکنید. به طور مشابه ما نیز باید به افرادی با ذهنیت های مختلف و اولویت های مختلف اجازه دهیم تا با نامهای مختلف، خدا را صدا بزنند. این، خیلی منطقی است. من خیلی شگفت زده میشوم که اکثر افراد این را متوجه نمیشوند و بر سر نامها با هم جنگ میکنند. اگر شما همسران را "شیرینی" و همسایه تان، همسرش را "پای سیب" صدا کند، هر دو مثل هم هستند. چه اهمیتی دارد که ما خدا را الله، یهوه، بالاترین ذات بودایی، آنوتارا-سامیاک-سامبودا، قادر مطلق، محبوب، پدر، مادر، خالق، خدا یا هر چیز دیگری صدا کنیم؟

به همین خاطر خیلی ها فکر میکنند که من همزمان، ادیان بسیار را آموزش میدهم. نه، نه. من فقط یک دین، دین حقیقت، دین خرد، دین عشق را آموزش میدهم. آنچه که ما خدای قادر مطلق یا بالاترین بودا می نامیم، خرد خودمان، قدرت بقا، هوش خودمان است که اگر بخواهیم، میتوانیم در هر زمانی از آن استفاده کنیم.

پس از اینکه یک استاد روشن ضمیر شوید، خیلی معمولی می شوید

اگر ندانیم که چطور دروازه خرد را باز کنیم، میتوانیم به دنبال یک متخصص بگردیم. تمام مطلب همین است، بسیار ساده و بسیار واقعی. لازم نیست همه چیز را بسیار اسرارآمیز، بسیار مشکل، غیر قابل باور و دور از دسترس کنیم. اگر من توانستم به این خرد دست یابم، شما هم میتوانید. ادعای من مبنی بر دستیابی به کل خرد، برای این نیست که شما من را تحسین کنید یا هدایای بسیار یا یک چیزی به من بدهید. من این را همانطور میگویم که اگر شما دکتر باشید، آن را اعلام میکنید، چون شما از دانشکده پزشکی فارغ التحصیل شده اید. همچنین میگوئید تا مردم بدانند و بتوانند به شما اعتماد کنند و شما بتوانید به آنها کمک کنید. من اعلام میکنم به کل خرد دست یافته‌ام تا برای شما الگو باشم، تا به شما امید دهم، تا به شما الهام بخشم که شما نیز میتوانید آن را به دست آورید.

گاهی به خاطر اینکه میگویم همیشه مورد تحسین شاگردانم هستم، من بودا (استاد روشن ضمیر) هستم، من فلان چیز هستم، مردم من را سرزنش می کنند. من برای مدت بسیار طولانی، هرگز نگفتم که فلان چیز هستم. اما مردم همیشه از شاگردانم می شنیدند. بعد آمدند و برای چیزی که من نگفتم، به من حمله کردند که "چی؟ تو بودا (استاد روشن ضمیر) هستی؟ چطور ممکن است؟ چطور جرأت میکنی که باشی؟" بارها سؤالات اینچنینی زیادی ایجاد شد.

از این رو، خسته شدم. از فروتن بودن خسته شدم. من می گویم "من بودا (استاد روشن ضمیر) هستم. خب که چی؟ مشکل این حرف کجاست؟" اینقدر آشکار.

اما بعد از اینکه بودا (استاد روشن ضمیر) می شوید، خیلی معمولی، خیلی دوست داشتنی، خیلی بامزه میشوید. هیچ چیز عظیم، هیچ چیز خیلی خاصی رخ نمیدهد، فقط شما گنجینه خود و قدرت خود را کشف میکنید و آن را مورد استفاده قرار میدهید. کجای کشف یک حساب بانکی که آن را فراموش کرده اید، اینقدر مهم است؟ خرج کردن پول خودتان، نه فضیلت است و نه یک کار بزرگ. همه این را میدانند. به طور مشابه، کشف قدرت و خرد خودتان و استفاده از آنها برای کمک به خودتان و همه کسانی که به آن نیاز دارند، چیز مهمی نیست. بعد از کشف خرد و قدرت خودتان، شما معمولی هستید. فقط قدرت بیشتری دارید، همین. هر کاری که مردم انجام میدهند، شما هم انجام میدهید. آنها راه میروند، شما هم راه میروید. آنها میخوابند، شما هم میخوابید، آنها غذا میخورند، شما هم میخورید، آنها کار میکنند، شما هم کار میکنید. اشکالی ندارد. شما مثل قبل هستید. فقط حالا از یک قدرت بیشتر، شارژ بیشتری دریافت میکنید.

مشابه یک دانشجوی پزشکی. او بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشکده پزشکی، پزشک میشود. او چیزی را تغییر نداده، داده؟ ظاهر او، نگرش او، مثل قبل است، دوستان او مثل قبل هستند، فعالیت های او مثل قبل هستند و رفتارش تغییر نکرده است. آنچه که تغییر کرده، دانش اضافی، استعداد اضافی، توانایی های اضافی برای کمک به دیگران از جمله خودش و خانواده اش با مهارت های او در زمینه پزشکی است. مردم بودا را به چهره ای بسیار تخیلی، موجودی بسیار عالی، چهره ای بسیار اسرارآمیز تبدیل کرده اند که هیچکس نمیتواند او را درک کند، هیچکس نمیتواند او را بشناسد، هیچکس نمیتواند به او دست بزند و هیچکس نمی تواند او را ببیند. آنها عیسی را به مالک جهان تبدیل کرده اند و گفته اند که هیچکس دیگر نمیتواند به این سطح برسد. این اشتباه است. این اطلاعات، نادرست هستند.

فقط به این خاطر که گنجینه گم شده تان را کشف کرده اید، به این معنا نیست که در رفتار یا عادت هایتان تغییری ایجاد میکنید. شما به مجسمه چوبی یا بودای سنگی

تبدیل نمی شوید. شما احساسات مشابه دارید، قدرت منطق مشابه دارید و در شغلتان، اگر بهتر نشوید، هنوز از همان توانمندی ها برخوردارید. شما میتوانید با قدرت بیشتر، با شدت بیشتر، با دید بهتر، با ارتباط بهتر، به جامعه خدمت کنید. شما علاوه بر توانایی فیزیکی برای ارائه استعدادهایتان به جامعه و در سطح گسترده تر به جهان، خرد نامرئی دارید که میتواند ظاهر شود و به عنوان قدرتی برای ارائه برکات، دلگرمی و شادی به اطرافیان تان، مورد استفاده قرار گیرد.

پس به خاطر این دلایل، می توانیم ببینیم که هیچکس نباید روشن ضمیری را مورد بی اعتنایی قرار دهد، هیچکس نباید حق داشتن خرد و قدرت خود را مورد بی-اعتنایی قرار دهد. خرد، یک چیز بسیار ناملموس و نامرئی است، اما به محض اینکه بخواهیم از آن استفاده کنیم، میتوانیم آن را حس کنیم. نمی توانیم آن را ببینیم، اما وقتی چراغ را روشن کنیم، میتوانیم آن را حس کنیم. وقتی پنکه، تلویزیون یا همه دستگاه ها را روشن کنیم، میتوانیم از آن استفاده کنیم. به این شکل، به وجود الکتریسیته پی می بریم.

به وجود خدا، خرد و ذات بودایی، چطور پی ببریم؟ با ظاهر کردن این قدرت. ما این قدرت را کشف میکنیم و بعد این قدرت را مورد استفاده قرار می دهیم. ما از این قدرت برای اهداف سودمند، برای چیزهای مفید، استفاده میکنیم. درست مثل الکتریسیته که نامرئی است، اما میتوانیم آن را به نور، به نیرویی برای راه اندازی ضبط صوت تبدیل کنیم و در یخچال، پنکه و همه انواع چیزهای مفید استفاده کنیم، با داشتن این خرد ذاتی نیز میتوانیم از آن استفاده کنیم و آن را برای هر چیزی که میخواهیم، از جمله ساختن بهشت خودمان به کار ببریم. بعد دیگر حتی به خدا هم نیاز نیست.

در نتیجه گاهی کسانی که خیلی روشن ضمیر یا کاملاً روشن ضمیر بودند، مثلاً استادان ذن، بعد از روشن ضمیر شدن، به سردی صحبت میکردند و میگفتند، "خدایی نیست. هیچکس نیست." یا می گفتند، "من فقط جای می نوشم" یا یک

چنین چیزهایی. آنها هرگز با احساسات زیاد، در مورد خدا یا موجود الهی حرف نمیزدند. درک آنها مشکل است و شاید گاهی اشتباهی آنها را ملحد بنامیم، اما اینطور نیست.

یکی از این موارد بوداست که وقتی به طور کامل روشن ضمیر شد، حتی منکر وجود خدا شد. او از نام دیگری، از "آنوتارا سامیاک سامبودا" استفاده کرد که به معنی بالاترین بودا می باشد. بالاترین بودا یا بالاترین خدا، در درون ما زندگی میکند. این از همه چیزهای شگفت انگیز، شگفت انگیزتر است. یعنی ما خدا هستیم، ما بودا هستیم. اگر بودا در اینجا زندگی نمیکند، پس چه کسی اینجاست؟ صاحب اینجا بوداست، پس ما بودا هستیم، ما خدا هستیم. صحبت کردن، حرف زدن در مورد اینها، تکرار کردن اینها راحت است، اما درک اینها راحت نیست.

در نتیجه ما هر روز بدون شناخت شخص واقعی، فروتنانه یا متکبرانه زندگی میکنیم. ما رنج می کشیم، احساس فشار می کنیم، احساس تنهایی میکنیم، احساس ناامیدی میکنیم، احساس ناتوانی میکنیم و دلیلش این است که ما جایگاه با عظمت خود یا همان خود واقعی، خدا یا روح القدسی که درون ما اقامت دارد را نمی شناسیم: "نمیدانید که شما معبد خدا هستید و روح القدس درون شما اقامت دارد." همچنین "ببینید و بنگرید، ملکوت الهی درون شماست."

بودا گفت که بودا در قلب شماست. این یعنی بودا در درون شماست. اگر بودا در درون شماست، پس ما بودا هستیم. چه کس دیگری اینجاست؟ هیچکس دیگری در این داخل نیست، فقط بودا در اینجا اقامت دارد. پس ما بودا هستیم. اگر هیچکس دیگری در درون نیست و فقط روح القدس و ملکوت الهی هست، پس ما ملکوت الهی هستیم، ما خدا هستیم. این خیلی منطقی است، حتی بدون روشن ضمیر شدن هم میتوان این را فهمید. ما نمیتوانیم در این باره بحث کنیم.

قدم بعد، یافتن این ملکوت الهی، یافتن این قدرت مطلق است که در درون ما پنهان شده است. حالا که من آن را یافته‌ام، میتوانم به شما اطلاع دهم. اگر میخواهید آن را بیابید، من خدمت خود را بدون هیچ شرطی به شما عرضه میکنم.

جلسه پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی

سؤال: وقتی روشن ضمیر میشویم، برای شخصیت ما چه اتفاقی می افتد؟ استاد: منظورتان این است که اگر فرد بسیار خشمگینی هستید، آیا آرامتر میشوید یا نه؟ این اتفاق می افتد. بله، روشن ضمیری بر شخصیت ما تأثیر میگذارد تا کامل تر شویم.

سؤال: بودا بر مدیتیشن تأکید داشت. حالا کاتولیک ها تلاش میکنند تا به شیوه بودایی، مدیتیشن را یاد بگیرند. ما در مدیتیشن کاتولیک، مقداری از انجیل استفاده میکنیم، کلمات آن را میخوانیم و یاد می گیریم و از کلمه مدیتیشن، استفاده میکنیم. مدیتیشن به شیوه بودایی، ذهن را خالی میکند. چطور میتوانیم با استفاده از این نوع مدیتیشن، به خدا برسیم؟

استاد: به محض اینکه روشن ضمیر شویم، درک ما از موضوعات با حالت عادی، فرق میکند. من هم قبلاً معنای "خالی شدن ذهن"، ملکوت الهی، ذات بودایی و همه این واژه ها را متوجه نمیشدم. اینها برای من خیلی زیاد بودند. بعد از روشن ضمیری، همه چیز مثل یک بازی بچگانه میشود. در آئین کاتولیک، بعضی ها مدیتیشن میکنند. شما میدانید که مسیحیت، تعداد زیادی مراکز اعتکاف، خلوتگاه یا فرقه های مخفی دارد که حتی کسی نمیتواند به آنها وارد شود. آنها چه کار میکنند؟ آنها فکر میکنند، دعا میکنند و مدیتیشن میکنند.

مدیتیشن چیست؟ من به شما میگویم. بعد از دعا یا شاید ستایش خدا برای ساعتهای طولانی، دستهای ما از تسبیح انداختن خسته میشوند و زانوهای ما گاهی خسته

میشوند. بعد شاید تسبیح را کنار بگذاریم و در سکوت در آنجا بنشینیم یا زانو بزنیم تا استراحت کنیم. در آن زمان، دستورات الهی فرا میرسند. مدیتیشن یعنی این. باید ساکت باشیم تا گوش دهیم. ما همیشه صحبت میکنیم و خداوند فرصت نمیکند چیزی به ما بگوید. پس دعا یعنی صحبت کردن و تقاضا کردن و مدیتیشن یعنی گوش کردن. اکثر افراد همیشه در حال دعا کردن هستند یا همیشه سر و صدا ایجاد میکنند یا همیشه حرف میزنند و خداوند فرصت نمیکند به آنها بگوید که چه کاری انجام دهند. عجیب نیست که دعا‌های آنها برآورده نمیشود. خداوند فرصت نمیکند چنین کند. پس از دیدگاه منطقی، مدیتیشن یک کار واجب و ضروری است.

برای من مهم نیست که شما بودایی، مسیحی یا مسلمان یا هر چیز دیگر هستید. اگر نتوانید وقتی برای شنیدن صحبت های خداوند ایجاد کنید، هرگز نمیتوانید با خداوند ارتباط برقرار کنید. حتی برای صحبت کردن با یک دوست، به او زنگ میزنید و حرف میزنید، ولی بعد باید گوش دهید. حتی اگر از من سؤال دارید، باید اول بپرسید و بعد باید ساکت باشید تا من فرصت کنم به شما پاسخ دهم. چطور میتوانیم با خدا، بدتر از یک دوست رفتار کنیم؟ ما همیشه مدام حرف میزنیم و به خدا فرصت نمی دهیم. مدیتیشن زمانی است برای در سکوت شنیدن. تمام موضوع همین است و بعد خدا خواهد آمد.

سؤال: شما میگوئید که یک استاد واقعی نباید معجزات انجام دهد، اما عیسی معجزه میکرد و به مردم کمک میکرد؟

استاد: یادتان باشد که عیسی به مادرش چه گفت: چرا به مردم میگوئی که من میتوانم معجزه کنم؟ او نسبت به این کار خیلی بی میل بود. مادرش از قبل به مردم گفته بود که آب را آماده کنند و آنجا بگذارند و همین باعث شد که مجبور به انجام آن کار شود. خیلی بارهای دیگر، او جذامی ها و بیماران را درمان کرد، اما صبر میکرد تا کسی آنجا نباشد، بعد میرفت و به آن شخص میگفت که بلند شود و مورد درمان قرار گیرد. وقتی

دید که مردم به دنبال او آمدند، فوراً ناپدید شد. یادتان هست؟ او مخفی شد. او نمیخواست که مردم ببینند. همچنین به یک بیمار گفت که به مردم نگوید. اما آن شخص بیرون رفت و همه چیز را گفت.

پس حتی اگر استادان، قدرت انجام معجزه را دارند، به ندرت به طور آشکار از آنها استفاده میکنند تا توجه مردم را جلب کنند. آنها فقط میخواهند کسانی را جذب کنند که صادقانه ملکوت الهی را جستجو میکنند. چون اگر شما فقط به دنبال معجزات باشید، تنها معجزات نصیب شما میشوند، نه ملکوت الهی. اگر شما به دنبال ملکوت الهی باشید، اگر ملکوت الهی را جستجو کنید، همه چیز به شما داده خواهد شد. شما معجزات و همه چیزها را خواهید داشت. به همین خاطر اکثر استادان از جذب مردم با معجزات اجتناب میکردند، چون نگران بودند که با این کار، توجه آنها فقط به آن بخش از قدرت الهی جلب شود و کل آن را فراموش کنند.

سؤال: زندگی من در خطر است. شما این را حس میکنید؟

استاد: من درک میکنم، اما زندگی شما و من و همه در یک شرایط است. چه بدانید، چه ندانید، زندگی ما همیشه، در هر لحظه، در خطر است. پس اگر میخواهید از خودتان محافظت کنید، روشن ضمیر شوید. برای حفاظت از زندگی تان، از خرد خودتان استفاده کنید. هیچکس دیگر نمیتواند چنین کاری برای شما انجام دهد!

سؤال: به طور مادام العمر وگان بودن، بدون خوردن گوشت، از کشتار جلوگیری میکند. اما میتوانیم تخم مرغ بخوریم؟

استاد: تخم مرغ از نصف زندگی برخوردار است. آنها با هم یکی میشوند و یک جوجه میشوند. این، اولین دلیل برای الزام نخوردن تخم مرغ است. بعضی از تخم مرغها بارور نیستند، اما هنوز حاوی نیمی از زندگی می باشند.

دلیل دوم اینکه مرغ ها انواع کرم های حاوی باکتری و بیماری را میخورند. به همین دلیل وقتی ما تخم مرغ می خوریم، آنها پاک نیستند، برای سیستم حساس ما خوب نیستند. هر چقدر بیشتر ممارست کنیم، حساس تر می شویم. تخم مرغ کثیف است. دلیل سوم این است که همه جادوگرهای سیاه، جادوگرها، برای جذب به اصطلاح روحهای سیاه، برای کنترل آنها، از تخم مرغ استفاده میکنند. اگر تخم مرغ بخوریم، ما نیز این روح ها را به خود جذب میکنیم. ما به خودمان، ذات منفی بیشتری اضافه میکنیم. این برای پیشرفت معنوی ما چندان مفید نیست، پس تخم مرغ نمی خوریم.

سؤال: آیا همانطور که بودا از شاگردانش خواست تا آب را تصفیه کنند، آیا ما هم باید محیط و اعمال مان را پاک کنیم تا راحت تر به روشن ضمیری دست پیدا کنیم؟
استاد: بله، همینطور است! به همین خاطر، بر حفظ احکام، فرامین، تأکید شده است.

سؤال: نظر شما در مورد طالع بینی چیست؟

استاد: چیز زیادی را تغییر نمی دهد. چندان کمک نمی کند. ما باید از سطح بالاتری از آگاهی تغییر کنیم، نه با دانستن اینکه فردا چه اتفاقی می افتد. ما باید زندگی مان، شیوه زندگی مان را تغییر دهیم تا زندگی مان را بهتر و مسیرمان را روانتر کنیم، نه اینکه با یک طالع بین مشورت نمائیم. چون شاید او به شما بگوید که از فلان فاجعه پیشگیری کنید، اما فاجعه بعدی در راه است. شما نمیتوانید همیشه در جیب تان، یک طالع بین داشته باشید. از طرفی شما همیشه خردتان را با خود دارید و خرد، بهترین "طالع بین"، بهترین راهنماست تا همه چیز را به شما بگوید. با گذشت زمان، خرد حتی چیزی به شما نمی گوید و حتی اگر هنوز در سطحی باشید که درک معنوی تان زیاد نباشد، از شما مراقبت می کند. استاد درون از شما مراقبت میکند تا زیاد به دردرس نیافتید و راه را برای شما هموار می کند. این بهترین کار است، نه مشورت با یک طالع بین.

بعلاوه، به محض اینکه خردمان را بسیار پرورش دادیم، از طالع بینی فراتر می رویم. دیگر هیچکس نمیتواند طالع شما را ببیند. دیگر هیچکس نمیفهمد که شما تحت تأثیر کدام ستاره هستید. تمام شما از ستارگان، خورشید و ماه، بالاتر هستید. هیچ چیز بر شما تأثیر نمی گذارد.

سؤال: چرا در جهان این همه رنج وجود دارد؟ آیا معصومان هم در رنج هستند؟
استاد: هیچکس معصوم نیست. تا زمانی که دوباره زاده میشویم، معصوم نیستیم. دوباره زاده شدن یعنی توبه از کارهای اشتباه گذشته و قول دادن به خدا برای در پیش گرفتن یک زندگی بهتر، یک زندگی شریف. بعد لطف و برکات خداوند شامل ما میشود، به ما کمک میکند، ما را پاک و تمیز میکند و سبب میشود که همچون یک کودک شویم. بعد میتوانیم بگوئیم که "من دوباره زاده شدم، من معصوم هستم." بعد از تشریف میتوانیم بگوئیم که ما معصوم هستیم.

اگر مسیر شرافت و پارسایی را دنبال کنیم، همیشه معصوم خواهیم ماند، اما قبل از آن، اینطور نیست. ما زیر بار به اصطلاح گناه اولیه یا کارمای گذشته هستیم. نمیتوانیم بگوئیم که معصوم هستیم. ما، همه ما، در مورد شرایط امروز جهان، مسئول هستیم. ما دانسته یا ندانسته، به جهان آسیب وارد کرده ایم. ما باید توبه کنیم. باید شیوه زندگی - ما را تغییر دهیم. باید با خرد و با فضیلت زندگی کنیم.

سؤال: اگر فقط یک خدا، یک بودا وجود دارد، چرا خود ما خدا هستیم؟
استاد: چون همه ما یکی هستیم. یکی نبودن و این همه بودن ما، توهم است. بعد از روشن ضمیری می بینید که همه ما یکی هستیم. در همه ما فقط یک روح، یک یگانگی، یک موجود با عظمت وجود دارد. مثلاً نور خورشید، کل آن است؟ نور خورشید از خورشید می آید و فقط بخشی از کل است. اما چون خورشید باید در جهات مختلف بتابد تا از جنبه های مختلف، سود برساند، نورهای بسیار داریم. نمیتوان گفت که یک

نور خورشید، از نور دیگر جداست. این حرف یک توهم است. اصلاً اینطور نیست. اینکه بگوئیم موج با اقیانوس فرق دارد، یک توهم، یک حرف جاهلانه است. درسته؟

سؤال: چه اشکالی دارد که گاهی یک لیوان آبجو یا شراب با دوستانمان بخوریم؟ استاد: به نظر میرسد که اشکالی پیش نمی آید، اما همه از همین جا شروع میکنند. مردم از یک لیوان شراب و آبجو با یک دوست شروع میکنند و بعد به الکل معتاد میشوند. آنها یک دفعه الکی نمیشوند، درسته؟ از یک لیوان آبجو، یک لیوان شراب شروع میشود و بعد این کار عادت میشود و بعد بیشتر مصرف میکنند و با آن تسخیر میشوند. پس شروع نکنید. با آتش، بازی نکنید.

همچنین هر قطره شراب یا هر چیز دیگری که الکل داشته باشد، خرد شما را غیر فعال میکند، حافظه تان را از بین می برد، شما را از حقیقت دورتر میکند، سبب میشود که فراموش کنید چه کسی هستید و ارتباط شما را با مسیر شکوهمند و بالاترین خرد قطع میکند. به همین خاطر بهتر است که از مصرف آن اجتناب کنیم.

خیلی ها با معلولیت ذهنی به دنیا می آیند. دلیلش این است که آنها در گذشته با مصرف مقدار بسیار زیادی مواد سکر آور مثل الکل، مواد مخدر و چیزهای مشابه، خرد خود را کشته اند. پس با آتش بازی نکنید! ما نمیدانیم که چقدر میتوانیم خود را کنترل کنیم. هیچکس نمیداند و بعد خیلی دیر میشود. همه اشتباهات از اینجا ناشی میشوند که برآورد ما در مورد کنترل قدرت اراده مان، بیش از حد خوشبینانه است. حرف زدن آسان است، اما عمل کردن سخت است. پس بهتر است که امتحان نکنید. حالا که می بینید جهان اینقدر اسرارآمیز و سردرگم هست، چرا میخواهید ذهن تان را سردرگم تر کنید؟ دید ما همین حالا هم مات است و واضح نیست. چرا باید با الکل و مواد مخدر، ذهن مان را مات تر کنیم؟

سؤال: چرا مردم گاهی نمیتوانند خود را کنترل کنند؟

استاد: قبلاً گفتم. کنترل کردن دیگران راحت است، اما کنترل کردن خودمان، نه. به این خاطر که ما کنترل کردن را یاد نمی گیریم. همچنین به خاطر اینکه وضعیت کارمایی را درک نمی کنیم. وقتی بعضی از افراد را می بینیم، عاشق آنها می شویم و به آن، عشق در نگاه اول می گوئیم. بعضی ها را یک ثانیه می بینیم و می خواهیم با آنها دعوا کنیم. اینطور نیست که ما نخواهیم احساسات یا خشم مان را کنترل کنیم، بلکه به خاطر پیشینه کارمایی، قادر به این کار نیستیم.

شاید آن شخص قبلاً عاشق شما بوده یا تأثیر خوب و خوشایندی بر ذهن شما گذاشته باشد، به همین خاطر وقتی برای اولین بار او را ملاقات میکنید، عشق بسیار حس میکنید و گاهی این را با عشق در نگاه اول، اشتباه میگیرید. این محبت مربوط به قبل است. علت اینکه می خواهید با کسی دعوا کنید هم این است که شاید او در زندگی گذشته، همیشه از دست شما عصبانی بوده و در دسرهای زیادی برای شما درست کرده است.

سؤال: آیا یک فرد معمولی، یک فرد دنیوی هم میتواند روشن ضمیر شود؟ آیا او هم میتواند به جایگاه فرا دنیوی دست یابد؟ لطفاً توضیح دهید، استاد!

استاد: مسلماً میتواند! هیچکس یک فرد معمولی دنیوی نیست! شما فقط خودتان را گول میزنید. خداوند باری تعالی در قلب شماست، پس چطور میتوانید یک فرد معمولی دنیوی باشید؟ هیچکس یک فرد معمولی دنیوی نیست، شما از روی عمد خود را اینگونه کرده اید! ما نمی خواهیم بدانیم که قادر هستیم. ما هر روز فقط پول در می آوریم، میخوابیم، می خوریم، بچه بزرگ میکنیم و هرگز در جستجوی هیچ چیز دیگری نیستیم. اشکالی ندارد که کارکنیم، بخوابیم و بچه بیاوریم، اما باید روشن ضمیر هم بشویم، باید بدانیم که چرا این کار را می کنیم و باید بدانیم که ما باری تعالی هستیم. اگر شما روشن ضمیر نباشید و فقط به کارهای دنیوی بپردازید، مسلماً تا همیشه در این جهان می مانید و تا همیشه یک شخص دنیوی معمولی خواهید بود.



خداوند از همه چیز مراقبت میکند

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۱۸ اوت، ۱۹۹۵

مرکز مونیخ، آلمان

وقتی در مونیخ هستم، همیشه خوشحالم. دلیلش را نمیدانم، شاید اینجا موطن من است. به جز محل تولدم که اولاک بود، هرگز به اندازه مونیخ، بی وقفه و طولانی، در جایی نبوده ام. شاید دلیلش این است که اینجا وطن دوم من است.

به خاطر مرکز زیباییاتان، به شما تبریک می گویم! خداوند خیلی شما را متبرک کرده و ما از جمله خود من، این خدمتکار بسیار حقیر را خیلی دوست دارد. خداوند این برکت را به من داده تا افتخار خدمت کردن به شما، به فرزندان او را داشته باشم. خداوند به ما برکت داده تا همیشه با هم در هماهنگی و آرامش باشیم. بعد هر چیزی که بخواهیم، هر چیزی که نیاز داشته باشیم را بی آنکه درخواست کنیم، همیشه به ما میدهد. پس ما باید همواره در قلب هایمان از خداوند تشکر کنیم که اینقدر نسبت به ما خوب است. همچنین همیشه باید برای کسانی که نسبت به ما شانس کمتری دارند، صادقانه دعا کنیم.

به یاد داشتن خداوند، وظیفه ماست

هر بار که مدیتیشن میکنیم، ابتدا از خداوند تشکر میکنیم، برای آنها که از بخت و اقبال کمتری برخوردارند، دعا میکنیم و بعد با خرسندی و سرسپردگی بسیار، خداوند

را به یاد می آوریم. وظیفه ما این است، خیلی ساده، خیلی واضح و بسیار مؤثر. بعد همه چیزهای دیگر خواهند آمد، بی آنکه حتی آنها را درخواست کنیم. شما اینقدر باتجربه هستید؟ (حضار: بله). من هم همینطور. من هرگز از خدا نخواستم که استعداد نقاشی کشیدن را به من دهد. من هرگز از خدا نخواستم که استعداد طراحی لباس یا طراحی جواهرات را به من بدهد تا بتوانم از نظر مالی مراقب خودم باشم و به دیگران نیز کمک کنم. من هرگز هیچ چیز نمی خواهم، اما همه چیز همینطور می آید و گاهی هم خیلی سریع می آید. من باید خودم را آماده کنم تا همه برکات را بی آنکه چیزی از آنها به هدر رود، دریافت کنم.

گنجینه بهشتی، در درون شماست

آیا سؤالی دارید؟ این نیز خوب است که سؤال ندارید. هر چقدر بیشتر مدیتیشن کنیم، سؤالات مان کمتر میشوند. حتی دیگر بعضی از سؤالات، برایمان مهم نیستند. بعد از اینکه مدیتیشن میکنیم، متوجه میشویم که هیچ چیز اینقدر مهم نیست و فقط شاد و خوشحالیم. وقتی شاد و خوشحالیم، واقعاً هیچ چیز اهمیت ندارد و ما زیاد با ذهن فکر نمی کنیم.

وقتی کسی شاد است، حتی در سطح بسیار دنیوی، مثل وقتی که یک زن و مرد عاشق همدیگر میشوند، هنوز هم بسیار شاد و خوشحال است. دیگر برایش مهم نیست که در کجا هست، چی میخورد، چه لباسی می پوشد یا چه امکانات رفاهی یا چه مشکلاتی دارد. دیگر اینها واقعاً مهم نیستند.

به طور مشابه، اگر از درون مشعوف و سرمست شویم، شادتر و خوشحال تر میشویم. بعد واقعاً دیگر سؤالی نداریم، دیگر برایمان مهم نیست. حتی اگر در مورد فن آوری-های این جهان، اطلاعات زیادی نداشته باشیم، حتی اگر ندانیم که جدیدترین اختراع چیست، جدیدترین ستاره سینما کیست و جدیدترین ساختمان جهان کدام است، باز هم تحت تأثیر هیچ چیز قرار نمی گیریم. ما فقط با عشق خداوند، شاد هستیم.

هدف از زندگی های ما این است که این عشق را بیابیم، بعد راضی می شویم. همه شما این را میدانید، پس فکر کنم لازم نیست زیاد حرف بزنم. بدون این عشق الهی، فقط محنت و رنج داریم، همیشه فلک زده هستیم، همیشه میخواهیم، می گیریم و حرص می زنیم. ما همه انواع مواد مخدر، گاهی الکل و همه انواع چیزها را مصرف میکنیم تا خود را شاد کنیم. اما بعد وضع مان بدتر میشود و مشکلات مان بیشتر میشوند و شادی واقعی نداریم.

به همین خاطر است که باید بر خداوند مدیتیشن کنیم و اگر نمی توانیم، قدرت استاد همیشه کسی را، پیام آوری را برای ما میفرستد که به ما یادآوری کند، به ما کمک کند تا به یاد آوریم که چگونه به طور صحیح، بر خداوند مدیتیشن کنیم. بر خداوند مدیتیشن کنید، وگرنه بر پول، بر دوست دختر یا دوست پسر مدیتیشن میکنید. این هم مدیتیشن است، اما با تأثیر متفاوت، با تأثیر بد. (خنده).

موضوع مدیتیشن را تغییر دهید

خیلی از مردم بر چیزهای مختلف مدیتیشن میکنند. تاجرها بر کسب و کارشان مدیتیشن میکنند. سیاستمداران بر وجهه و حرفه شان. فرد زن باز، بر دخترهای زیبا و چیزهایی نظیر اینها. پس تمرکز بر چیزهای مختلف است. همه ما از توانایی تمرکز کردن برخوردار هستیم. تنها کاری که باید انجام دهیم، تغییر موضوع مورد تمرکزمان است.

ما فقط به جای تمرکز بر همه این چیزهای فانی نظیر پول، شهرت و لذت های زودگذر این جهان، فقط تمرکزمان را تغییر میدهیم و بر خداوند مدیتیشن میکنیم. بعد همه چیزهای دیگر خواهند آمد، حتی دختران زیبا هم می آیند، (خنده) پول و همه چیز می آید.

من به خاطر پول یا شهرت، به سمت خدا نرفتم. اما چون بر خدا بسیار متمرکز بودم، او همه چیز به من داد و این اثباتی است برای تمرکز من، اثباتی است برای

سرسپردگی من به خدا و اثباتی است برای شما و همه افراد دیگر. خودتان این را میدانید، اول ملکوت الهی را جستجو کنید، بعد همه چیزهای دیگر به شما داده خواهند شد. درآمد من نیز طوری است که گویی از بهشت می آید. من حتی زیاد کار نمیکنم.

گاهی مردم بیرون زیاد کار میکنند و پول چندانی به دست نمی آورند. من نمیتوانم به تنهایی همه پولم را خرج کنم. آن را به دیگران میدهم یا گاهی مراکزی میخرم تا مردم با همدیگر مدیتیشن کنند. به این بستگی دارد که در آن لحظه، چه چیزی درخواست شود. پس واقعاً اگر همیشه زندگی مان را وقف کنیم و عشق مان را فقط بر خدا متمرکز کنیم، همه چیزهای مورد نیازمان فراهم خواهد شد. همه چیز، کاملاً همه چیز ما، بدون تلاش فراهم میشود. من تلاش نمیکنم. میدانید چقدر طول میکشد تا یک نقاشی بکشم یا چقدر طول میکشد که لباسها را طراحی کنم؟ همه چیز فقط به این خاطر فراهم میشود که من به این چیزها اهمیت نمیدهم. من فقط به خدا اهمیت میدهم و همه چیز به خدا تعلق دارد. اگر به خدا اهمیت بدهم، همه چیز به من هم تعلق می گیرد. این خیلی ساده و منطقی است.

داستان آن پادشاه در هند را به یاد دارید؟ وقتی او همه دارایی اش را به مردم داد، همه میتوانستند بروند و هر چه که میخواهند بردارند. همه رفتند و چیزی برداشتند. آنها از چراغ ها شگفت زده شدند و مقداری جواهرات برداشتند. بعضی ها لباسها را برداشتند و تعدادی هم کارد و چنگال یا ظروف طلا یا نقره و چیزهایی نظیر اینها را برداشتند. همه از برداشتن چیزی مطابق میل خود، خیلی خوشحال بودند و فکر میکردند که دارایی شان، گنجینه ای بسیار زیبا و ارزشمند از سوی پادشاه است. اما آنها فقط یکی دو مورد از کل دارایی شاه را داشتند، نه همه آن را. یک دختر مستقیم به نزد شاه رفت و گفت، "من شما را میخواهم" و همه چیز متعلق به او شد، کل پادشاهی و خود پادشاه مال او شد.

وقتی فقط خدا را بخواهیم و نه هیچ چیز دیگر، مسلماً، صد در صد، برای ما نیز چنین اتفاقی می افتد و همه چیزهای دیگر نیز متعلق به ما میشود. من یک گواه زنده هستم. من همیشه شاد هستم، چون خداوند همیشه از من مراقبت میکند. هرگز در شرایط نیاز، من را رها نمیکند. هر چیزی که واقعاً فکر کنم مورد نیازم است را خواهم داشت.

بهترین هدیه از سوی خدا

من واقعاً به هیچ چیز نیاز ندارم. در نهایت درک کرده ام که به هیچ چیز نیاز ندارم. ما در پایان، هیچ خواسته ای نداریم. اگر بیشتر و بیشتر مدیتیشن کنیم، در پایان متوجه میشویم که به هیچ چیز نیاز نداریم. اما حتی اگر به هیچ چیز نیاز نداشته باشیم، خداوند به همه چیز رسیدگی میکند و ما در زندگی، همه چیزهای مورد نیاز را خواهیم داشت. فکر کنم شما نیز همچنان که هر روز مدیتیشن میکنید، این معجزه را متوجه شده اید. هر روز برای ما معجزه است و ما هر روز شادتر و مهربان تر میشویم. این بهترین هدیه از سوی خداست.

اگر او برکات مالی هم به ما بدهد، خوب است. اگر به عنوان برکت، یک چیزی مثل رابطه مهرآمیز به ما بدهد، خوب است. اگر خانه های بیشتر، ماشین های بیشتر به ما بدهد، آنها را می پذیریم. هر چیزی که خدا بدهد، خوب است. اینطور نیست که ما به خدا بگوئیم، "آه خدایا، ما چیزهای مادی نمی خواهیم. من این را نمی خواهم." اشکالی ندارد. هر چیزی که خدا به ما بدهد، خوب است. ما آن را با همه تقسیم میکنیم و این خوب است.

به این شکل، جهان به بهشت تبدیل میشود. همه، چیزها را با همدیگر قسمت میکنند. همه شادتر میشوند، بعد هیچکس نمی خواهد از همسایه اش دزدی کند، به همسایه-اش آسیب برساند یا کار دیگری انجام دهد، چون همه شاد هستند. این است رؤیای ما

برای آینده سیاره. این کاری است که برای رسیدن به آن، همیشه باید سعی و تلاش کنیم.

یک روز چنین میشود. بیائید برای چنین چیزی دعا کنیم. اگر اینطور نشود، حداقل جهان ما شامل محیط اطراف ما، صلح آمیز، شاد و هماهنگ میشود. بله، جهان ما با شوهرمان، با زن مان، با همسایگان مان، با فرزندان مان - جهان ما، سیاره ما اینچنین میشود. حداقل این جهان (جهان ما)، همیشه شاد و خوشحال و هماهنگ است. جهان ما، برای ما نیز مهم است، چون جهان ما، مهم ترین بناست. بدون جهان ما، جهان بزرگ، کائنات بزرگ نیز وجود ندارد. بدون یک آجر از این جهان، جهان بزرگ هم وجود نخواهد داشت. این جهان از کنار هم قرار گرفتن آجرهای بسیار ساخته شده، پس همه آجرها اهمیت دارند.

جهان کوچک ما، واحد کوچک ما شامل خانواده، دوستان، همسایه ها، بسیار مهم است. به همین خاطر است که اگر همه ما از جهان کوچک مان مراقبت کنیم، جهان بزرگ هم صلح آمیز میشود. نیاز نیست همه به ژنو بروند و یک جلسه بزرگ برگزار کنند، مقدار زیادی شامپاین و قهوه بنوشند و مقدار زیادی گوشت گاو بخورند تا در مورد صلح جهانی صحبت کنند. اگر هر واحد از خانواده، به صلح درونی خود رسیدگی کند، اگر هر واحد با خدا در ارتباط باشد و این عشق جاویدان و بی قید و شرط را دریافت دارد، جهان صلح آمیز خواهد شد. نیاز به صحبت نیست. تصویر و رؤیای ایده آل برای ما و هر سیاره دیگر در این کیهان، اینگونه است.

خداوند از همه چیز مراقبت میکند

این، خواسته خداست. این همان چیزی است که خدا میخواهد درک کنیم. مهم نیست که چطور شود و چقدر طول بکشد تا ما درک کنیم، خداوند، زمان، ابزارها، اطلاعات و راه را برای ما آماده میکند. خداوند راه را برای ما آماده میکند. تا زمانی که لازم باشد

این چیزهای اصولی در مورد زندگی خود و ارتباط آن با کائنات را درک کنیم، خداوند راه را برای ما آماده میکند.

ما تا ابد وقت داریم که یاد بگیریم، اما می توانیم همین حالا یاد بگیریم. متد نور و صوت، این امکان را برای ما فراهم میکند. می توانیم فوراً یاد بگیریم. وگرنه، میتوانیم همینطور صبر کنیم و از طریق اشتباهات، از طریق مشکلات، از طریق غم ها و از طریق شادی های ناپایدار، آموزش ببینیم.

به همین خاطر خداوند کسی، پیام آوری را می فرستد تا به ما یادآوری کند که ما میتوانیم سریعتر و به صورت فوری، آموزش ببینیم، همچنان که از دوران باستان تاکنون، همیشه همینطور بوده است. بهتر است صبر نکنید و فوراً یاد بگیرید. اما به دوستان تان بگوئید که اگر میخواهند تا ابد صبر کنند هم از نظر خدا اشکالی ندارد. (خنده) خداوند صبر بسیار دارد، صبر بسیار زیاد!

با این مدیتیشن و ارتباط درونی، به زودی کشف میکنیم که در این جهان، همه چیز سازمان یافته و همه چیز خوب است. خداوند به تمام جزئیات کوچک زندگی همه موجودات، رسیدگی میکند. به همین خاطر است که ما شاد هستیم. به همین خاطر راضی هستیم. به همین خاطر همه غم ها و رنج های این جهان، نمیتوانند بر ما تأثیر بگذارند. چون ما این حقیقت، تنها حقیقت، محض که خداوند از همه چیز مراقبت میکند را میدانیم.

از این رو به نظر من، در هر زمان که خداوند فرصتی به ما میدهد تا سریعترین راه را بیاموزیم، تا حقیقت را درک کنیم و به این شکل همه رنج های خود را از بین ببریم، باید از خداوند تشکر کنیم. چون حقیقت واقعاً ما را آزاد میکند. تنها چیزی که ما را آزاد میکند، حقیقت است. اگر حقیقت را ندانیم، همیشه نگران هستیم. همیشه حس وحشتناکی داریم که "چرا رنج وجود دارد؟ چرا یک کسی به دردسرافتاده است؟ چرا سانحه وجود دارد؟" بعد چون نمیدانیم، همیشه نگران هستیم و سعی میکنیم به همه چیزهای کوچک رسیدگی کنیم. ولی ما هیچ وقت نمیتوانیم به قدر کافی رسیدگی

کنیم، چون همه چیز بر اساس طرح کائنات به پیش میرود و ما فقط ذره ای کوچک از کائنات هستیم. ما همیشه طوری نگران هستیم که انگار خدا هستیم. ما سعی میکنیم صلح جهانی ایجاد کنیم. سعی میکنیم در زندگی مان همه کار انجام دهیم تا به آنچه که به نظرمان ضروری است، دست بیابیم. بعد فراموش میکنیم که تنها خواست خداوند انجام میشود، نه خواست ما، چون ما هیچ چیز نمیدانیم.

تنها وقتی که بر خداوند مدیتیشن کنیم، با نور و صوت، با خدا در ارتباط مستقیم باشیم، بعد متوجه میشویم. ما همه چیز را می فهمیم، حتی بی آنکه از کسی یاد گرفته باشیم، بی آنکه کتاب خوانده باشیم، بی آنکه روزنامه خوانده باشیم. ما به طور عمیق، کامل و ابدی، می فهمیم. اگر منظم و ساعیانه مدیتیشن کنید، همه چیز را متوجه میشوید. نیاز نیست که من چیزی به شما آموزش بدهم، اصلاً نیاز نیست که کسی چیزی به شما بیاموزد، چون شما استاد خودتان هستید. همه در درون شان، خدا دارند و همه این را میدانند.

هر چقدر بیشتر به سوی خرد خود و قدرت استاد درون خود بازگردیم، بیشتر می-فهمیم. این یک راه بسیار طبیعی برای آموزش است. این آموزش به صورت گفتاری نیست. آموزش درونی است. این خیلی ساده است. متأسفیم که مردم دنیا این را نمیدانند. این خیلی راحت است، به راحتی نفس کشیدن، به راحتی نوشیدن آب. حقیقت و راه رسیدن به حقیقت، بسیار راحت است، اما مردم دنیا، آنقدر به پیچیدگی-ها، به چیزهای گرانبها و چیزهایی که به سختی می توان به آنها دست یافت، عادت کردند که وقتی چیزی اینقدر راحت، سریع و بدون قید و شرط ارائه میشود، آن را متوجه نمیشوند.

شما شاهد هستید که مردم در جهان چطور کار میکنند. آنها هشت ساعت، ده ساعت، پانزده ساعت، هجده ساعت کار میکنند، فقط برای چی؟ فقط برای اینکه یک سقفی بالای سرشان باشد، فقط برای اینکه روزانه دو یا سه وعده غذا بخورند، چند دست لباس بپوشند و شاید هم وسیله نقلیه ای داشته باشند تا با آن به سر کار بروند. آنها

برای این حداقل مایحتاج اولیه زندگی، اینقدر زیاد کار میکنند. مردم به سختی عادت کردند. به همین خاطر نمیتوانند چیزی که رایگان باشد، چیزی که راحت باشد، چیزی که اینقدر مستقیم و بدون قید و شرط باشد را باور کنند.

به همین خاطر وظیفه ماست، البته اگر بخواهیم این وظیفه را بپذیریم، که به مردم یادآوری کنیم و با همه محبت پرمهری که از خدا دریافت میکنیم، همه سعی خود را بکنیم تا مردم درک کنند که بهترین چیزها همیشه ساده و بدون قید و شرط هستند. ما با سطح زندگی مان، با ویژگی های اخلاقی مان، با محبت پرمهرمان که بر همه آشکار است، این را ثابت میکنیم. ماباید با شیوه زندگی مان، با رفتار خودمان، با سرسپردگی و عشق مان نسبت به خداوند و همه بشریت، عشق خداوند را نشان دهیم. به این شکل است که میتوانیم همه با هم کار کنیم، نه به صورت گفتاری، بلکه با الگو بودن.



از خواب بیدار شوید

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۲۴ فوریه، ۱۹۹۱

دانشگاه هاروارد، بوستون، آمریکا

من فکر نمیکنم که مردم جهان، نادان باشند. به نظر من آنها رؤیایی هستند، زیادی رؤیایی هستند. آنها خیلی چیزها را تصور میکنند، بی آنکه سعی کنند این چیزها را انجام دهند، درک کنند یا عملی کنند.

زندگی همچون یک رؤیاست

ما همیشه به نوعی در خواب هستیم. بعد از سالها جستجو، همه این جهان برای من همچون رؤیا به نظر میرسد. درست مثل کسی که از یک خواب طولانی بیدار شده باشد. بعد از مرگ نیز بیدار میشویم. بعضی ها در یک محیط زیبا بیدار می شوند. بعضی ها وقتی بیدار میشوند، می بینند که در یک جای عجیب و غریب هستند. بعضی ها وقتی بیدار میشوند، هنوز در این جهان، در همین محیط هستند، اما با یک کالبد متفاوت. کالبدشان یکی است، اما احساسات، حرکت و عملکرد آن متفاوت است. بعضی ها وقتی بیدار میشوند، در یک جهان پر رنج هستند و بعضی ها در یک محیط بسیار تاریک و غیر قابل تحمل.

درست مثل کسی که در این جهان از خواب بیدار شود و ببیند در شرایط متفاوتی از زندگی روزمره اش قرار دارد. این موضوع به نوع زندگی فرد بستگی دارد. مثلاً کسی

که مسئولیت سنگینی دارد، شاید یک خواب بسیار زیبا ببیند، شاید هم نبیند، اما وقتی بیدار میشود، با همه جور مسئولیت و همه جور سؤال برای حل کردن، روبرو میشود. یک تاجر، وقتی بیدار میشود، با مشکلات زیادی در زمینه سرمایه گذاری، حساب بانکی، نرخ جدید ارز، بحران های اقتصادی جهان و چیزهایی نظیر اینها روبرو میشود. یک بیمار بستری در بیمارستان، وقتی بیدار می شود، دوباره با درد، با همه لوله هایی که در اطراف بینی اش هست، با سوزن های درون دستها یا جاهای دیگرش روبرو میشود و یا شاید به تخت بسته شده باشد. شاید هم از یک دید بهتر، بهبود یافته باشد و از سلامتی بیشتر لذت ببرد یا قرار باشد که همان روز از بیمارستان مرخص شود.

در هر صورت همه ما یک روز از خوابی که تقریباً صد سال است، بیدار میشویم. این خواب، طولانی است. بعضی ها خواب کوتاه تری دارند، بخت خوبی دارند. افراد خوش-شانسی هستند! همه میدانیم که یک روز بیدار میشویم، اما آماده نیستیم، برای مرحله بیداری آماده نشده ایم. به همین خاطر سردرگم هستیم و می ترسیم. اگر بدانیم که برای مرحله بعدی زندگی مان، چطور آماده شویم، این انتقال آنچنان دردناک نمیشود. درست مثل کسی که زندگی بسیار آرامی دارد، وظیفه اش را انجام میدهد و عشق دارد و در نتیجه هر روز که بیدار میشود، با فضایی زیبا، کم و بیش زیبا روبرو میشود. به این بستگی دارد که فرد چطور زندگی کند.

بعد از ترک این جهان، نمی میریم. اگر زندگی بسیار، بسیار عادی و معمولی ای داشته باشیم، چیزی برای ترسیدن وجود ندارد. اما اگر به فرامین الهی بی اعتنایی کرده باشیم، توهمی ترسناک در انتظار ماست. این قوانین برای بازی این جهان، وضع شده-اند. فرامین برای این وضع شده اند تا زندگی، متنوع به پیش برود. اما اگر از این قوانین پیروی نکنیم، نوعی از اصلاحات لازم میشود. این اصطلاحات، ابدی نیستند. لطفاً این تصویر منفی را در ذهن تان نداشته باشید که هر کسی از قوانین پیروی نکرد، تا ابد مجازات میشود.

جهنم، فقط یک حالت روحی است

جهنم، موقتی است. هیچکس تا ابد در جهنم نمی ماند، چون قصد خدا این نبود که جهان را به جهنم ابدی تبدیل کند یا یک چنین جای زشتی را ابدی نماید. به همین خاطر هر کاری که میکنیم، باید تاوانش را بدهیم، ولی فقط برای یک مدت کوتاه. اما با این وجود، برای ما خیلی دردناک است که حتی برای یک مدت کوتاه رنج بکشیم، چون وقتی رنج می کشیم، زمان تا ابد طول میکشد. زمان خیلی، خیلی زیادی طول میکشد تا بر این دوره رنج، فائق آئیم.

درست مثل این جهان که وقتی خوابیم و شادیم، زمان بسیار سریع میگذرد. ما نمیتوانیم صبح بیدار شویم، چون فکر میکنیم که هنوز وقت خواب است. وقتی در رابطه با محبوب مان یا دوستان مان خوشحال هستیم، به نظر میرسد که زمان بسیار کوتاه است. وقتی مشکل داریم، وقتی باید منتظر کسی باشیم، وقتی نگران هستیم، وقتی درد داریم، چه جسمی چه روحی، به نظر میرسد که زمان اصلاً نمیگذرد. در مورد جهنم هم همینطور است. جهنم فقط یک حالت روحی است که در آن از نظر جسمی یا روحی، خیلی ناراحت هستیم و خیلی رنج می کشیم. درست مثل وقتی که در این جهان بیمار یا ناراحت هستیم. وقتی این حالت که شامل ناراحتی های روحی، فشار و رنج نامرئی است، چندین و چند برابر شود، به آن جهنم می گوئیم.

برای اجتناب از رنج در این جهان، راه های بسیار داریم. وقتی خسته و ناراحت هستیم، بیرون میرویم، یک نوشیدنی می نوشیم، شاید برقصیم، به سینما برویم، به تأثر برویم. افراد دیگری هستند که مدیتیشن میکنند، به "کنج" خود میروند و شادی خود را در درون، در "جهان درون"، در ملکوت الهی درون پیدا میکنند. من از کسانی که برای فراموش کردن غم زندگی، از مواد مخدر یا الکل یا انواع جایگزین های به اصطلاح سطح پایین یا کم ارزش استفاده میکنند تا شاد شوند و غم زندگی را فراموش کنند، بیزار نیستم. فقط فکر میکنم از روشهای اشتباه استفاده میکنند. همین. این مایه

تأسف است! اگر روشهای دیگر را میدانستند، اگر طعم نوع دیگری از شادی را چشیده بودند، سریعتر به سوی دیگر می آمدند و برای کسب روشن ضمیری، از سریعترین ها بودند. آنها از جمله کسانی میشدند که برای رسیدن به هر هدفی، هر ابزاری که شادی را به آنها عرضه کند، با حداکثر سرعت می دویدند. این افراد، قربانیان اطلاعات بسیار بد هستند و یا منحرف شده اند.

به همین خاطر ما، کسانی که به اصطلاح هنوز بیدارند و مقداری هوش دارند، وظیفه داریم تا به جای اینکه فقط سرزنش کنیم، به دیگران کمک کنیم، چون ما از آرزوی آنها برای دستیابی به حقیقت، آگاه نیستیم. ما از درون قلب های آنها که اشتیاق بسیار زیادی برای شادی دارند، آگاه نیستیم. اگر خدا نباشد، عشق و شادی چه مفهومی دارند؟ آنها آرزوی رسیدن به خدا را دارند، آنها منحرف شده اند، آنها به سمت دیگر رفته اند و از چیزهای نادرست استفاده کرده اند.

این افراد نیز به مرحله ترک دنیا، به مرحله رهبانیت، بسیار نزدیک هستند، چون آنها نیز از زندگی کناره گیری میکنند و میخواهند شادی خیالی خودشان را پیدا کنند. آنها این زندگی مادی، موقتی و گذرا را ترک میکنند. دیگران از یک تکه گوشت بزرگ، از یک بطری ویسکی یا هر چیز کوچک دیگر - هر روز به سر کار رفتن، رسیدگی به امور زندگی، رسیدگی به همسر، رسیدگی به شوهر، فرزندان و غیره- احساس خوشحالی میکنند. اما این افراد، با چنین زندگی معمولی ای، خیلی احساس ناراحتی میکنند. آنها نمیتوانند این مدل زندگی را تحمل کنند. آنها این پیشنهاد را نمیخواهند. این به اندازه کافی برای آنها خوب نیست. این یعنی آنها شریف هستند. این زیاد بد نیست. فقط اینکه آنها ابزار لازم را ندارند تا راه خارج شدن از این زندگی را بیابند. احتمالاً آنها بیشتر از هر راهب و راهبه ای، از زندگی خسته شده اند. احتمالاً آنها بیشتر از همه، از دنیا کناره گیری کرده اند، فقط نمیدانند که چطور آن چیز واقعی را داشته باشند، نمیدانند که چطور به شادی واقعی دست پیدا کنند.

ما برای به دست آوردن به اصطلاح روشن ضمیری، نیروانا یا شادی، روش های بسیار می یابیم. مسلماً روش بهتر این است که از طریق تلاش، از طریق روشن ضمیری، از طریق یک کانال مناسب، به خدا، به این شادی دست یابیم، نه از طریق جایگزین های مادی مثل مواد مخدر، الکل یا روش های غیر طبیعی دیگر.

گنجینه درونی خود را بیابید

ما می خواهیم به شما و همه افراد دیگری که تشنه رسیدن به شادی هستند، این راه مدیتیشن را عرضه کنیم که بسیار ایمن است، به تلاش زیادی نیاز ندارد، نیازمند تغییر زندگی نیست، هیچ هزینه ای ندارد و هیچ چیزی که شما نتوانید عرضه کنید، از شما نمی خواهد. در واقع، اصلاً هیچ چیز نمی خواهد، به جز اینکه باید به درون نگاه کنید و گنجینه درونی خود را بیابید، شادی حقیقی و جاودان را بیابید. حتی ثروتمندترین فرد این جهان یا حتی پادشاه کل جهان، بدون روشن ضمیری، خوشحال نخواهد بود. بدون روشن ضمیری، هیچکس واقعاً خوشحال نبوده است.

شاید کسی که روشن ضمیر است، همچون دیگران به نظر برسد، شاید به نظر برسد که از ویژگی ها و شخصیتی مشابه دیگران برخوردار است، شاید گاهی عصبانی شود، اما عصبانیت او دیگر واقعی نیست، دیگر با نفرت همراه نیست، دیگر ریشه دار نیست. درست مثل ابر، ناپدید می شود. بدون هیچ هیجان عمیقی، می آید و می رود. اگر بتوانید اینطوری عصبانی شوید، خیلی، خیلی آرامبخش است. عصبانیت چنین شخصی مثل امواج دریا می ماند و اصلاً دریا را تحت تأثیر قرار نمی دهد. امواج از دریا می آیند، اما دریا نیستند. از دریا هستند، اما دریا نیستند. اینها فقط در اثر باد یا چرخش زمین ایجاد شده اند. با اینکه وجود دارند، اما غیر واقعی هستند.

وقتی افراد معمولی که روشن ضمیر نیستند، عصبانی می شوند، با عصبانیت شان، فقط در همان لحظه، کل وجود خود را به لرزه در می آورند و بخش زیادی از هوش خود را ریشه کن می سازند. مسلماً نمی گویم که این حس تا ابد طول میکشد. گاهی این

عصبانیت به تعصب یا احساسات کنترل نشده می انجامد که به کالبدهای ذهنی، روانی، عاطفی و فیزیکی آنها آسیب میزند. اما شخص روشن ضمیر، حتی وقتی عصبانی میشود، این عصبانیت فقط در سطح است. زیاد آسیب نمیزند. همچنین نیروی خشم به طرف مقابل آسیب نمیزند، چون با نفرت و احساس واقعی همراه نیست. گاهی شخص روشن ضمیر از بیرون عصبانی میشود، اما از درون می خندد. درست مثل بازی روی صحنه می ماند که شما با وجود دانستن نقش تان، بسیار واقعی بازی میکنید تا حضار را شاد یا ناراحت کنید. شما فقط میخواهید آنها را سرگرم کنید. به همین خاطر بین فرد روشن ضمیر و غیر روشن ضمیر، تفاوت وجود دارد، حتی اگر هر دو نفر، فرد روشن ضمیر و فرد غیر روشن ضمیر، دقیقاً از بعضی لحاظ همچون همدیگر باشند. اگر ما هم روشن ضمیر شویم، میتوانیم تفاوت را حس کنیم. فقط میتوانیم حس کنیم، اما نمیتوانیم بگوئیم، چون هر دو در وسط صورت شان، بینی دارند، در دو طرف، چشم و در اینجا گوش دارند. شاید افراد روشن ضمیر مثل ما غذا بخورند، حرف بزنند، بخوابند و وظایف گوناگونی را انجام دهند، اما در درون، کاملاً آزاد هستند.

رستگاری، آزادی نهایی است

ما همیشه در مورد رستگاری صحبت میکنیم. آزادی، انواع مختلف دارد، آزادی بیرونی و آزادی درونی. آزادی درونی، عمیق ترین و بنیادی ترین آزادی است و هیچ چیز نمیتواند آن را به لرزه در آورد. آزادی بیرونی هر زمان میتواند با حکومت های مختلف، محیط های مختلف یا توانایی های فیزیکی مختلف، تغییر کند. اما آزادی درونی، هرگز تغییر نمیکند. به محض اینکه آن را داشته باشیم، همیشه آن را داریم. فقط هر روز بر مقدار آن اضافه میشود و امکانات بیکرانی برای بیان آزادی مان، کشف میکنیم. در حالی که آزادی بیرونی، بسیار محدود است و حتی مسئولیت های بیشتری را ایجاد میکند که اغلب از گذشته بیشتر هستند.

یک فیلم در مورد عیسی هست که نامش یادم نیست، اما داستان در مورد مردی است که سالها به دنبال استاد بود و همه گنج هایش را پس انداز کرد، سه سنگ قیمتی مختلف خرید و در تمام این مدت تا یافتن استاد، این سنگها را نگه داشت تا بعد آنها را به استاد پیشکش کند. تمام گنج او همین بود. او بالاخره عیسی را پیدا کرد و خواست این سنگها را به عیسی تقدیم کند، اما خیلی دیر شده بود. در این حین، اتفاق دیگری هم افتاد و او هرگز نتوانست استاد را ملاقات کند. او همیشه از یک مکان به مکان دیگر، عیسی را دنبال میکرد و همیشه یک چیزی اتفاق می افتاد. او هرگز نمیتوانست با این استاد بزرگ، رو در رو شود. او یک برده یا به اصطلاح یک همکار داشت که مدت طولانی برای او کار میکرد. یک روز این مرد از اربابش خواست که او را آزاد کند. او گفت، "من همه جا به دنبال تو آمده ام و تو حتی یک پنی هم به من نداده ای"، یک چنین چیزی گفت. "من میخواهم آزاد باشم. دیگر نمی خواهم برای تو کار کنم. تو دیگر ارباب من نیستی، خب؟"

آن شخص که به دنبال استاد بود، گفت، "خب، برو. اگر میخواهی بروی، برو." آن مرد رفت و در بیرون، از آزادی اش لذت برد. بعد با خود فکر کرد، "در کل نمیدانم که آیا واقعاً میخواهم آزاد باشم یا نه. بدون ارباب بودن، خیلی وحشتناک است." حالا باید خودش به همه چیز رسیدگی میکرد و به این عادت نداشت.

همه میگویند که زندانی بودن، خوب نیست. آدم، آزاد نیست. نمیتواند به هر جایی برود. باید به موقع بخوابد و به موقع بیدار شود و همه کار را تحت یک سیستم استبدادی انجام دهد. اما بعضی ها دوست دارند که در زندان باشند. "به دنبال چه شغلی باشند؟ چه کاری انجام دهند؟ چه کسی به تحصیلات بچه ها رسیدگی کند؟ چه کسی برای همسر، جواهرات بخرد؟" و از این چیزها. آنها فقط در زمانی بیدار میشوند و در زمانی میخوابند که به آنها گفته شود. آنها، آنچه گفته شده را انجام میدهند و از یک حس آزادی بسیار خوب، برخوردار هستند. شاید این افراد، روشن-ضمیر هستند.

وقتی افراد از زندان آزاد میشوند، اگر بیرون بروند، باید به دنبال شغل بگردند که این همیشه آسان نیست، بویژه اگر سابقه زندان رفتن داشته باشند. یافتن شغل خوب، سخت است. میتوان هر شغلی یافت، اما این شغل ها چندان خوب نیستند. آنها باید همه مسئولیت ها شامل مالیات، قبض ها، پر کردن فرم ها و مسائل پیچیده دیگر را بر عهده بگیرند.

خیلی از مردم میگویند که راهب ها و راهبه ها، ترک دنیا کرده اند، اما به نظر من، شما ترک دنیا کرده اید. شما سادگی، شادی داشتن زندگی ساده، شادی داشتن زندگی فارغ البال، شادی سرسپردگی به خدا را کنار گذاشته اید. شما از همه این چیزها گذشتید تا به مسائل پیچیده ای مثل فرم های مالیاتی، قبض برق و غیره و فرزندان بپردازید.

شاید از نگهداری از فرزندان، مقداری "شادی" نصیب شما شود. این آنقدرها پیچیده نیست، اما منظور من این است که کارهای مربوط به فرزندان، پیچیده هستند. شما باید از آنها مراقبت کنید. وقتی بیمارند، نمیتوانید بخوابید. وقتی در مدرسه خوب نیستند، حس خوبی ندارید. وقتی بزرگ میشوند، دوست دخترشان کیست؟ دوست پسرشان کیست؟ با چه کسانی در ارتباط هستند؟ آیا مواد مخدر یا چیزهای دیگر مصرف میکنند یا نه؟ مشکلات بی پایان، نگرانی های بی پایان. مثل این می ماند که دو یا سه بمب در خانه دارید که هر آن منفجر میشوند.

به نظر من، شما تارک الدنیاهای بزرگی هستید. من واقعاً شهامت، صبر، پشتکار و سرسپردگی واقعی شما به پیچیدگی ها را تحسین میکنم. (استاد و همه میخندند.) نمیدانم، چه کسی بهتر از دیگری است. گاهی فکر میکنم که اگر من را به زندگی بازگردانند تا به همه این چیزها رسیدگی کنم، شاید نتوانم این کارها را انجام دهم. اینها برای من خیلی پیچیده هستند. مثلاً اینکه ساعت پنج صبح، وقتی که رختخواب در گرمترین حالت خود است و در عمیق ترین خواب هستم، بیدار شوم. شما باید با چشم های نیمه باز، بیدار شوید و از آنجا که نمیتوانید درست ببینید، با بینی تان

مقداری قهوه بنوشید و مقداری نان خشک بخورید و سعی کنید در ضمن حفظ کردن فضای خواب، بیدار هم باشید. گاهی راه دستشویی را با دست پیدا میکنید و هر روز به همین شکل است. چطور میتوانید چنین کنید؟ (خنده).

وقتی من بیدار میشوم، فقط باید چهار دست و پا، به سالن مدیتیشن ام که چندان دور نیست، بروم. خب، من هم کارهایم را دارم، اما فکر نمیکنم که کار من، اینقدر پیچیده باشد. کار من به یک شیوه دیگر، با یک حس دیگر است، اما به پیچیدگی زندگیهای شما نیست و شما میتوانید شادمانه، ظاهراً شادمانه، این زندگی ها را سپری کنید. من نمیدانم چطور این کار را انجام میدهید.

پس هر کسی زندگی خودش را دارد. اما در هر حال، اگر از این زندگی راضی نیستید و زندگی ساده یا زندگی ای را میخواهید که از قدرت درونی بیشتر، جاودانگی بیشتر و درک بیشتر بعضی از جزئیات بسیار ظریف زندگی در کائنات، برخوردار باشد، باید راه روشن ضمیرانه ای را بیابید و در پیش بگیرید.

اگر از زندگی به همین صورت و بیدار شدن بعد از صد سال یا شصت سال، راضی هستیم، اشکالی ندارد. اما در هر حال، من فکر میکنم بهتر این است که وقتی از خواب بیدار میشویم، یک محیط خوشایند و یک موقعیت دلپذیر، در انتظار ما باشد. این بهتر از وقتی است که از خواب مان بیدار شویم و دوباره در همین موقعیت یا بدتر از این باشیم. همه در شب، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، به این امید میخوانند که فردایی بهتر داشته باشند که در آن مشکلات حل شوند، کسب و کار بهتر شود، بچه ها خوبتر باشند و ازدواج شان بهتر شده باشد. ولی ما اغلب بعد از یک خواب طولانی شبانه بیدار میشویم و دوباره با همان مشکلات یا موقعیت ها یا با شرایط بدتر، روبرو میشویم.

در مورد زندگی مان هم همینطور است. اگر بعد از یک خواب طولانی به اندازه زندگی، بیدار شویم و ببینیم که هنوز در این جهان اما در شرایط بدتر هستیم، این برای ما بسیار، بسیار خسته کننده و بسیار دردناک است. فکر نمیکنم بتوانیم این را تحمل کنیم. به همین خاطر شاید داستانهای زیادی شنیده باشید که در آنها، کسانی که از

دنیا رفتند، باز می گردند و برای خویشاوندان شان، دردسرهای بسیار درست میکنند، چون در جایی که هستند، خوشحال نیستند و بدتر اینکه، جسمی ندارند تا از جنبه لذتبخش زندگی، لذت ببرند.

ما انسانها گاهی رنج می کشیم، اما گاهی میتوانیم لذت ببریم. بعد وقتی لذت میبریم، حداقل به صورت موقت، رنج را فراموش می کنیم. اما کسانی که بدون آمادگی، بدون راهنما و بدون هیچ فضیلت و اجری، جسم شان را ترک میکنند - یعنی کسانی که در زمان حیات شان، بسیار معمولی زندگی کردند و هیچ کار خوبی انجام ندادند و یکبار یا حداقل گاهی، به سوی خدا رو نکردند- بعد از ترک جسم شان، به سختی این فرصت را پیدا میکنند تا در محیط شادی باشند.

چیزی به نام مرگ، وجود ندارد

پس حالا که هنوز جسم داریم و زیاد رنج نمی کشیم و میتوانیم مقداری شادی، تعدادی انتخاب، مقداری اختیار داشته باشیم، باید برای جهان دیگر آماده شویم، چون به باور من اینطور نیست که اکثر افراد فکر کنند بعد از مرگ، هیچ چیز وجود ندارد. در این دوره مردم باهوش تر شده اند و بهتر می فهمند. همچنین ما اطلاعات خیلی، خیلی بیشتری داریم که باور به ابدی بودن زندگی را اثبات میکنند. مهم نیست که بعد از مرگ، قبل از مرگ یا قبل از تولد، چه چیزی اتفاق می افتد، زندگی ما یک جریان مداوم از آگاهی است و ما هرگز نمی میریم. شاید یک جسم، یک نوع لباس را یکی پس از دیگری ترک کنیم، اما هرگز نمی میریم. وگرنه اگر بمیریم، چطور میتوانیم زاده شویم؟ اگر قبل از تولد ما زندگی وجود ندارد، ما از کجا آمده ایم؟ اگر بعد از مرگ، زندگی نیست، پس قبل از تولد، کجا بودیم؟ همینطوری از هیچ که نیامده ایم.

ما از علم یاد گرفتیم که هیچ چیزی از هیچ نیامده است. پس چرا ما باید از هیچ بیائیم و به هیچ بازگردیم؟ در این دوره از پیشرفت های علمی عظیم، حتی باید به ابدی بودن زندگی، بیشتر باور داشته باشیم. من در درون خود، در ممارست خود برای

درک این موضوع، دلیل کافی برای ابدی بودن زندگی دارم. میخواهم به شما هم اطلاع دهم یا باورتان را تأیید کنم که این درست است، که به نظر من و همچنین به نظر دیگر استادان بزرگ گذشته، ما باید برای بیداری عظیم مان که بعد از ترک این کالبد فیزیکی صورت میگیرد، آماده شویم. ما بیدار میشویم تا دریابیم که نمی میریم، اما با زندگی مان چه کار کنیم؟ بعد از اینکه این به اصطلاح زندگی نصیب ما شد، چطور به آن جهت بدهیم؟ باید قبل از اینکه خیلی دیر بشود، این مسئله را مورد توجه قرار دهیم.

جلسه پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی

سؤال: چطور در حالی که از کالبد معنوی مان مراقبت میکنیم، هنوز میتوانیم زندگی کنیم و به این جسم غذا دهیم؟

استاد: به آن سختی که فکر میکنید، نیست. مثلاً این متشرف هنوز غذا میخورد و هنوز کار میکند. او معلم است. او حتی دو شغل دارد، در شب تدریس میکند و در روز، یاد می گیرد. با این وجود، وقتی که فرصت دارد، به دستاورد معنوی اش رسیدگی میکند. ما باید برنامه ریزی داشته باشیم. اکثر وقت ما به حرف بیهوده زدن، به صحبتهای تلفنی طولانی، به خواندن تعداد زیادی از تبلیغات چرند در روزنامه ها یا تماشای تلویزیون در زمانی که نمیخواهیم، میگذرد. بارها شده که تلویزیون را روشن میکنید و حتی نمی خواهید به آن نگاه کنید، اما چون روشن است، میگذارید که همانطور روشن بماند و به آن نگاه میکنید.

وقتی هدف مشخص و برنامه مشخص داشته باشیم، وقتمان را تقسیم میکنیم. مثلاً وقت رفتن به مدرسه، وقت رفتن به سر کار و وقت مدیتیشن. شما در زمان مدیتیشن، حرف بیخود نمی زنید، صحبت نمیکنید، به تلفن جواب نمیدهید و غیره. در زمان مدیتیشن، تلفن را خاموش میکنید. اینطور نیست که با این کار، خیلی ها به خاطر حرف زدن با ما بمیرند. (خنده). ما فقط فکر می کنیم که خیلی مهم هستیم. ما ابتدا

به هوش خود رسیدگی میکنیم، یعنی مقدار بیشتری از ذخیره خرد اعظم مان را می-گشائیم. بعد میتوانیم حتی بهتر به مردم رسیدگی کنیم. ما سریعتر یاد می گیریم. ثمربخش تر کار میکنیم. بیشتر به جهان کمک میکنیم. اینطور نیست که ما فقط به جنبه معنوی تکیه کنیم و جهان را فراموش کنیم. من هنوز کار میکنم. شما نمیدانستید؟ من آواز میخوانم. سخنرانی میکنم. نقاشی میکنم و بعد آنها را میفروشم تا برای سخنرانی ها و کارهای دیگر، پول داشته باشم. من خیلی زیاد کار میکنم. کار کردن، بسیار آسان است. خیلی آسان. اگر بتوانم کار کنم، کار میکنم.

سؤال: پس گاهی لازم است که خودخواه باشیم، به خواسته ها و آرمان های شخصی خودمان برسیم، برای خودمان وقت بگذاریم، برای خودمان خودخواه باشیم؟ استاد: اگر شما تمام روز را برای جامعه کار کردید و خسته و گرسنه هستید و وقتی را صرف غذا خوردن میکنید، شما خودخواه نیستید. شما به مقداری انرژی نیاز دارید. این، خودخواهی نیست. موضوع این است که فقط برای این جسم که اینقدر ناپایدار است و اینقدر عمر آن کوتاه است، باید بسیار سخت کار کنیم، خیلی چیزها ابداع کنیم و غذاهای بسیار درست کنیم تا آن را تغذیه نمائیم. برای تغذیه کالبد معنوی یا جنبه معنوی مان، چقدر بیشتر باید وقت بگذاریم؟ این کار خودخواهانه نیست، این کار درست است.

ما عادت کردیم که کارها را به شیوه سخت و نادرست انجام دهیم. بعد وقتی به شیوه درست عمل میکنیم، فکر میکنیم خودخواهانه عمل کردیم. این درست نیست. اگر همه مردم جهان هرگز غذا نخوردند و شما وقتی گرسنه میشوید، غذا بخورید، آیا آنها فکر میکنند که شما خودخواهید؟ ما باید به صورت درونی و بیرونی، غذا بخوریم. به خاطر اینکه این مدل غذای معنوی را "نمیخوریم"، احساس گرسنگی میکنیم، رنج می کشیم و نادان هستیم. ما نمیدانیم که در هر مرحله چه کاری انجام دهیم و بسیار تقلا میکنیم. ما همیشه در این زندگی، گم شده ایم.

عیسی یک مرد بود، مسیح یک قدرت است

سؤال: استاد، کلام خدا، انجیل چی می شود؟ در یکی از بخش ها آمده که رهایی، هدیه ای است از سوی خدا که آن را با کارهای خوب، بدست نمی آوریم. عیسی مسیح به خاطر گناهان ما از دنیا رفت و اگر او را به عنوان سرور و ناجی بپذیریم، زندگی ابدی به ما میدهد. لطفاً این را توضیح دهید.

استاد: بله، رستگاری، هدیه ای است از سوی خدا. نمیتوانیم با خیرات، با زندگی پرهیزگاران، آن را به دست آوریم. اما این چیزها کمک میکنند تا احساس آرامش کنیم. اگر مقداری کار خوب انجام دهیم، اگر پرهیزگار باشیم، بیشتر احساس تعادل میکنیم، فضیلت مان بیشتر میشود و وقتی سعی کنیم خدا را بیابیم، موانع زیادی مثل احساس گناه نداریم تا ما را متوقف کنند، تا سبب شوند که احساس ناراحتی کنیم. پس این کارها تأثیر دارند. اما ما با زندگی پرهیزگاران و با کارهای خیریه، نمیتوانیم به رستگاری برسیم. این درست است. اینکه عیسی به خاطر پاک کردن گناهان ما از دنیا رفت نیز درست است.

وقتی عیسی زنده بود، استاد بزرگی بود. او تأکید کرد که تنها از طریق او، یعنی از طریق یک استاد زنده، میتوان به ملکوت الهی دست یافت. او نگفت که او همیشه تا ابد، استاد است. او گفت، "تا زمانی که من در این جهان هستم، من نور این جهانم." بعد گفت، "برای من سوگواری نکنید، چون برای شما تسلی دهندگانی می فرستم." این یعنی، استاد دیگری خواهد آمد.

روح، جاودانه است. چطور ممکن است که عیسی مرده باشد؟ او از طریق ما، از طریق همه موجودات روشن ضمیر، بارها و بارها زندگی میکند. ما باید خودمان را همچون عیسی کنیم. بعد میتوانیم نشان دهیم که توسط او رستگار شده ایم، میتوانیم رستگار شدن مان توسط او را ثابت کنیم. وگرنه، اگر به شیوه ای بسیار ناآگاهانه، سطح پایین،

کوته فکرانه، زندگی روزمره را سپری کنیم، چطور میتوانیم ثابت کنیم که عیسی ما را رستگار کرده است؟

خیلی ها خود را مسیحی می نامند، اما با همدیگر جنگ میکنند. به خاطر مسیحیت یا به اصطلاح افراد متعصب، این همه خونریزی شده است. اینها مسیحیان واقعی نیستند. عیسی نمیتواند اینها را نجات دهد. اینها با اقدامات خود، لطف و برکات عیسی را اثبات نمیکنند. اگر بخواهیم بدانیم که عیسی واقعاً ما را نجات داده یا نه، باید در سطح قدیسان باشیم. وگرنه، فقط بحث میکنیم، حرف می زنیم و در مورد عیسی، هیچ چیز نمیدانیم. چطور واقعاً میتوانیم او را درک کنیم؟ چطور واقعاً میتوانیم قدر او را بدانیم؟ عیسی یک مرد است، اما مسیح یک قدرت است. این قدرت میتواند در هر زمان و هر مکان، به هر شخص واجد شرایطی انتقال داده شود. درست مثل برق که اگر سیم، مشکلی نداشته باشد، درست و سالم باشد و پریزی هم موجود باشد، در آن جریان پیدا میکند. حالا من فقط راهی به شما ارائه میکنم تا به "پریز" عیسی مسیح، متصل شوید و واقعاً قدر او را بدانید. وگرنه فکر میکنم که ما فقط در مورد عیسی مسیح حرف میزنیم، اما او را درک نمیکنیم و از سوی او هیچ رستگاری ای دریافت نمیکنیم. عیسی به خاطر بشریت از دنیا رفت. وقت رفتن او رسیده بود، چون هر زمان که یک استاد زنده در زمین است، مقداری از کارمای مردم، بویژه کسانی که به استاد باور دارند و بویژه شاگردان را می گیرد و باید به این کارما رسیدگی کند. به همین خاطر استاد در طول زندگی اش، برای شاگردان و برای همه مردم رنج میکشد و این در جسم او نمایان میشود. به همین خاطر شاید بیمار شود، شاید شکنجه شود، شاید با میخ به صلیب کشیده شود، شاید مورد تهمت و آزار قرار گیرد. هر استادی باید این چیزها را سپری کند. خودتان شاهد هستید.

حتی بودا، محمد، مسیح و خیلی از استادان دیگر در شرق و غرب، در صلح و آرامش و بدون اذیت و آزار، زندگی های خود را سپری نکردند. معنای از خود گذشتگی استاد برای بشر همین است، اما تا زمانی که او جسم دارد تا رنج کارما را متحمل شود، چون

در این جهان، کارما به صورت فیزیکی است. اگر بخواهید مردم را از کارمای فیزیکی نجات دهید، باید یک کالبد فیزیکی داشته باشید.

به همین خاطر استاد باید یک کالبد فیزیکی داشته باشد تا همه این مشکلات و رنجهای را متقبل شود و به همه رسیدگی نماید. چون استاد، منبع بزرگی از لطف و برکت است، جسم او میتواند هر چیزی را تحمل کند. اما این بدان معنا نیست که او رنج نمیکشد.

پس اینکه عیسی به خاطر بشریت رنج کشید، درست است. اما فقط تا زمانی که در این جهان بود. بعد از او، یک نفر دیگر باید رنج بکشد. یک استاد دیگری باید بیاید و به نسل بعد رسیدگی کند. وگرنه چطور میتوانیم ادامه یافتن رنج در این جهان را توضیح دهیم؟ اگر عیسی همه بشریت را نجات داده بود، چرا آنها هنوز در جهالت زندگی میکنند؟ چرا هنوز همدیگر را میکشند، حتی مسیحی ها؟

اگر به من بگوئید که مردم نادان هستند، مسیح را نمی شناسند و همچون یک مسیحی زندگی نمیکند و به همین خاطر همدیگر را میکشند، به همین خاطر بد هستند، من می پذیرم. شاید اینطور باشد. اما خود مسیحی ها چطور؟ آنها در مورد مسیح می دانند. آنها تعالیم را میدانند. آنها به کلیسا میروند. بعضی از آنها حتی در مقامات بالای کلیسا هستند. اگر عیسی آنها را نجات داده، چرا این کارها را میکنند؟ او تنها وقتی میتواند نجات دهد که اینجا باشد. حالا او به جهان دیگری رفته و کار دیگری انجام میدهد. استادان دیگری برای کار کردن به اینجا می آیند.

سؤال: استاد، متد کوان یین چیست؟

استاد: در متد کوان یین، "کوان" به معنای مشاهده کردن و "یین" به معنای صوت است. صوت، همان "کلمه" در انجیل است. "در آغاز کلمه بود، (ارتعاش) و کلمه با خدا بود و کلمه، خدا بود... همه چیز از آن ساخته شده است. هیچ چیز نیست که از آن ساخته نشده باشد." در قدیم به ارتعاش، "کلمه" میگفتند. آه، باید بدانید که

کلمات، ارتعاش دارند. وقتی با این ارتعاش که با خدا بود و خدا بود، در ارتباط باشیم، با خدا در ارتباط هستیم، ما واقعاً درک میکنیم که خدا چگونه است و دوباره با خدا یکی میشویم. بعد فرامین خدا را انجام میدهیم، نه فرامین منیت خود را و دیگر کار اشتباه نمیکنیم. حتی اگر بخواهیم کار اشتباه انجام دهیم، برای ما سخت میشود. درست مثل حالا که میخواهید کار درست انجام دهید، اما برایتان سخت است.

فقط خواسته خداوند را انجام دهید

سؤال: بعضی ها میگویند که افراد برآستی روشن ضمیر، ذهن ندارند و در این جهان دست به کاری نمی زنند. آنها فقط ناظر هستند، انتخابی ندارند و فقط همچون رود، در جریان هستند. چطور ممکن است کسی در این جهان زندگی کند، اما کاری نکند و به انتخابی دست نزند؟ همچنین بعضی ها میگویند که اگر کاری کنند، تعادل طبیعت به هم میخورد و طبیعت با ایجاد ضد آن، این تعادل را باز میگردداند. این درست است؟ استاد: اول باید روشن ضمیر شوید، بعد متوجه می شوید. وگرنه، وقتی شما روشن-ضمیر نیستید، چطور میتوانم این را برایتان توضیح دهم؟ سعی خودم را میکنم. عمل بدون عمل به این معنا نیست که شما بدون جان، بدون روح، بدون ذهن یا هر چیزی نظیر اینها باشید. شما فقط کارها را خیلی طبیعی انجام میدهید. وقتی روشن ضمیر شوید، شما کارها را انجام نمیدهید. شما دیگر انتخاب نمیکنید. شما با خدا یکی میشوید. شما فقط خواست خدا را انجام میدهید و دقیقاً میدانید که چنین میکنید. با اینکه در ظاهر اینطور به نظر میرسد که شما همچون دیگران رفتار میکنید، اما اینطور نیست. همه چیز توسط خدا حکم میشود. شما حس میکنید که مسئولیتی ندارید. اما همیشه کار درست را انجام میدهید و هرگز کار نادرست نمیکنید.

ما نمیتوانیم بگوئیم هر کسی که غیر مسئولانه رفتار میکند، بر اساس خواست خداوند رفتار میکند. این درست نیست. آنها نمیدانند که خواست خدا چیست. بعد از روشن-ضمیری می فهمیم که طرح کائنات چیست و بر اساس آن عمل میکنیم. قبل از

روشن ضمیری، فقط همه چیز را می پذیریم، سعی میکنیم خواسته خودمان را به طرح طبیعت، تحمیل کنیم.

مثلاً یک بازیگر زن یا مرد خوب، نقشهای خود بر روی صحنه را میدانند و متن خود را به خاطر سپرده اند. آنها بر اساس آنچه که برای کل نمایش تنظیم شده و بر اساس آنچه کارگردان میگوید، حرف میزنند، عمل میکنند و بازی میکنند. اما کسانی که بد هستند، دوست ندارند از نمایشنامه مطلع باشند یا فقط دوست دارند پول در بیاورند یا فقط دوست دارند روی صحنه باشند و کارشان را انجام نمیدهند، آنها سعی نمیکنند به طور کامل از نقش خود مطلع شوند، سعی نمیکنند انگیزه و دستورات نمایش را درک کنند و دوست ندارند از برنامه کارگردان تبعیت کنند. پس روی صحنه کار اشتباه انجام میدهند و همه را ناراحت میکنند. فرق یک بازیگر خوب و یک بازیگر بد که حتی فیلمنامه اش را به خاطر نمی سپارد، این است. وقتی او به روی صحنه میرود، فقط چیزهایی که نباید را میگوید و آنچه باید را نمیگوید. یا مثلاً به جای اینکه آهسته و فقط تا این حد به طرف مقابل سیلی بزند، آنقدر محکم میزند که طرف روی صحنه، بیهوش میشود. بعد کارگردان باید کار را متوقف کند و آن را دوباره انجام دهد. این، دردسر ساز است. او باید مداخله کند.

سؤال: استاد ممکن است در مورد اینکه چطور و چه وقت و به چه میزان و با چه روشی مدیتیشن کنیم تا موفق باشیم، توضیح دهید؟

استاد: برای آرام کردن ذهن مان، برای باهوش تر بودن یا برای اینکه در کارمان بازدهی بیشتری داشته باشیم، روش های زیادی وجود دارد. شما میتوانید هر روشی که دوست دارید، انتخاب کنید. اما ما چیزی را ارائه میدهیم که به باور من، اگر خواهان شناخت خود باشید، ارتباط مستقیم با خدا را میسر میکند. خدا یعنی ذات خودمان، ویژگی شریف خودمان، بالاترین خرد خودمان. به همین خاطر گفته میشود

که "ملکوت الهی در درون شماست" یا "بودا در درون هر یک از ماست." وگرنه، میگفت که بودا در نیروناست یا خدا در بهشت است یا از این چیزها. وقتی میخواهیم خدا را ببایم، ویژگی شریف واقعی مان را ببایم، جایگاه شریف مان را ببایم، باید از متد کوان بین پیروی کنیم. متد کوان بین یعنی با ارتعاش، با قدرت اصلی کائنات، با خدا، در ارتباط هستیم.

سؤال: اگر حیوانات میتوانند برای تأمین غذا، شکار کنند، چرا انسانها نمیتوانند؟ در طبیعت، شکار یک الگوی طبیعی برای زندگی است. آیا انسان، بخشی از طبیعت نیست؟

استاد: پس اگر میخواهید، خود را حیوان بنامید! اگر حیوانات برای غذا شکار کنند و شما هم برای غذا شکار کنید، پس مثل هم هستید. این یعنی رتبه خود را کم کردیم. اگر میخواهید، میتوانید چنین کنید. چه کسی مانع شما میشود؟ اما اگر بخواهیم شریف تر باشیم، اگر بخواهیم خود را انسان بنامیم، باید سعی کنیم بفهمیم که یک انسان چه باید بکند و چطور باید زندگی کند تا الگویی برای برادران و خواهران جوانتر باشد.

اگر ما نیز همچون برادران و خواهران جوانترمان یا همان حیوانات، زندگی کنیم، پس ارزش این را نداریم که مخلوق خدا باشیم، چون خداوند در اولین فصل از انجیل عهد عتیق میگوید که انسانها باید راهنمای حیوانات باشند. ما باید نسبت به حیوانات، در جایگاه بالاتری باشیم. اگر بخواهیم خودمان را پایین بیاوریم و همچون حیوانات باشیم، اشکالی ندارد. آزادی انتخاب وجود دارد. اما اینکه این انتخاب خوب است یا بد را باید از خودتان پرسید.

من بر این باورم که انسانها باید برتر از موجودات دیگر باشند، باید زندگی شریفی در پیش گیرند تا یک الگو باشند، چون این حیوانات تکامل پیدا میکنند و بعد انسان

میشوند. اگر آنها الگوهای بدی همچون ما را ببینند، چطور میتوانند بهتر شوند؟ ما باید معلم آنها باشیم.

ویژگی های شریف، از ملکوت الهی نشأت می گیرند

سؤال: ما فرامین پنجگانه را رعایت میکنیم و ده فضیلت را ممارست میکنیم، اما مدیتیشن نمیکنیم. بعد از مرگ میتوانیم رستگار شویم؟

استاد: ما فقط با رعایت فرامین و انجام کارهای پرهیزگارانه، نمیتوانیم رستگار شویم. ما تنها وقتی می توانیم رستگار شویم که بدانیم رستگار شده ایم. آن موقع می فهمیم که ذات ما، رستگاری است. ما واقعاً می فهمیم که ابدی هستیم. در این هنگام، رستگار شده ایم. وقتی هنوز کورکورانه کارهای پرهیزگارانه انجام میدهیم، نمیتوانیم رستگار شویم. این یعنی هنوز میدانیم کارهایی هستند که باید انجام شوند، کارهایی هستند که برای دستیابی به رستگاری، باید انجام شوند. شما میتوانید پانصد فرمان رعایت کنید یا ده هزار فضیلت انجام دهید، نه فقط ده یا پنج تا، اما هنوز نمیتوانید رستگار شوید. مثل این می ماند که شن را بپزید و امیدوار باشید که به برنج تبدیل شود.

سؤال: هدف نهایی از مدیتیشن کردن، رستگاری است. استاد، لطفاً به من بگوئید که آیا یک روح رستگار، واقعاً از حرص و خشم و شهوت و غیره، رهایی یافته است؟

استاد: بله، قبلاً هم گفتم که وقتی یک شخص روشن ضمیر، واقعاً خشمگین میشود، این خشم، واقعی نیست، او واقعاً نمی لرزد و شخصی که مورد خشم او قرار میگیرد، نفرت یا جو منفی از او دریافت نمیکند. افراد روشن ضمیر هرگز به خاطر اهداف خودخواهانه، عصبانی نمیشوند. آنها هرگز به این خاطر عصبانی نمیشوند که شما پول کافی به آنها نداده اید، که شما از او فرار کرده اید یا همسرش به سراغ مرد دیگری رفته یا برعکس. اینطور نیست که چنین فردی، سعی کند همسرش را بازگرداند یا

روشهای دیگری برای آسیب رساندن به آن شخص، به رقیب، پیدا کند. شاید شخص روشن ضمیر ظاهراً عصبانی باشد، اما اهداف او متفاوت هستند.

گاهی باید از به اصطلاح انرژی خشم استفاده کنید و به زور راهتان را از میان آن باز کنید تا بتوانید کار کنید یا در مأموریت تان پیشرفت کنید. چنین فردی به این خاطر که کسی به او غذا نداده، کسی به او پول نداده یا هیچکس او را دوست ندارد، عصبانی نمیشود. نمیتوانید از خشم فرار کنید. باید از آن استفاده کنید. بین خشم واقعی و کسی که روشن ضمیر است و از خشم به عنوان یک سلاح استفاده میکند، تفاوت وجود دارد. درست مثل چاقو در دست جراح. این با چاقویی که در دست یک قاتل است، فرق دارد. چاقو همان است، آسیب میزند، خون ریزی ایجاد میکند، اما درمان میکند. جراح میداند که به چه اندازه، در چه قسمت و برای چه مدت برش دهد. اما قاتل، فقط کورکورانه و از روی نفرت یا خواسته های خودخواهانه، مردم را میکشد.

خشم، حرص، شهوت و همه این به اصطلاح ویژگی های منفی، همه از نیروانا، از ملکوت الهی می آیند. همه اینها ویژگی های شریف هستند. چرا ما برای چیزهای این جهان حریص هستیم؟ چون ما از ملکوت شکوهمند الهی آمده ایم. ما به شکوه، به ثروت، به چیزهایی که نیاز نباشد برای آنها کار کنیم، عادت داریم. برای همین است که اغلب تنبل هستیم و دوست نداریم کار کنیم. ما فقط پول میخواهیم، فقط الماس میخواهیم. (خنده) باید بدانیم که در این جهان، شرایط فرق دارد. ما از این حرص استفاده میکنیم تا در این جهان خود را به زور هل دهیم و به سنگ ارزشمندی که در درون ماست، "جواهر برآورده کننده آرزو" دست یابیم.

حرص، بد نیست. خشم، منفی نیست. شهوت، بد نیست. فقط باید به شیوه درست از آنها استفاده کنیم. از اینها به عنوان ابزاری برای درمان، نه برای کشتار استفاده کنید. بعد همه چیز خوب میشود. هیچ چیز منفی نمیشود. سوء برداشت ماست که چیزها را منفی میکند. (تشویق)

سؤال: آیا تلاش برای درمان دیگران و تسکین رنج آنها، با طبیعت در تضاد است؟ آیا باید رنج دیگرانی همچون پناهجویان را به سادگی بپذیریم و در آن شرکت نکنیم؟

استاد: درمان با استفاده از نیروهای معنوی، کاری غیر طبیعی است. ما هاله مردم، چاکراهای مردم، میدان های معنوی و مغناطیسی مردم را دستکاری میکنیم. ما اینها را به هم می ریزیم و بعد درست کردن اینها کار سختی است. همچنین روح و روان مردم را به هم می ریزیم. اما اگر سعی کنیم به نیازمندان و کسانی که از ما کمک میخواهند، کمک کنیم، این کار غیر طبیعی نیست. مثل دکتری می ماند که برای درمان شخص، از ابزارهای فیزیکی مثل سوزن، چاقو، لوله و دارو استفاده میکند. این کار غیر طبیعی نیست و دکتر با اینکار، هیچ کارمایی ایجاد نمیکند. اما اگر میدان های مغناطیسی مردم را دستکاری کنیم، کارمای سنگینی ایجاد میکنیم.

اگر شما در زمینه خشکسالی کمک کنید یا به پناهجویان کمک کنید، اشکالی ندارد، چون در انجیل نیز آمده: "با غریبه ها مهربان باشید. غریبه ها را آزار ندهید، چون ما نیز در سرزمین مصر غریب بودیم." یعنی ما هم در این زمین غریبه هستیم. شاید به زودی ما هم به موقعیتی همچون پناهجویان دچار شویم. پس باید به دیگرانی که نیازمند هستند کمک کنیم تا خدا نیز به ما کمک کند.

روشن ضمیری، هدیه ای است از سوی خدا

سؤال: بودا بعد از اینکه در زندگیهای بسیار، بسیار زیاد، خوب زندگی کرد، به روشن-ضمیری، به بودائیت رسید. ما افراد معمولی چطور میتوانیم در این زندگی، از راه "میانبر"، به روشن ضمیری یا بهشت دست یابیم؟

استاد: نه، اینطور نیست. از کجا میدانید که در زندگی های بسیار، خوب نبوده اید؟ میتوانید به من ثابت کنید که شما خیلی بد بوده اید؟ میتوانید به من ثابت کنید که بودا در زندگی های بسیار، خوب بوده است؟ او فقط به شما گفت و شما فقط شایعات را به کار می برید. شما نمیدانید که اینها درست هستند یا نه و شما نمیدانید که شما

خوب بوده اید یا بد. پس چرا باید اینقدر منفی باشیم؟ ما باید ارزش خود را باور داشته باشیم، چون خدا گفت که همه از روی تصویر خداوند ساخته شدند و ما دقیقاً همچون خدا هستیم. پس چرا باید حس کنیم که دون پایه هستیم؟

من نمیدانم که بودا در زندگی های بسیار، بسیار خوب و شریف بود یا نه. اما میدانم که او در طول زندگی، تا قبل از روشن ضمیری کاری انجام نداد. او در کاخ به دنیا آمد و بسیار زیاد به او رسیدگی شد. بعد ازدواج کرد و جدا از همسر اصلی اش، پانصد زن دیگر داشت. او تعداد زیادی دختر زیبا و رقصنده داشت که به او رسیدگی میکردند و هر روز و هر شب، برای او می رقصیدند. او برای چهار فصل، چهار کاخ داشت. او به مدت سی سال، تمام پول مالیات دهندگان در کشورش را خرج کرد. حالا شما به من میگوئید او چه کار خوبی انجام داد که به روشن ضمیری رسید. قبلاً هم گفته شده که روشن ضمیری، هدیه ای از سوی خداست. روشن ضمیری، با پرهیزگاری یا کارهای خیر، به دست نمی آید.

همه ما میتوانیم روشن ضمیر شویم. همه ما میتوانیم قدیس یا حداقل رستگار شویم. وگرنه، اگر اینقدر اصلاح ناپذیر و بیچاره هستیم، چرا خدا، عیسی، بودا یا محمد را برای ما فرستاد؟

اگر فقط افراد پرهیزگار بتوانند به روشن ضمیری دست یابند، پس من واقعاً نمیدانم که چه کسی پرهیزگار است، چون بر اساس این ضرب المثل، "هر قدیسی گذشته ای دارد و هر گناهکاری، آینده ای." ما آنقدرها که فکر میکنیم، گناهکار نیستیم. گناه نیز یک توهم است. بعد از اینکه درک کنید گناهی نیست، می فهمید که فضیلتی هم نیست. اما باید به شدت تلاش کنید تا این را بفهمید، بعد آزاد میشوید. متد کوان یین، راه رایگانی به شما عرضه میکند تا فوراً درک کنید که شما در اصل شریف هستید. شاید بعد از آن بتوانید، زندگی های گذشته خود را ببینید و به من بگوئید که آیا کار خوب انجام دادید یا نه.

سؤال: شما همین حالا گفتید که فرد روشن ضمیر، فقط میتواند بر اساس خواست الهی عمل کند. چنین فردی چطور میتواند مسئول اعمالش باشد؟ آیا او میتواند هر طور که هدایت میشود، عمل کند؟ از کجا میتوانیم بفهمیم که کسی روشن ضمیر است؟ میتوانیم به آنها اعتماد کنیم؟

استاد: نمیتوانید. شما نمیتوانید. شما نمیدانید که چه کسی روشن ضمیر است. شما نمیتوانید به هیچکس به جز خودتان، اعتماد کنید. اگر نمیتوانید به کسی اعتماد کنید، پس دعا کنید و به درون خود نگاه کنید. ببینید که انگیزه شما صادقانه هست؟ که پاک هستید؟ اگر واقعاً روشن ضمیری را بخواهید، با استاد درست ملاقات میکنید. اگر پاک باشید، همه چیز به خودتان بستگی دارد، نه به استاد. چیزهای ممنوع، همدیگر را جذب میکنند.

اگر کسی با یک "استاد" خیلی بد، با یک "استاد" بد برخورد میکند، اشتباه از خودش است. او باید رفتار خود، انگیزه خود، پاکي خود، صداقت خود را بررسی کند. بعد دوباره دعا کند. خداوند او را به سوی یک استاد دیگر، هدایت میکند. قانون عرضه و تقاضا، همیشه پابرجاست. "بخواهید تا به شما داده شود. درب بزنید تا درب باز شود."

سؤال: چرا ما زندگی ها و مرگ های گذشته مان را به یاد نمی آوریم؟

استاد: چون آنقدر زیادند که از عهده آنها بر نمی آئیم و همچنین فشار زیادی برای ما ایجاد میکنند. ما در این زندگی، از نظر مالیات، از نظر جنگها، از نظر فرزندان و مشکلات و کارمای خودمان، به اندازه کافی در دسر داریم. اگر بدانید که در زندگی گذشته، فلان کس بودید یا خیلی بد یا خیلی خوب بودید، سردرگم تر میشوید و نمیتوانید بر کارهایی که در این زندگی دارید، متمرکز شوید. به همین خاطر خدا یا قانون طبیعت، یک پرده برای شما میکشد. وقتی لازم باشد، مطلع می شوید. وقتی زمانش برسد، مطلع میشوید. اگر برای پیشرفت شما لازم باشد، گاهی در مدتی نیز مطلع میشوید. اگر لازم نباشد هم متوجه نمیشوید.

عیسی نیز گفت، "نگران فردا نباشید، همین که به امروز رسیدگی کنیم، کافی است." اگر نباید در مورد فردا که بر ما تأثیر دارد، که برای ما مهم است بدانیم، دیگر معلوم است که در مورد گذشته ای که گذشته، چقدر کمتر باید بدانیم.

سؤال: خرد بودا (خرد خدا) از چه نوعی است؟ آیا این خرد به صورت منطقی یا شهود است یا به صورت چیزی و رای اینها؟

استاد: و رای همه این چیزهاست. خرد بودا (خرد خدا) از هر چیزی که بتوانیم به آن فکر کنیم، فراتر است. خرد بودا (خرد خدا) را تنها وقتی می فهمیم که به آن دست یابیم. ما نمیتوانیم آن را ابراز کنیم، اما وقتی زمان آن برسد، میتوانیم بسیار واضح آن را درک کنیم. اینطور نیست که شما تمام روز به هر جا که میروید، خرد بودا (خرد خدا) را با خود حمل کنید. شما فقط در آن زندگی میکنید، با آن زندگی میکنید و شما آن هستید.

سؤال: آیا میتوانیم با دعا، کارمای خود را کم کنیم؟

استاد: بله، اگر به اندازه کافی صادق باشیم، میتوانیم. چون دعای بسیار صادقانه و عمیق، یک نوع مدیتیشن است. ما در حالت مدیتیشن هستیم. به همین خاطر، این دعا به عمیق ترین گوشه انبار موهبت های ما، انبار اجر ما، انبار برکات ما میرسد و بعد تأثیرگذار میشود و کارما را پاک میکند. تنها در صورتی که واقعاً صادق باشیم عمیقاً خواستار بخشش باشیم، دعا تأثیر میگذارد.



به خودتان تکیه کنید

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۶ سپتامبر، ۱۹۹۴

هونولولو، هاوایی، آمریکا

ما یاد نمی گیریم تا دیگران بفهمند. ما یاد می گیریم تا بفهمیم و بتوانیم با شکوه و عشق درونی مان، بدون سر و صدا، جهان را متبرک کنیم. درست مثل هر علم دیگری که آن را مطالعه میکنید، می فهمید و در آن زمینه پیشرفت میکنید. به همین خاطر بودا گفت، "به خودتان تکیه کنید و نه به کس دیگر." مسلماً او گفت، "دیدار با بودا، بسیار نادر است و عظیم ترین برکتی است که در صد هزار هزاره، یکبار هم نمیتوانید به دست آورید." نه در یک زندگی، بلکه در زندگی های بسیار، یکبار میتوانید بودا (استاد روشن ضمیر) را ببینید. احتمالاً بودا (استاد روشن ضمیر) در جلو شماست، اما شما او را نمی بینید. تفاوت در این است. خیلی ها خیره میشوند، اما هیچ چیز نمی بینند. آنها احتمالاً نگاه میکنند، اما نمی بینند. آنها می شنوند، اما گوش نمیدهند، درک نمی کنند.

عیسی نیز گفت، "هیچکس نمیتواند به جز از طریق من، به پدر برسد." با این وجود نگفت حالا که من را دیدید، به خانه بروید و بخوابید و بعد حتماً به بهشت میروید. او به شما گفت که خود را بهتر کنید، "پدر" را دوست بدارید، فرامین من را دوست بدارید، در "خفا دعا کنید، همسایه تان را دوست بدارید. وای، اینها به کار زیادی نیاز

دارند. اینطور نبود که بگوید، "خب، حالا که من، عیسی، را دیدید، حتماً به بهشت میروید." نه! او این را نگفت. او کارهای زیادی به ما داد تا انجام دهیم. یادتان هست؟ او حتی به خویشاوندان خود گفت، "چه کسی خویشاوند من است؟ چه کسی مادر من است؟ چه کسی خواهر من است؟ تنها کسانی که خواست پدر را انجام میدهند، خویشاوند، مادر، خواهر من هستند." او گفت، "آه، من به جز شما، خویشاوندی ندارم." منظور او کسانی بود که خواست خدا را انجام میدادند، همسایه-های خود را دوست داشتند، فرامین را رعایت میکردند، با تمام قلب، روح و ذهن، پدر را دوست داشتند و غیره. یادتان هست؟

حتی عیسی، قبل از اینکه رهبر معنوی جهان بشود، باید به "خفا" میرفت و مدیتیشن و دعا میکرد. او با فروتنی غسل تعمید گرفت، هر چند که اگر میدانست پسر خداست، لازم نبود این کار را انجام دهد. او هنوز باید همچون ما همه این کارها را میکرد تا به ما نشان دهد که وقتی یک انسان هستیم، باید کار کنیم. او به شاگردان خود گفت که بیرون بروند و تعالیم او را اشاعه دهند. او گفت، "شما بروید و هر چه که من در خفا میگویم را بر بام خانه ها بگوئید. اما برای کسانی که قدر آن را بدانند." او همچنین گفت که همه نمیتوانند تعالیم او را ببیزند.

ما به جهان می آئیم تا عشق و خدمت کردن را یاد بگیریم

اغلب در هر دوره ای در زمین ما، کسانی که واقعاً خدا را دوست دارند، بسیار اندک هستند. همچنین خدایان و ما، سطوح مختلف داریم. تا وقتی در این جهان هستیم و یاد نمی گیریم که موضوع معنویت را درک کنیم، حتی اگر به بهشت برویم، به خاطر عشق بیکران خداوند است. بله، او تبعیض قائل نمیشود. اگر واقعاً او را دوست دارید، که چه خوب، اگر هم دوست ندارید، او شما را دوست دارد. اما در این حالت، وقتی به آن بالا می رویم، هنوز رشد نکردیم. هنوز مثل قبل هستیم، مثل یک فرشته خودخواه و احمق. آه! همه فرشته ها خوب نیستند، برای همین باید به اینجا بیایند و این لباس

فیزیکی را بپوشند و به جای اینکه فقط همیشه در بهشت بنشینند و از برکات بهشتی لذت ببرند، مطالعه کنند، یاد بگیرند که چطور دیگران را دوست بدارند و چطور خدمت کنند.

حالا به ما این فرصت داده شده تا در این مدرسه زندگی، تحصیل کنیم. اگر از این فرصت استفاده نکنیم و خوب یاد نگیریم، در بهشت بسیار افسوس می خوریم. هیچ چیز به شما نمی گوید. شما، خودتان، به زندگی تان نگاه میکنید. در آن زمان، همه چیز مثل آینه برایتان واضح میشود. بعد، خیلی، خیلی متأسف میشوید که اینقدر ضعیف بودید، که اینقدر تنبل بودید، که اینقدر به چیزهای مادی ای که "پدر" فقط به عنوان ابزاری برای پیشرفت به شما داده بود، وابسته بودید.

در عوض، شما به این ابزارها می چسبید و مأموریت تان، هدف تان از بودن در اینجا را فراموش میکنید. به همین خاطر روح های زیادی سرگردان هستند و تناسخ می یابند. آنها زمینی شده اند، چون خیلی به این جهان وابسته هستند. با اینکه دروازه بهشت همیشه باز است، ما نمیخواهیم به آنجا بازگردیم.

خداوند، قدرتمند است، قادر مطلق است. هیچ کاری نیست که او نتواند انجام دهد. موضوع فقط این است که قدرت صداقت ما به اندازه کافی نیست. به همین خاطر، به خیلی از دعاهای ما پاسخ داده نمیشود و فکر میکنیم که خدا آنجا نیست. آه، مشکل اینجاست. طفلکی خدا، به خاطر همه چیز سرزنش میشود. ما همه این جنگ ها، سوانح طبیعی، گرسنگی و همه این چیزها را به گردن خدا می اندازیم یا می گوئیم که موجودات بلندمرتبه بهشتی، به ما کمک نمیکنند. در واقع این انتخاب ماست، انتخاب مردم است که بر خلاف خواست بهشت و قوانین کائنات عمل کنند. این مردم هستند که جنگ می کنند و به نیروی منفی طبیعت که آن را شیطان یا اهریمن می نامیم، گوش میدهند. این نیروها همیشه وجود دارند. به همین خاطر است که جهان منفی، این جهان، همیشه متعادل است. در جهان بهشتی، به چنین نیروی منفی ای نیاز نیست.

قضاوت کردن خود

در بهشت نه خوبی است و نه بدی و طرز فکر آنها نسبت به گناه، مثل ما نیست. آنها شما را سرزنش و محکوم نمی کنند. به همین خاطر گاهی در زمان مرگ، این خودتان هستید که خود را سرزنش میکنید. شما خیلی پشیمان هستید که بهترین کار را انجام ندادید، که چرا به شیوه دیگری عمل نکردید. شما میدانید که باید چنین میکردید، اما نکردید. این همان چیزی است که بعد از مرگ، شما را شکنجه میدهد. این همان چیزی است که مردم، جهنم می نامند.

اینطور نیست که خدایی در آنجا باشد و شما را مورد قضاوت قرار دهد. موضوع فقط این است که در زمان مرگ، اگر توبه حقیقی را ممارست نکرده باشید و اگر واقعاً زندگی پرهیزگارانه، به شیوه ای که باید باشد، نداشته باشید، سطح پایین به شما نشان داده میشود. بعد در کسری از ثانیه، کل زندگی همچون فیلم از جلو شما می گذرد. شما همه چیز را می بینید، اما درک میکنید. با اینکه سرعت بسیار زیاد است، شما همه کارهایی که کرده اید، آنچه اشتباه یا درست بوده را درک میکنید. شما همه چیز را متوجه می شوید و در آن زمان، گریه میکنید. شما می فهمید که اشتباه کرده اید. دیگر به شما فرصت داده نمیشود یا برای مدت بسیار، بسیار طولانی، فرصتی به شما داده نمیشود، چون خیلی ها هستند که در انتظارند تا بیایند و انسان شوند. پس شما در صف طولانی لیست انتظار قرار می گیرید، چون دیگر فرصت به شما داده شده است.

این همان جهنم ابدی یا محکومیت ابدی است. اما مسلماً هیچ چیز، واقعاً ابدی نیست. موضوع فقط این است که وقتی شرایط یا احساسات، شاد نیستند، زمان، خیلی، خیلی طولانی به نظر میرسد. وقتی شاد هستیم، زمان خیلی سریع می گذرد. چون گناهان ما تا ابد به طول نمی انجامند، اندوه ما هم تا ابد طول نمیکشد. موضوع فقط این است که ما حس میکنیم که زمان خیلی کند می گذرد. ما خیلی پشیمان هستیم که از

فرستی که به ما داده شده بود تا کار خوب انجام دهیم، تا دانش خود در مورد خلقت، در مورد "پدر"، در مورد عملکرد همه چیزها را زیاد کنیم، تا یاد بگیریم که چطور همدیگر را دوست بداریم، استفاده نکردیم. مشکل اینجاست. این سبب میشود که خیلی، خیلی ناراحت شویم.

امیدوارم که چنین چیزی برای شما اتفاق نیفتد. مطمئن هستم که چنین نمیشود، چون شما در جستجو به دنبال حقیقت، زیستگاه اصلی تان و خدا، کوشا بوده اید. مسلماً در این شرایط، گاهی ذهن ما ضعیف است، بدن ما نیز ضعیف است. گاهی میخواهیم مدت طولانی مدیتیشن کنیم، اما بدن ما، جسم ما، آنقدر ضعیف است که خواسته و اراده ما نیز با آن ضعیف میشود. به همین خاطر باید دوباره و دوباره مطالعه کنیم. از ابتدا و محکم شروع کنیم و بگوئیم، "امروز شکست خوردم، خیلی خوب مدیتیشن نکردم، فردا، روز بعد، بیشتر تلاش میکنم."

همیشه سعی کنید برای بهتر شدن، برای داشتن اراده بهتر، تلاش کنید تا بتوانید از نظر روحی پیشرفت کنید. به این شکل در بهشت، قویتر و خردمندتر میشوید.

اینطور نیست که در بهشت، همه یکجور باشند. با اینکه خدا عادل و منصف است و همه فرزندان را به یک اندازه دوست دارد، اما چون خودمان تلاش نکردیم، در یک سطح می مانیم. درست مثل بچه ها در مدرسه که بعضی باهوش و کوشا هستند و بعضی فقط بیرون میروند، بازی میکنند، با دخترها وقت می گذرانند، کارهای دیگر انجام میدهند، مواد مخدر یا چیزهایی نظیر آن مصرف میکنند. بسته به شرایط، وقتی آنقدر ضعیف باشند که نتوانند مقاومت کنند، وقتی نسبت به گفته های والدین شان بسیار نافرمان باشند، به خودشان آسیب می زنند و مشکلات زیادی برای خود ایجاد میکنند. مسلماً والدین نیز تحت تأثیر قرار می گیرند و وضع فلاکت باری پیدا میکنند، اما خود بچه ها بیشتر از همه رنج می کشند.

بر شرایط نامطلوب غلبه کنید

به طور مشابه، وقتی ما به پایین و این جهان می آئیم، همه ابزارها، تجهیزات و شرایط لازم برای رشد و سعی در غلبه بر موقعیت ها، بر نفرت حاصل از شرایط، به ما داده میشود. گاهی در شرایط نامطلوب قرار می گیریم تا ببینیم که چطور می توانیم دشمنان مان را دوست بداریم. ولی ما اغلب در دوست داشتن دشمنان مان، شکست میخوریم. ما اغلب تسلیم خواسته های جسمی و وسوسه های اطراف مان میشویم تا همانطور که به ما آموزش داده شده، همانطور که عادت داشتیم، از دشمنان مان متنفر باشیم، نه اینکه به شیوه بهشتی عمل کنیم.

ما گاهی شکست میخوریم، گاهی موفق میشویم. مسلماً هر چقدر موفق تر باشیم، در سلسله مراتب کائنات، موقعیت ما بالاتر میرود. در سیستم بهشتی، فرصت های بیشتری به ما داده میشود تا کار بهتر، کار جالبتر و کار کیهانی تری انجام دهیم و استعداد بیکرانی را رشد دهیم که حتی در خارق العاده ترین تصورات هم، از وجود آن خبر نداشتیم. در بهشت نقش های برجسته تری به ما داده میشود، مثلاً آموزش به تعداد زیادی از موجودات بهشتی و چیزهایی نظیر اینها. همچنین وقتی به این زمین می آئیم، همچون استادان ماهر معنوی میشویم یا یک جایگاه خاصی پیدا میکنیم تا بشریت را به ملکوت الهی رهنمون شویم.

از فرصت تان در این جهان استفاده کنید

وگرنه اگر در این جهان وقت تلف کنیم، تنها وقتی که در مدرسه داریم را تلف کنیم، دیگر فرصتی نخواهیم داشت. فکر نکنید که همیشه به شما فرصت داده میشود و دوباره باز می گردید. همیشه اینطور نیست. نسلیها به جا می مانند، "دی ان آ" به جا می ماند. اطلاعات "دی ان آ"، این خواسته ها و کل انرژی حاصل از این خواسته ها، به جا می مانند، تناسخ پیدا میکنند. نه شما، نه روح شما، نه شخص شما.

روح های زیادی در انتظارند تا به این مدرسه بیایند. من جا ندارم که شما همیشه جا بمانید. میتوانید چنین کنید، اما مدت زمان طولانی در انتظار می مانید. در این حین، از غم خودتان، همینطور رنج می کشید و رنج می کشید. عشق بهشت وجود دارد، اما شما به خاطر چیزهایی که از دست داده اید، خیلی ناراحت هستید. بله، آرزو میکنید که کاش می توانستید دوباره آنها را انجام دهید، کاش میتوانستید بهتر عمل کنید و میخواهید که در آینده بهتر عمل کنید. اما وقتی دوباره به شما فرصت میدهند، فراموش میکنید. مشکل اینجاست.

به همین خاطر گاهی باید بازگردیم و دوباره یاد بگیریم، البته در صورتی که واقعاً خوب باشیم و لیاقتش را داشته باشیم یا فرصت خوبی برای پایین آمدن ایجاد شده باشد. مثلاً یک موقع باید برای پایین آمدن، این فرصت را با یک چیزی مبادله کنید. مثلاً یک کسی مأموریت دارد که به این پایین بیاید و به جهان کمک کند. بعد شما میگوئید، "خب، من هم می آیم. میشود لطفاً من هم بیایم؟ من هر کاری، هر کاری... هر کاری انجام میدهم. قول میدهم، قول میدهم، قول میدهم. مثل دفعه قبل نمیشود. واقعاً نمیشود، نه، نه." (خنده).

بسیار خب. مسلماً بهشت همیشه یک "همراه" خوش بین است. آنها به شما شغل بعدی را میدهند. اما وقتی شما به این پایین می آئید، به جای اینکه به آن شخص یا آن گروه کمک کنید تا جهان را بهتر کنند، یک کار دیگر انجام میدهید. شاید حتی بر علیه آنها عمل کنید، چون فراموش کردید که قبل از تولد در این جهان، چه قولی داده بودید، همه ما اینطور هستیم.

برای همین می بینید که بودا بعد از سی سال، روشن ضمیر شد. عیسی هم همینطور. وقتی آنها به دنیا آمدند، گفتند، "من بودا هستم. باید بروم و به جهان کمک کنم." اما فراموش کردند. پس، از طرف بهشت، موقعیت های زیادی پیش می آید تا شما را ترغیب کند، مثلاً در جلو شما سوانح طبیعی رخ میدهند، یک کسی از پشت، شما را با دقت و آهسته حرکت میدهد و یا شما را هل میدهد، یک موقعیتی رخ میدهد که

شما ناگهان حس میکنید که بیدار شده اید یا دوستانی، حتی شاید گدایان در خیابان به سراغتان می آیند تا ذات فانی این جهان را به شما یادآور شوند. این گدایان نیز فرشته هستند.

گاهی رنج هست تا ما بیدار شویم. بعضی ها می آیند تا مأموریت بزرگی را انجام دهند. بعضی ها می آیند تا مأموریت کوچکی را انجام دهند و اجر انسان شدن را به دست آورند. آنها میتوانند در مدرسه باشند و اجر به دست آورند تا بتوانند در بهشت پیشرفت کنند و شاید یک فرصت دیگر برای پیشرفت، به دست آورند.

عهدی که در بهشت بستید را به یاد آورید

من همیشه به شما گفتم که پناهجویان اولاکی، به خواست خودشان آنجا هستند. آنها می خواهند در این وضع باشند تا بتوانند آگاهی جهان را بالا ببرند تا جهان بداند که شرایط پناهجویان چقدر میتواند وحشتناک باشد، جنگ چطور میتواند بر مردم و کشورهای بسیار و نه فقط بر یک کشور، تأثیر بگذارد. همچنین وجود این پناهجویان برای این است تا به کسانی که به آنها کمک میکنند، به آنها سرپناه و غذا میدهند و از آنها حمایت میکنند و با آنها همدردی میکنند، اجر عشق بدهند.

وقتی کسی را دوست داریم، خودمان را دوست داریم. ما واقعاً بر شکوه خود می-افزائیم. اینطور نیست که ما به شخص دیگری کمک کنیم، ما به خودمان کمک میکنیم. لطفاً هر وقت کار خوبی انجام میدهید، این را به خاطر داشته باشید. خواست بهشت این است. این برای شما خوب است. شما باید بیشتر خوبی کنید، مهربان تر باشید، سعی کنید از درون بکشید، از خردتان استفاده کنید. مثل یک گوسفند در گله نباشید. شما دیگر از گله بیرون آمده اید. شما خیلی بهتر عمل کرده اید. سعی کنید عهدی که پیش از آمدن، با "پدر" و بلندپایگان بهشتی بستید را بیشتر به یاد آورید. شما به همین دلیل اینجا هستید!

شما با مدیتیشن، با تعمق بر خرد حاصل از نور و صوت، به یاد می آورید که چه کسی هستید و قرار بوده برای پیشرفت خود، چه کاری انجام دهید. با ارتباط مجدد با خرد اعظم، به یاد می آورید که مأموریت تان چیست و قرار است چه کاری انجام دهید. از آنجا که به یاد می آورید یک موجود بهشتی هستید، همیشه تغییر میکنید و بهتر میشوید. شما بهتر و بهتر میشوید. شما فرشته گونه تر، بهشتی تر می شوید. تمام کار شما همین است.

مسلماً استاد و موجودات بهشتی، همیشه حضور دارند و به ما کمک میکنند. اما اگر خود شما این را ندانید، هر چقدر هم که کمک کنند، فایده ندارد. اول باید خودمان دست به کار شویم، بعد موجودات بهشتی به ما کمک میکنند. قدرت استاد همیشه به ما کمک میکند.



قدرت و امور مالی

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۳ ژوئن، ۱۹۹۵

مرکز شیهو، فورموسا

سعی برای کسب درآمد، وظیفه است، گناه نیست

موضوع این است که ما همیشه همینطور تلاش میکنیم تا زندگی بهتری داشته باشیم و این به خاطر مادیرا بودن ما نیست، بلکه به این خاطر است که زندگی باید در همه چیز و در همه زمینه ها، از شادی و فراوانی برخوردار باشد. ما نباید به گروه منفی ها، قدرت و پول بدهیم. مثلاً اگر افراد خوب تلاش نکنند و برای خود درآمدی نداشته باشند یا در جامعه قدرت نداشته باشند، همه قدرت و امور مالی به سمت نیروی منفی و افراد بد می‌رود. بعد آنها افراد خوب را کنترل میکنند و افراد خوب نمیتوانند هیچ کاری انجام دهند، حتی نمیتوانند خوبی را اشاعه دهند. پس از نظر من، کسب درآمد، راه اندازی یک کسب و کار، تلاش در زندگی برای به دست آوردن یک درآمد خوب برای خانواده تان، خودتان و کشورتان، یک وظیفه است، نه یک گناه.

من شاگردانم را تشویق نمیکنم که در فقر بمانند و همه قدرت و پول را به سیستم منفی ای بدهند که از هیچ اصول اخلاقی برخوردار نیست، به مردمی بدهند که هیچ اصول اخلاقی ندارند، هیچ مسؤلیتی ندارند، هیچ احساسی ندارند و اصلاً نمیخواهند چیزی را با دیگران سهیم شوند. مثلاً ما که اصول اخلاقی را ممارست میکنیم، اگر پول داشته باشیم، همیشه آن را با دیگران قسمت میکنیم. ما به مردمی که دچار سوانح

طبیعی شده اند، کمک می‌کنیم. ما به آسیب دیدگان کمک می‌کنیم، به پناهجویان کمک می‌کنیم، به یتیمان کمک می‌کنیم و چیزهایی نظیر اینها. پس خیلی خوب است که پول داشته باشیم، خیلی خوب است. این به معنای نظام سرمایه داری نیست. بلکه ما باید از قدرت مالی و همچنین گاهی از قدرت اجتماعی برخوردار باشیم.

اگر سیاستمدار هستید، باید در سیاست بمانید، سیاستمدار خوبی باشید و در جهت رفاه کشور و سطح زندگی مردم، تلاش کنید. اگر تاجر هستید، باید یک تاجر موفق باشید. همیشه سعی کنید موفق باشید. به همان اندازه که خدا به شما میدهد، درآمد کسب کنید، بعد میتوانید آن را با دیگران تقسیم کنید. نباید بگوئید، "آه، خب، من به پول اهمیت نمیدهم. من رهرو معنوی هستم. پول برای من نجس است." نباید چنین نگرشی داشته باشید، شما اینطوری نیستید. اگر اینطوری باشید و بگوئید "آه، نه، من اهمیت نمیدهم. من از همه چیز میگذرم"، پس برای رسیدن به اینها تنبلی می‌کنید. این حرف، درست نیست.

در قدیم، به اصطلاح رهروان، همیشه از خیلی چیزها می گذشتند. اشکالی ندارد. شما میتوانید برای مدتی چنین کنید، اما به نظر من همیشه نباید اینطوری باشید. نه؟ خب، من فکر میکنم، میتوانید هم باشید، چرا که نه؟ همه میتوانند راهب شوند، هوا بخورند، (خنده) و صبح و عصر، شبنم بنوشند. همین.

ما به چه چیز نیاز داریم؟ در واقع رهروان به چیز زیادی نیاز ندارند. ما فقط سبزیجات می خوریم و واقعاً لزومی ندارد که لباس هایمان همیشه زیبا باشند. ما واقعاً به ظاهر بیرونی اهمیت نمیدهیم، واقعاً اهمیت نمیدهیم.

من گاهی مقداری آرایش میکنم و لباسهایی می پوشم، اما بعد از سه، چهار روز، خیلی خوشحال میشوم که فقط به کنار رود بروم و هیچ چیز نیوشم و تنها و طبیعی باشم. گاهی، آرایش و لباس سبب میشوند که شما خسته شوید. در صورتی که به شرایط بیرونی شامل زیبایی و آداب و اصول، عادت نداشته باشید، گاهی خسته میشوید. بویژه رهروان، چون ما فقط دوست داریم طبیعی باشیم. ما حتی گاهی حس میکنیم که مو

نداریم، لباس نداریم و نداشتن چیزهایی نظیر اینها سبب میشود که حس خیلی، خیلی آرامبخشی به ما دست دهد. اما اگر بخواهیم به خاطر زیباسازی جهان یا کار در جامعه، خود را زیبا کنیم، اشکالی ندارد.

پس ما به اصطلاح رهروان، واقعاً به رفاه مادی نیاز نداریم. ما واقعاً نیاز نداریم. به همین خاطر برای ما راحت است که گاهی فکر کنیم که "آه، نه، چرا باید پول در بیاورم؟ من واقعاً دیگر به چیزی نیاز ندارم." این روش خیلی راحت است. اما اگر هنوز در این جهان زندگی می‌کنیم، وقتی به این فکر کنیم که خیلی‌ها شامل خانواده‌مان، فرزندان مان، والدین مان، خویشاوندان و دوستان مان، به ما تکیه دارند و گاهی به کمک ما نیاز دارند، اگر ما در جایگاهی نباشیم که به آنها کمک کنیم، پس چه کسی کمک کند؟

تنها افراد بسیار معدودی در این جهان میخواهند به نیازمندا و تیره بخت‌ها کمک کنند. مردم این جهان واقعاً بسیار به ندرت، خواهان دادن چیزی هستند، حتی در شرایط عادی. پس شیوه کار نیروی منفی این است که مردم، حریص و آزمند شوند و هر چه که دارند را فقط مال خود بدانند، هرگز چیزی را نبخشند و حتی وقتی بیشتر از حد دارند، بیشتر از آنکه حتی بتوانند آن را بشمارند، بیشتر از آنکه حتی بتوانند تشخیص دهند که چقدر دارند، هنوز بیشتر بخواهند و فکر کنند که این اموال نباید به هیچکس دیگر برسد.

از قدرت بهترین استفاده را بکنید تا برای خدا کار کنید

مثلاً اگر من رئیس جمهور آمریکا بودم، اگر، (خنده)، مدتها پیش همه پناهجویان را پذیرفته بودم. اولاکي ها، کوبایی ها، هائیتی ها، چچنی ها، بوسنیایی ها و غیره را. بعد به مردم کشورم میگفتم که چطور از آنها مراقبت کنند. به شما میگفتم. (تشویق) شما هم این کار را میکردید. حتی اگر هر یک از ما مسئولیت یکی دو نفر را به عهده می‌گرفت، خوب میشد و خیلی سریع به همه آنها رسیدگی میشد. فقط موضوع این

است که ما حتی اجازه چنین کاری را نداریم. برای ما مهم نبود، هر کدام از ما، در هر کشوری، همه ما، رهروان، شاگردان من، همه این کار را میکردند. من معتقدم که اگر من فقط یک کلمه میگفتم که "لطفاً از این شخص یا این خانواده مراقبت کنید"، همه شما، همه شما در کره، چین، آولاک، فورموسا، آمریکا، فرانسه، انگلیس، در هر جایی، فوراً این کار را میکردید. (تشویق) بعد واقعاً دیگر مشکلی نداشتیم. ما به جای اینکه در کمپ به آنها غذا بدهیم، به آنها پول می دادیم تا کسب و کار خود را شروع کنند یا به آنها آموزش می دادیم و آنها خیلی سریع، روی پای خودشان می ایستادند و بعد به پناهجویان دیگر کمک میکردند. بعد دیگر جهان مشکلی نداشت. بله، واقعاً مشکلی نداشت.

پناهجویان، موضوع اول بود. موضوع بعدی، سقط جنین است. نیاز نیست که ما بچه ها را بکشیم. من به سازمان ملل و کشورهای دیگر نامه نوشتم و گفتم که ما نباید این کار را بکنیم. میتوانیم یک سیستم خدمات اجتماعی ویژه ایجاد کنیم و بگذاریم این بچه ها متولد شوند و بعد آنها را به کسانی که بچه ندارند، بدهیم. در حال حاضر، در زمینه پذیرفتن سرپرستی بچه ها، مشکلات زیادی هست و باید مقدار زیادی مراحل اداری و کاغذ بازی انجام شود. خیلی از زوج های بدون فرزند در آرزوی داشتن فرزند هستند، نه یک فرزند، بلکه دو، سه، چهار فرزند. از هر نژادی که باشند، باز هم دوست دارند. پس چرا این گونه های در معرض خطر را بکشیم؟

من فکر میکنم تا زمانی که به این شکل عمل کنیم، گویی خودمان را می کشیم. بعد این ما، نژاد انسانها، هستیم که به صورت گونه در معرض خطر انقراض در می آئیم و باید مورد محافظت قرار گیریم. حالا پرندگان، بسیاری از حیوانات جنگل همچون شیر و ببر، از گونه های در معرض خطر انقراض هستند. بعدها، انسانها حتی از اینها هم بیشتر در معرض خطر انقراض قرار می گیرند، چون حالا در بسیاری از کشورها، کسی نمیتواند مثلاً بیشتر از دو فرزند داشته باشد. داشتن بیشتر از یک یا دو فرزند، ممنوع است. هر بچه دیگری که ایجاد شود، باید دور انداخته شود - کشته شود. نباید اینطور

باشد، درسته! ما میتوانیم مبادله کنیم، "شما بچه ندارید، من خیلی دارم، شما تعدادی از آنها را بگیرید." خیلی راحت است. چرا که نه؟ این دو مورد را میخواستم بگویم. در حال حاضر، مسئله پناهجویان و سقط جنین، دو مورد از بدترین مسائل جهان هستند. فکر کنم کار خیلی راحت است. فرض کنید که من رئیس جمهور یک کشور قدرتمند باشم. فقط میخوامم برایتان یک مثال بزنم تا بدانید که تا وقتی در این جهان هستید، نمیتوانید از قدرت اجتماعی و مالی چشم پوشی کنید. نه به این خاطر که ما خواستار این چیزها هستیم. بلکه چون اینها را نمیخواهم، باید اینها را داشته باشیم. (تشویق) اگر این قدرتها را به افرادی بدهیم که خواستار اینها هستند، همیشه از اینها سوء-استفاده میکنند. فقط به این خاطر که آنها این قدرتها را خیلی میخوانند، همیشه و هر زمان که اینها را به دست آورند، از اینها سوء استفاده میکنند، اما چون ما اینها را نمی خواهیم، میتوانیم به صورت بسیار عادلانه، صلح آمیز و مفید برای کل جهان، از اینها استفاده کنیم. مشکل این است که خیلی از به اصطلاح رهروان، دوست دارند از دنیا چشم پوشی کنند. این، راحت ترین راه است. در مورد من هم همینطور است و خیلی راحت است که لازم نباشد به مردم تعلیم بدهم یا شما را در اینجا بپذیرم، مشکلات داشته باشم و غیره. من میدانم. چه کار باید بکنم؟ من همیشه راحت ترین راه را انتخاب نمیکنم.

مثلاً من استاد شما هستم. لازم نیست کار کنم. نه، نیست. واقعاً لازم نیست، چون من زیاد نمیخورم. همچنین هر وقت بخوامم به جایی بروم، میتوانم بگویم، "ببینید، اگر میخواهید من را دعوت کنید، بلیط، هتل و فلان چیزها را برایم جور کنید." شما فوراً این کار را میکنید، درسته؟ (حضار: بله!)

استاد الگو میشوند،

آنچه تعلیم میدهند را به صورت عملی انجام میدهند

خب، من راه راحت و ارزان را انتخاب نمی‌کنم، خودم کار میکنم. خرج خودم را در می‌آورم و خودم کار میکنم. هر چیزی که واقعاً، واقعاً، واقعاً نیاز داشته باشم، از شما می‌خواهم، اما فقط چیزهای بسیار کوچک. مثلاً اگر در یک جایی سانحه طبیعی رخ دهد، می‌گویم، "لطفاً از طرف من بروید و آنجا را بررسی کنید، چون من حالا در یک کشور دیگر هستم و نمیتوانم به آنجا بروم. بروید و یک نگاهی بیندازید و ببینید که کاری میتوانیم انجام دهیم یا خیر، بسیار خب؟ اگر خودتان میتوانید به آنها کمک کنید، کمک کنید. اگر به اندازه کافی پول یا نیروی انسانی ندارید، ما به شما کمک میکنیم." همیشه همینطور است. در واقع من از شما می‌خواهم به خودتان کمک کنید، به مردم خودتان کمک کنید، همچنین قدرت عشق و خردی که با مدیتیشن روزانه به دست آورده اید را نشان دهید. تمام چیزی که من همیشه از شما خواسته ام، همین بوده است.

من هرگز از شما نخواستم که کاری برای من انجام دهید، هر چند که در هر زمان میتوانستم چنین کنم. پس، هر کاری که می‌کنم، برای شما همچون آموزش می‌ماند. من همیشه به شما نمی‌گویم، "فلان کار را انجام دهید." شما فقط به کارهای من نگاه میکنید و همین برای شما درس میشود. نیاز نیست واقعاً چیزی به شما آموزش بدهم. اما فقط به این خاطر که گاهی به اینجا می‌آئید و انتظار دارید برایتان یک چیزهایی بگویم، در مورد داستان‌ها حرف بزنم و یک چیزهایی را برای شما توضیح دهم، این کارها را میکنم. اما در واقع نیاز نیست از من بخواهید چیزی بگویم. من حتی نیاز ندارم به شما چیزی بگویم. من هر کاری که انجام میدهم را به شما آموزش میدهم. من هر چه به شما آموزش میدهم را خودم انجام میدهم.

خیلی راحت است که بگوئیم، "آه، من استاد هستم، چرا باید کار کنم؟ من به پول دست نمی‌زنم. من پاک هستم. من ورای همه چیز هستم. من هرگز به پول دست نمی‌زنم که من را آلوده و ناپاک کند." میتوانم چنین چیزی بگویم. همه جور بهانه ای میتوان آورد. اکثر به اصطلاح گورو ها، کل گروه به اصطلاح شاگردان خود را مسحور میکنند و هر چیزی که میخواهند را به آنها میگویند و شاگردان هم انجام میدهند. من چنین کاری نمیکنم. هر چه به شما آموزش میدهم، واقعاً خوب و پاک و برای شما و جامعه خوب است. من به هر چیزی که عمل میکنم، همان را آموزش میدهم. من هر کاری که آموزش میدهم را عملی میکنم، درست‌ه؟ (حضار: بله.) (تشویق)

فقط میخواهم به شما بگویم که حتی من، خود من میتوانم به راحتی چنین کنم. اما این کار را نمیکنم. چون بر این باورم که باید قدرت و پول داشته باشم تا به جهان کمک کنم، نه اینکه قدرت و پول جهان را برای خودم بردارم. باید قدرت و پول مورد نیاز آنها را به آنها بدهم، نه اینکه قدرت و پول را از آنها بگیرم و برای منفعت و شکوهمندی شخصی خودم استفاده کنم. به همین خاطر، برای آرمانها و عقایدم کار میکنم. به همین خاطر از شما هم میخواهم که اگر میتوانید و اگر میخواهید، به همین شکل عمل کنید. تنها در صورتی که میخواهید، چون بر این باورم که این کار منطقی است. مسلماً مجبور نیستید چنین کنید. اگر به همین آرمان باور دارید و به نظرتان منطقی می آید، آن را انجام دهید.

فقط می خواهم برای شما توضیح دهم که چرا نمیتوانیم از پول چشم پوشی کنیم، چرا نمی توانیم از مقام های سیاسی، چشم پوشی کنیم. چون اینها ابزارهای خوب، آلات خوبی هستند تا برای خدا و بهبود شرایط کل جهان مورد استفاده قرار گیرند. (تشویق)

خیلی از مردم فکر میکنند که چرا با اینکه استاد هستم، هنوز پول در می آورم و از این قبیل کارها انجام میدهم. مسلماً من میدانم که آنها چنین میگویند، اما دلیلش این است که آنها نادان هستند، آنها جاهل هستند. وگرنه، میتوانستند ببینند که چرا

این کار را میکنم. من الزامی برای این کار ندارم. اگر میخواستم از هر کدام از شما، فقط صد دلار بگیرم، یکروزه میلیاردر میشدم. مشکلی نبود. دیگر نیاز نبود کار کنم. (تشویق)

من برای این کار میکنم که مادیگرا نیستم و به مقام و پول، اهمیت نمیدهم. نه برعکس این. اگر برعکس بود، اگر به پول و مقام اهمیت میدادم، همیشه شما را کنترل میکردم. هر کدام از شما را مجبور میکردم که ماهیانه، مقداری پول به من بدهید. همه این کار را می کردید، اینطور نیست؟ (حضار: بله.) (تشویق) شما بیشتر از آن هم میدادید، نه فقط صد دلار. حتی اگر از همه، از همه پیروانم، فقط صد دلار می گرفتم، می توانستم در یک روز، میلیونها دلار جمع کنم. فقط در عرض یک روز. (تشویق) اگر هر روز، همه فقط یک دلار به من میدادند، چقدر داشتم؟

اگر کسی از شما پرسید که من چرا پول در می آورم، دیگر دلایل را میدانید. فقط به این خاطر که کار درست، همین است. راه درست صادقانه زندگی کردن این است که با زحمت و کار خودمان، با استعدادها و تلاش خودمان، پول به دست آوریم. ما کارمان، استعدادمان، وقت مان را صرف تولید میکنیم. بعد میتوانیم پول در بیاوریم و بعد میتوانیم آن را به دیگران بدهیم.

اگر من واقعاً پول بخواهم، کار کردن شیوه احمقانه ای برای به دست آوردن آن است. برای استادی که میلیونها شاگرد دارد، این کار احمقانه است که برود و روزها نقاشی بکشد و چشم هایش از رنگ روغن کور بشود، یا پارچه ها را بچیند و لباس درست کند و بعد به همه جای جهان برود تا به چنین شیوه احمقانه ای، برای آنها تبلیغ کند. این، احمقانه است. اکثر استادان جهان، هرگز کار نکرده اند. آنها مجبور نبودند، فقط من مجبور بودم. من احمق ترین استاد هستم.

اگر آنها براستی فکر میکنند که من مادیگرا هستم و پول و مقام میخواهم، افراد احمقی هستند. کسانی که اینطوری فکر میکنند، واقعاً به طرز خیلی، خیلی بدی، دچار سوء تفاهم هستند.

همین فورموسا برای من کافی است. اگر میخواستم هر کسی در فورموسا، روزی یک دلار به من بدهد، همین فورموسا کافی بود. به همه شما خارجی ها نیاز نبود. به شما نیاز نداشتم. میتوانستم صدها رولز رویز بخرم. میتوانستم در هر جایی که میخواستم، فوراً برای خودم بهشت بسازم. میتوانستم بخرم، نیاز نبود بسازم، ساخت و ساز خیلی طول میکشد. چه کسی این کار را میکند؟ استادان خانه نمی سازند. "نمیتوانند به این چیزهای مادی دست بزنند، درسته؟" حتی نیاز نبود به پول دست بزنم، فقط به شاگردان میگفتم، "یک خانه یا یک کاخ در آنجا برایم بخرید." این کار فوراً انجام میشد. نیاز نبود در فورموسا بمانم، میتوانستم هر کجایی که در سوئد، سوئیس، فرانسه یا هر جایی تصور میکنم را فوراً داشته باشم. این به جز شاگردان خارجی است، به عنوان مثال، فقط فورموسا کافی بود، بله!

این شیوه کسب درآمد، احمقانه است. بعد مردم فکر میکنند که من از شما کسب درآمد میکنم. این یک راه احمقانه است. اگر میخواستم از شما کسب درآمد کنم، همین جا می ماندم. دیگر نیاز نبود به سراسر جهان بروم و همه جور کار انجام دهم. حالا شما میدانید. اگر هنوز در ذهن تان، شکی در این باره هست، آن را از بین ببرید. این برای شما خوب نیست، باعث میشود سرطان بگیرید، در درون تان غده ایجاد شود. این برای سلامتی شما و سلامتی معنوی تان، خیلی، خیلی بد است.

جهان، وارونه است. همه استادانی که کار نمیکنند، استادانی که هیچ کاری انجام نمیدهند، از شاگردان خود پیشکشی هایی دریافت میکنند و به این شکل مورد ستایش قرار می گیرند، "آه، چه مرد مقدسی. هرگز به پول، چیزهای مادی، به هیچ چیز دست نمی زند." این درست نیست. میشود اینطور باشد، اما این فقط یکی از روشهاست. تنها روش نیست. اینطور نیست که همه استادان، مایل باشند اینطوری رفتار کنند. اینطور نیست که همه کسانی که به پول دست نمی زنند، که فقط یکجا می نشینند و میگذارند مردم به آنها غذا بدهند، مقدس باشند. اینطوری نیست.

در واقع فکر میکنم که از نگاه مردم، من کارها را کمی احمقانه انجام میدهم، چون همه استادان اینطوری عمل نمیکند. در واقع شاگردان به اندازه کافی، آنها را تغذیه میکنند. چرا باید کار کنند و کاری انجام دهند؟ اما من میخواهم یک الگوی خوب از همه پیشرفت های کامل باشم. به این شکل، شما نه فقط از نظر اصول اخلاقی و خرد پیشرفت میکنید، بلکه از آن اصول اخلاقی و خرد، در زندگی روزانه تان استفاده میکنید. آنها را نشان میدهید.

از استعدادهایتان برای زیباسازی جهان استفاده کنید

اگر استعداد و خرد داشته باشید، میتوانید هر کاری انجام دهید. شما باید جهان را زیبا کنید و برای خودتان درآمدی کسب کنید. به خواسته های خودتان رسیدگی کنید تا باری بر دوش دیگران نباشد. اگر واقعاً به خوبی اصول اخلاقی را رعایت کنید، مسلماً نسبت به همه نیازمندان و کسانی که شرایط حاد دارند، عشق و شفقت دارید. بعد مسلم است که به سوی همه، از هر نژاد، رنگ، آیین، اعتقاد و مذهبی که باشند، حتی به سوی دشمنان تان، دست یاری دراز میکنید.

ما به این شکل عمل میکنیم. به این شکل است که دیگران متوجه میشوند که ما واقعاً خرد داریم و به اصول اخلاقی پایبند هستیم. وگرنه، اگر به همه بگوئید که کار خوب انجام دهند، که خرد داشته باشند و خودتان هیچ چیز نشان ندهید، آنها از کجا بفهمند؟ چطور آموزش ببینند؟

درست مثل معلم انگلیسی. اگر شما هرگز انگلیسی صحبت نکنید، هرگز انگلیسی ننویسید و مدام به دانش آموزان خود بگوئید، "شما باید انگلیسی صحبت کنید. از امروز، هر وقت من را دیدید، یعنی همان موقع که از من آموزش می گیرید، خودتان انگلیسی صحبت کنید، چون همه می دانند که چطور انگلیسی صحبت کنند." اما معلم هرگز هیچ الگویی نشان ندهد، هیچوقت انگلیسی صحبت نکند، حتی در حد "A,B,C"، هیچوقت هیچ کلمه ای ننویسد، هرگز هیچ صحبتی نکند. در چنین

شرایطی، دانش آموزان چطور بدانند که او اصلاً معلم انگلیسی هست یا خیر؟ شاید او حتی کر و کور باشد و نتواند صحبت کند. شاید او حتی قادر به خواندن و نوشتن نباشد. پس یک استاد باید نه تنها از نظر تئوری، بلکه از نظر عملی هم به تعالیم خود پایبند باشد. (تشویق)

حداقل شما من را درک میکنید. خیلی از مردم جهان اینطور نیستند. آنها برعکس فکر میکنند. اگر من، شیک و زیبا اینجا بنشینم و شما با گل، غذا و همه چیز به کنار من بیایید و طوری به من تعظیم کنید که واقعاً روی زمین دراز بکشید و از این جور کارها انجام دهید، آن موقع من یک شخص مقدس محسوب میشوم. چون هیچ کاری انجام نمیدهم، به پول دست نمیدهم، مقدس محسوب میشوم. یک فرد مقدس واقعاً بیفایده، بله. (خنده)

کسانی که تلاش میکنند با دستهای خود، با تلاش خود، برای جهان کار خوب انجام دهند و برای این هدف، به شدت کار میکنند، مورد سرزنش یا انتقاد خیلی ها قرار میگیرند و خیلی ها فکر میکنند که آنها مادیگرا هستند و قدرت و چیزهای نظیر آن را میخواهند. من همین حالا به اندازه کافی قدرت دارم. مادیات را هر زمان که بخواهم، میتوانم داشته باشم. فقط یک روز، نه یک روز بلکه یک ساعت، یک دقیقه، فقط به آن اندازه که مردم بتوانند به من پول بدهند، کافی است، همین. اگر هر کسی فقط یک دلار بدهد، آنقدر پول جمع میشود که من بارها تناسخ یابم و زندگی کنم، نه فقط یکبار. من پول را در بانک سوئیس میگذارم و بعد وقتی به عنوان "تولکا"ی بعدی (لامای عالیرتبه تبتی) بعدی، بودای زنده بعدی، "رینپوچا"ی بعدی (یک واژه تبتی دیگر برای لامای عالیرتبه)، هر چیزی، تناسخ یابم (خنده)، میدانم پولم کجاست.

لاماهایی که تناسخ می یابند، باید زندگی های گذشته خود را به یاد داشته باشند، برای همین از همه چیزهای خود، از چتر تا تسبیح، خبر دارند. خیلی خوب است که فقط پولهایم را در بانک سوئیس بگذارم. بعد اگر بتوانم شماره حسابم را به یاد بیآورم، خیلی به من کمک میشود. (خنده)

اجازه ندهید که نیروی منفی، شما را کنترل کند

ما باید کار کنیم. خداوند با فرصت، قدرت و استعداد برابر، ما را به اینجا فرستاده است. پس اگر پول و قدرت این جهان را به دست نیاوریم، تمام آن به دست نیروی منفی می افتد و بعد آنها ما را کنترل میکنند. نیروی منفی برنده میشود و ما نمیتوانیم هیچ کاری انجام دهیم. نمیتوانیم شکایت کنیم و بگوئیم که خداوند به ما کمک نمیکند. خداوند کمک میکند. خداوند ما را به اینجا می فرستد، شما را به اینجا می فرستد و حتی به شما فرصت میدهد تا مثل دیگران، مثل نیروهای منفی، تعیلم ببینید. این درست مثل یک رقابت می ماند. هر دو گروه فرصت، استعداد و توانایی دارند تا به یک چیز دست یابند.

پس اگر شما از اینها چشم پوشی کنید، مسلماً نیروی منفی اینها را به دست می آورد. آنها میگویند، "بخشید، آنها چنین چیزهایی را نمی خواهند." پس در این جهان، اگر قدرت، پول نداشته باشیم، چه وضعیتی خواهیم داشت؟ مسلماً فقیر می شویم. همه میتوانند گدا بشوند، اما توجه داشته باشید که امروزه حتی گداها هم نمیتوانند زنده بمانند.

حتی اگر بخواهید گدایی کنید، خیلی از دولت‌ها از گداها خوش شان نمی آید. اگر از همه چیز چشم پوشی کنید، به این معنا نیست که در امان هستید و به همه چیز رسیده اید. خیلی ها، گداها را در خانه هایی می گذارند که آزاد نیستند هر کاری که میخواهند، انجام دهند. نمیتوانند یک سری چیزها را داشته باشند و باید خیلی از کارهایی که بر طبق میل شان نیست را انجام دهند. در چنین خانه هایی، شما باید گوشت بخورید و نمیتوانید وگان باشید و غیره. پس چه کار می توانید بکنید؟

اینطور نیست که وقتی از همه چیز چشم پوشی کنید، نیروی منفی شما را به حال خود بگذارد و یا به شما آرامش دهد. اینطور نیست. مبارزه کنید. در واقع چاره ای ندارید. مفاهیم نادرست در مورد پول و شهرت را کنار بگذارید. شما باید خود را از

وابستگی به پول و شهرت برهانید، نه از خود پول و شهرت. شما باید از خواستن اینها صرف نظر کنید، نه از خود اینها، فقط باید از خواستن اینها صرف نظر کنید. (تشویق) خیلی از کسانی که ممارست معنوی میکنند، این برداشت اشتباه را دارند. از وقتی که من به شما تعلیم دادم و به صورت منطقی به شما نشان دادم، دیگر نباید چنین برداشت اشتباهی داشته باشید. اینطور نیست که من شما را مجبور کنم که حرفهای بیخود من را باور کنید، اینها واقعاً منطقی هستند.

از خواسته چشم پوشی کنید، نه از خود جهان

به برادران و خواهران ما که در مجلس، در کنگره هستند، نخندید. آنها کارشان را انجام میدهند. آنها خوب عمل میکنند. خیلی از برادران و خواهران ما، مقام های بالای سیاسی دارند و همچنین تاجران بسیار مشهور و موفق هستند. من هرگز به آنها نمیگویم که کارشان را رها کنند. اگر آنها چنین کنند، من حتی میگویم، "چرا، احمق شدید؟" بله! بعضی از برادران و خواهران ما، درست بعد از تشریف، از این چیزها چشم پوشی کردند. دیگر عضو مجلس نشدند، دیگر در نامزد انتخابات نشدند، دیگر هیچ کاری نکردند. من گفتم، "حالا میخواهید چه کار کنید؟ من نیاز ندارم که چنین افراد بیفایده ای در اطرافم باشند. من از اینها خیلی دارم." (خنده)

ما خواسته هایمان از این جهان را کنار میگذاریم، نه خود جهان را. چون جهان، بخشی از ماست، بخشی از خویشاوندان ما، دوستان ما، برادران و خواهران ماست، نمیتوانیم از آن چشم پوشی کنیم. این کار، اشتباه است. ما خواسته مان برای هر چیزی از جهان را کنار میگذاریم، این تنها چیزی است که باید از آن صرف نظر کنیم. بعد هر کاری که میخواهید، بکنید. هر چقدر که میتوانید، پول در بیاورید، هر چقدر که میتوانید، از مقام بالا برخوردار شوید و از قدرت و پول تان برای کمک به نیازمندان استفاده کنید. کار درست این است.



مبارزه در نبرد معنوی

سخنرانی های استاد اعظم چینگ های

۶ نوامبر، ۱۹۹۳

لس آنجلس، کالیفرنیا، آمریکا

در سال ۱۹۹۳، بعد از وقوع آتش سوزی در کالیفرنیا، آمریکا، استاد از شاگردان دعوت کردند تا به منظور دعا کردن برای آسیب دیدگان این حادثه، در یک گردهمایی بین المللی در ساحل لاگونا، لس آنجلس، شرکت کنند. صحبت های استاد در این گردهمایی، به ما الهام می بخشد تا بر معانی معنوی نهفته در سوانح، تعمق نمائیم.

هر چیزی که در زندگی ما اتفاق می افتد، یک نوع عدم تعادل بین نیروی منفی و مثبت است. نیروی منفی دست اندر کار است و ما باید آن را به حساب آوریم. ما انتخاب داریم که بین نیروی مثبت و منفی، یکی را انتخاب کنیم. هر بار که منفی فکر میکنیم، باید به فکر مثبت بازگردیم. هر بار که میخواهیم منفی حرف بزنیم، باید به حرف مثبت بازگردیم. هر بار که میخواهیم از کسی متنفر باشیم، باید مجدداً فکر کنیم و نفرت را به عشق تبدیل کنیم، چون متنفر بودن از کسی، به شما کمک نمیکند. (تشوق)

همیشه مثبت فکر کنید

به همین خاطر ما این گزینه را داریم که مثبت فکر کنیم. هر چیزی که در لحظه درست، برای ما و دیگران سودمند باشد، مثبت محسوب میشود. هر چیزی که به شما و دیگران آسیب بزند، منفی محسوب میشود. پس هر بار باید در نظر بگیریم که چه

چیزی مثبت و چه چیزی منفی است و به این شکل است که مبارزه میکنیم. وقتی همیشه مثبت فکر کنیم، مثبت حرف بزنیم، مردم را دوست بداریم، همیشه به شیوه مثبت رفتار کنیم - یعنی به طور مناسب، در زمان درست و به شیوه ای که برای ما و دیگران سودمند باشد - در سمت نیروی مثبت هستیم و یک نیروگاه به نیروی مثبت اضافه میشود تا بر انرژی منفی این جهان، غلبه کند. (تشویق)

اگر در این جهان، انرژی مثبت بیشتری داشته باشیم، زیبایی بیشتر، خوشبختی بیشتری داریم. منظورم از نظر مالی نیست، بلکه از نظر جوّ محیطی و همه کارهایی است که انجام میدهیم، یعنی کارهای ما روانتر و موفق تر انجام می گیرد. اگر نیروی منفی ما بیشتر باشد، سوانح طبیعی، مشکلات، جنگ ها و جر و بحث های بیشتری بین همسایه ها را سبب میشویم.

ما حق انتخاب داریم، پس فکر نکنید که اگر در یک جایی سانحه ای رخ میدهد، این فقط به خاطر کارمای مردم آنجاست، ما هم مسئول هستیم. هر بار که منفی فکر میکنیم، مسئولیت یک فاجعه در جهان یا در همسایگی مان، با ماست. پس همیشه سعی کنید مثبت فکر کنید، سعی کنید مهربان و با محبت باشید و تفکرات منفی خود را کنترل نمائید. میدانم که شما میدانید، اما گاهی فراموش میکنید از آن استفاده کنید. همین. سعی کنید بیشتر از آن استفاده کنید. مثبت فکر کنید. مثبت صحبت کنید. کارها را با محبت انجام دهید. به شیوه محبت آمیز فکر کنید. هر بار که میل منفی در شما ایجاد میشود، آن را خاموش کنید و خود را دوباره به سمت نیروی مثبت بازگردانید. این تنها راه است. من راز دیگری ندارم. من سعی میکنم همین کار را انجام دهم.

گاهی سوانح طبیعی نیز برای ما، برای بشریت، خوب هستند. بله، مثلاً انسانها یاد میگیرند که با هم کار کنند، از همدیگر حفاظت کنند، به همدیگر عشق بورزند و در لحظات سخت، در کنار همدیگر باشند. قلب های مردم لطیف تر میشود، نفرت میان همسایه هایی که نسبت به همدیگر دچار سوء تفاهم هستند، از بین میرود و همه این

چیزها. در سوانح، مردم به ذات فانی زندگی فکر میکنند. بعد درک میکنند که امنیت مالی، به طور کامل، آن چیز قابل اطمینانی که میخواهیم، نیست. به میلیونها خانه نگاه کنید، فقط در عرض پنج، شش دقیقه نابود میشوند.

اخیراً که روزنامه ها را خواندم، خیلی از مطالب، بسیار جالب بودند. مثلاً حالا حتی پزشکان اعتراف میکنند که گاهی افراد مذهبی، بهتر درمان میشوند یا حداقل در تحمل و پذیرش مسائل مربوط به سلامتی خود، قدرت بیشتری دارند. آنها خوش بین-تر و شادتر هستند، چون به خدا اعتماد دارند. حتی اگر خدا را همچون ما نبینند و کمک کردن خدا به آنها را شاهد نباشند، اما هنوز به خدا باور دارند و این ایمان، در درمان بیماری شان به آنها کمک میکند. حالا پزشکان در این باره فهمیده اند.

همچنین در زمان سوانح طبیعی، وقتی مردم به خدا ایمان داشته باشند، حس بهتری دارند. مثل این آتش سوزی که چون بعضی از آسیب دیدگان به خدا ایمان دارند، فقط همین که هست را می پذیرند و خودشان حس بهتری دارند. آنها پذیرش بیشتری دارند و خیلی در رنج نیستند. اما اکثر مردم در زمان سوانح طبیعی، به نوعی شوک زده میشوند و زمان زیادی طول میکشد تا دوباره بهبود یابند.

محبت پرمهر و شفقت را ممارست کنید

آمریکا در حال بهتر شدن است. در روزنامه ها و همچنین در برنامه های تلویزیونی دیدم که آنها حالا در صدد کم کردن خشونت هستند. در برنامه های موسیقی رادیو نیز میخواهند همه انواع موسیقی های خشونت آمیز، همه انواع موسیقی هایی که تبهکاری، مواد مخدر یا تمایلات جنسی و امثال اینها را تبلیغ میکنند را کاهش دهند. من خیلی خوشحال شدم. چون آنها کار درست را انجام دادند. نه، مطمئن هستم که خیلی چیزهای دیگر هست که آمریکایی ها برای مدتی طولانی سعی کرده اند در مورد آنها، کار درست را انجام دهند، اما به نیرویی نیاز است تا آنها راهل دهد. پس ما

همراه با گروه های معنوی دیگر، سعی میکنیم کمی قدرت تأمین کنیم تا جهان را به مکان بهتری برای زندگی تبدیل نمائیم.

این کار بدین معنا نیست که دیگر سوانح طبیعی نخواهیم داشت. به این معنا نیست که در کل، سانحه ای رخ نخواهد داد، چون اکثر آدمها هنوز به عاداتهای منفی چسبیده اند، با اینکه خیلی از آنها میدانند که این کار برای آنها خوب نیست. به همین خاطر شاید به نوعی شوک نیاز دارند تا آنها را از خواب بیدار کند. اما من این را دوست ندارم، چون اینطوری برای مردم، خیلی دردناک میشود. به همین خاطر ما سعی میکنیم با توجه مان، با حمایت مادی و معنوی مان، درد آنها را کم کنیم. وگرنه، ما برای چی در این جهان هستیم؟ اگر همیشه برای همه چیز خدا را سرزنش کنیم و بگوئیم که کارمای آنها این است، عقوبت آنها اینطوری است، پس ما برای چی اینجا هستیم؟

درست مثل بچه ها می ماند. اگر آنها کار اشتباهی انجام دهند و به خودشان آسیب بزنند، شما میدانید که این پیامد کار بد آنهاست. اما وقتی آسیب می بینند، وقتی زخمی میشوند، وقتی بیمار میشوند، با اینکه به خاطر حماقت خودشان، به خاطر کارهای خودشان، اینطور شدند، هنوز به آنها کمک میکنید. ما هنوز به آنها کمک میکنیم و هنوز مثل قبل، دوست شان داریم. به طور مشابه، ممارست محبت پرمهر و شفقت، برای ما نیز خوب است. ما هر کاری که میکنیم، برای کل است، نه برای خودمان.

به نظر میرسد که جهان در همه جا، در حال بهتر شدن است. اما در عین حال، آشفته به نظر میرسد. چرا؟ از یک طرف به نظر میرسد که گویی جهان در حال بهتر شدن است. در همه کشورها، آزادی بیشتری وجود دارد. همه کشورهای محدود، بازتر شده- اند و آزادی بیشتری دارند. حالا مردم کشورهای مختلف، به هم پیوستند و بدترین دشمنان، دوست شده اند. این برای جهان ما، خیلی خوب است. خیلی، خیلی خوب است. اما چرا، چرا در عین حال، اوضاع آشفته به نظر میرسد؟ چه کسی میداند؟ (یک

نفر میگوید: مردم نمیتوانند از عهده آزادی بر آیند. این را از حرفهای دیشب من متوجه شدید. (خنده)

دیگر چه کسی؟ (یک کسی میگوید: کارما سریعتر کار میکند!) بله، این هم میتواند باشد. میتواند این باشد که کارما برای آنها سریعتر عمل میکند تا پاک شوند. مثل وقتی می ماند که بخواهید خانه جدید بسازید یا بخواهید کل خانه را تمیز کنید. در آن مدت، همه جا نامرتب به نظر میرسد. در آن مدت همه جا نامرتب است، اما بعد در آینده، بهتر میشود یا مثلاً گاهی وقتی خیلی بیمار هستید، به دکتر مراجعه میکنید و او به شما دارو میدهد. بعد دارو برعکس اثر میکند و به نظر میرسد که بدتر از قبل شده اید، اما فقط برای مدت کوتاه اینطوری است و بعد بهتر میشوید. این هم همینطور است.

تا ابد میتوان به خدا اطمینان کرد

هرگز نمیتوانیم مطمئن باشیم که چطور در مقابل این جهان، از خود محافظت کنیم. بیشترین محافظت را از کجا می توانیم به دست بیاوریم؟ از خودمان، از خدا. این دائمی ترین است، چون حداقل میدانیم که علاوه بر همه این دارایی های مادی، یک چیزی داریم. بعد دیر یا زود به جایی باز میگردیم که در آن همه چیز داریم، کل ملکوت را داریم. (تشویق) پس حداقل حتی اگر با بدشانسی روبرو شویم، ایمن هستیم. دیوانه نمیشویم، شوک زده نمیشویم، مشکلات روانی یا از این چیزها، به هم نمی زنیم. اینطوری حتی جامعه هم با افرادی مثل شما، مشکلات کمتری دارد. شما از نظر ذهنی میتوانید بلند شوید، میتوانید دوباره رشد کنید.

با خوشحالی به شما اطلاع میدهم که برای هیچکدام از شاگردان ساکن در آن منطقه، هیچ مشکلی ایجاد نشد. منظورم این است که هیچکدام از خانه های آنها آتش نگرفت. چون خیلی از شاگردان ما در آن منطقه، در "سانتا آنا" و آن طرف ها زندگی میکنند.

پس این برای شما خوب است، شما باید به کسانی که نیاز دارند، کمک کنید. وگرنه، باید برای شما، برای خانه شما، غذا و اسباب بازی و پتو و این چیزها می آوریم. اگر زندگی خیلی ساده ای داشته باشیم، راحت تر میتوانیم به مردم و به خودمان کمک کنیم. همچنین به خاطر ممارست معنوی مان، امنیت داریم. برای همین خیلی به ندرت می ترسیم. من گاهی می ترسم، مثلاً وقتی برای آزمایش پزشکی به داخل آن استوانه میروم. مثل تونل، مثل تابوت می ماند، مثل تونلی که قبل از بازگشت به این جهان از آن رد میشوید و این جهان و جهان های دیگر را از هم جدا میکند، تونل مرگ و زندگی. این تونل پزشکی هم خیلی طولانی است و خیلی ارتفاع آن کم است. وقتی نگاه میکنید، درست مقابل بینی شماست. حس میکنید در آن حبس شدید، اما من از عهده آن بر آمدم. بعد از سومین بار گفتم، "همین است. من اینجا میخوابم و تمام."

خوب است بترسیم، چون یک عادت است. گاهی از فضا نیز احساس ترس می گیرید ولی این لزوماً خود شما نیستید. گاهی چون ممارست میکنیم و حساس تر می شویم، ترس مردم، ترس یا احساس آن مکان یا آن لحظه را می گیریم تا در سختی مردم شریک باشیم. ما برای همین آنجا هستیم.

مسئولیت پاکسازی سیاره را تقسیم کنید

با این وجود، ترس ما ترس واقعی نیست. میتوانیم بر آن غلبه کنیم. تفاوت در این است. ما میدانیم چطور این کار را انجام دهیم. میدانیم چطور بر آن غلبه کنیم. ما اینطوری ساخته شدیم تا در پاکسازی سیاره کمک کنیم. هر رهرو کوان یین، تا حدی در مسئولیت پاکسازی سیاره شریک است.

به همین خاطر وقتی اینجا می نشینید و به صورت گروهی مدیتیشن می کنید، اینطور نیست که این فقط برای خودتان، برای رستگاری پنج نسل تان، برای آمریکا یا خانواده تان باشد، این برای کل سیاره است. هر چقدر افراد بیشتری چنین کنند، بهتر

است. متأسفانه همه این را درک نمی کنند. سطح آنها فقط تا حد درک فواید فوری است. به همین خاطر گاهی برای آنها سخت است که به این گروه ضربت شریف بپیوندند.

اینطور نیست که ما اهمیت ندهیم. گاهی اهمیت دادن سخت است، به خاطر کارما. برای همین باید صبور باشیم و صبر کنیم تا یک روز کارما تمام شود و ما بتوانیم کمک کنیم. ما نمی توانیم به زور کاری را انجام دهیم. نمیتوانیم روی سر پادشاه کارما پا بگذاریم و بعد هر کاری میخواهیم انجام دهیم، چون این برای مردم خوب نیست. درست مثل یک خانواده می ماند. جهان بزرگ ما مثل یک خانواده است و والدینی هستند که از بچه ها، از ما که همچون بچه ها هستیم، مراقبت میکنند. هر کسی که با ادب، آرام و خوب باشد، پاداش می گیرد و بیشتر پیشرفت میکند و یک نمونه عالی میشود تا دیگران او را دنبال کنند. بچه هایی که مدام شیطنت میکنند، باید یک ضربه به پشت شان بخورد یا یک هفته بستنی نخورند یا نظیر اینها. بعد بچه یاد می گیرد که بهتر رفتار کند.

پادشاه کارما هم مثل والدین ما می ماند که به نمایندگی از خدای قادر مطلق، از فرزندان در اینجا مراقبت میکند. پس او باید کار خود را انجام دهد. چون مردم کارمای زندگی های گذشته شان را به یاد ندارند، گاهی خدا را سرزنش میکنند و میگویند، "من در این زندگی کار خوب انجام میدهم. من هیچ کاری نمیکنم و تو هنوز خانه ام را می سوزانی." آنها فراموش کرده اند که همین سی سال پیش، قبل از تولد، چه کاری انجام داده اند یا کجا بوده اند. خیلی راحت میتوان سال گذشته را فراموش کرد، چه برسد به زندگی قبل یا زندگی های قبل.

همه کارها را بدون قید و شرط انجام دهید

پس وقتی در مسیر معنوی و برای روشن ضمیری کار میکنید، باید بدانید که ما بدون قید و شرط این کار را انجام می دهیم. حتی اگر از متد کوان یین پیروی کنیم،

بالاترین روش را ممارست کنیم، هنوز باید بعضی مشکلات کوچک و گاهی حتی بزرگ یا سوانح طبیعی ای که برای ما رخ میدهند را بپذیریم. خوشبختانه نسبت به افراد معمولی که ممارست نمیکند، تعداد اینها کمتر است.

اگر با یک نوع قرارداد به نزد من بیائید، حتماً نا امید میشوید. بعضی ها در مورد انگیزه ما دچار سوء برداشت میشوند. من هرگز قول ثروت به شما نداده ام. من هرگز قول زندگی راحت، رفاه و خوشی به شما نداده ام. من هرگز به شما قول نداده ام که هر چیزی بخواهید، حتی اگر بد باشد، به دست می آورید.

پس ما ممارست میکنیم تا منیت مان از بین برود. کسی که همه چیز میخواهد، حتی چیزهای بیخودی و در زمانی که امکانش نیست، کسی که همیشه میخواهد دیگران را وادار کند که به زور برایش کار کنند، کسی که میخواهد مفتی چیزی بدست آورد، کسی که میخواهد بدون اینکه برای چیزی کار کند، آن را به دست آورد، کسی که میخواهد اول به خود خدمت کند و به این توجه ندارد که شرایط درست است یا نادرست، یعنی منیت دارد.

همچنین خداوند هیچ دینی به ما ندارد. فقط به خاطر خودمان، به خاطر منفعت خودمان است که باید ممارست کنیم و باید خوب باشیم، چون این برای ما خوب است.



ذهن مقدس، انتظار بازگشت هیچ چیزی را ندارد

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۶ زونن، ۱۹۹۵

مرکز شیهو، فورموسا

اعتکاف تمام شده، پس فکر میکنم بگذارم به صورت عادی بخواهید. لازم نیست اینقدر طولانی مدیتیشن کنید. میتوانید به چادرتان بازگردید و تا زمانی که خوابتان بگیرد، بیشتر مدیتیشن کنید. در روز میتوانید استراحت کنید یا مدیتیشن کنید، هر طور که میخواهید. از برنامه اینجا، همان چهار تا هفت و شش تا نه، تبعیت کنید. شما معمولاً از هر برنامه ای که اینجا باشد، تبعیت میکنید. گاهی برنامه تابستان و زمستان اینجا، کمی فرق دارد.

پس آزاد هستید، اما سعی کنید هر اندازه که میتوانید، مدیتیشن کنید و زیاد حرف بیهود نزنید. اگر باید حرف بزنید، در مورد خدا، در مورد یک چیز مفید، در مورد چیزهایی حرف بزنید که در هوا ارتعاش مثبت ایجاد میکنند و به هماهنگی جهان و نیز پیشرفت معنوی شما و اطرافیان تان یاری میرسانند. با هر حرف ما، ارتعاش ایجاد میشود. هر چه بگوئیم، خوب یا بد، تأثیر آن دوباره به خودمان باز میگردد.

هنوز تعداد زیادی اینجا هستند. شما مدت زیادی می مانید؟ خانواده تان مشکلی ندارند؟ به شما گفتم که اگر وظیفه ای بر عهده تان نیست، اگر خانواده، فرزند، شغل یا هر وظیفه دیگری، بویژه خانواده، فرزند و شغل ندارید، بمانید. اما اگر باید کاری انجام دهید، باید قبل از ترک آنجا، قبل از اینکه اینجا بمانید یا هر چیز دیگر، به طرف

مقابل بگوئید. همینطوری عمل نکنید. خودتان را به جای طرف مقابل بگذارید و بعد بر همان اساس رفتار کنید. خودخواه نباشید و خودتان و گروه ما را بدنام نکنید.

کارهای خوب انجام دهید

در ازای آنها، انتظار هیچ چیز نداشته باشید

ما باید در این جهان، کارهای خوب انجام دهیم و این فقط به خاطر کسب نتیجه خوب، کارمای خوب نیست. این چیزها فقط برای بچه ها، برای مبتدی ها، برای کسانی است که تازه ممارست را شروع کردند. آنها هنوز به جایزه، اجر، تنبیه و همه این ستایش ها و سرزنش ها نیاز دارند. اما همچنان که به ابعاد بالاتر، سطوح بالاتر آگاهی می رویم، همه اینها را فراموش میکنیم. ما هر کاری که برای دیگران مفید است و هر کاری که بر اساس وجدان ما، درست است را انجام میدهیم و در ازای آن، هیچ چیز نمی خواهیم.

اگر به تاریخ جهان نگاه کنیم، همه کسانی که کار درست انجام دادند، همه کارهای محبت آمیز، به همان اندازه پاداش نیک نگرفته اند. مثلاً به زندگی عیسی نگاه کنید. او در همه عمر تلاش کرد تا خوب عمل کند و از نظر صفات الهی، یک الگوی خوب باشد، اما در عوض، پاداش عالی نصیبش نشد. منظورم این است که حداقل تا وقتی زنده بود، اینطور نشد. بودا برای جهان و شاگردانش، کارهای زیادی انجام داد. اما یکعالمه تهمت، سرزنش و دشمنان نصیب او شد و حتی گاهی نزدیک بود به قتل برسد. مثلاً گاندی، او در میان افراد مذهبی در هند، صلح ایجاد کرد. در پایان چه چیزی نصیب او شد؟ یک گلوله.

خیلی از افراد دیگر مثل "کندی" از آمریکا، "آبراهام لینکلن" و غیره، همه افراد خوبی بودند. آنها صادقانه سعی کردند تا در جهان، عدالت و در بین انسانها، صلح برقرار کنند،

اما همگی در ازای کار خوب شان برای جهان، عاقبت بسیار سوزناکی داشتند. حتی از نظر سیاسی هم همینطور است، فقط از نظر مذهبی اینگونه نیست. مثل اینجا در فورموسا. پنجاه سال پیش، فورموسا یکی از بنیانگذاران سازمان ملل بود. حالا چه چیزی نصیب آن شده؟ آنها را از سازمان ملل بیرون انداختند. پس اینطور نیست که هر کار خوبی که کنیم، در عوض چیز خوبی دریافت کنیم. پس، از من انتظار نداشته باشید که به شما قول دهم که اگر فرامین را رعایت کنید، اگر وگان باشید، همه قدرت محافظت را به شما میدهم تا زندگی تان روان پیش برود و هیچ مشکلی نداشته باشید، همه شما را دوست داشته باشند، دشمن نداشته باشید، بیمار نشوید، ناخوش نشوید و تصادف های ناخوشایند یا نظیر این برای شما رخ ندهد. شما فرامین را رعایت میکنید و کارهای خوب انجام میدهید، چون این تنها راه برای یک انسان شایسته بودن است.

به ورای ستایش و سرزنش بروید

بعلاوه اگر میخواهیم از زندگی انسانی فراتر برویم و قدیس شویم و به کل کائنات سود برسانیم، یعنی شخص درستکاری هستیم. هدف این است، تنها هدف، همین است. تا وقتی خوبی و مهربانی را ممارست کنیم، همیشه نیروی منفی ای هست که سعی کند به ما حمله کند، که سعی کند ما را از هدف مان دور کند تا به جهت مخالف برویم، که منحرف بشویم. پس به اراده و اصول زیادی نیاز است تا خود را کنترل کنیم، راه-مان را بررسی کنیم، زندگی مان را بررسی کنیم تا همیشه بدون پشیمانی در جهت درست حرکت کنیم و وقتی نتیجه خوبی از کارمان نمی گیریم، شکایت نکنیم. حتی خود من همیشه نتیجه درست را نمی گیرم، نتیجه درست به عنوان پاداش به من داده میشود. من برای یک پاداش، یک ستایش، صدها تهمت دریافت میکنم. فقط به این خاطر که شما در مورد آنها نمیدانید، به این معنا نیست که آنها وجود ندارند. فقط به این خاطر که من به آنها اهمیت نمیدهم، به این معنا نیست که آنها وجود

ندارند. ما ستایش و سرزنش را خیلی جدی و خیلی واقعی نمی دانیم. به همین خاطر، خیلی تحت تأثیر آنها قرار نمی گیریم.

منظورم این نیست که همه همیشه از من تعریف میکنند و با من همکاری میکنند و کارهایم روان پیش میرود. برای یک استاد، حتی در میان شاگردان، چیزی به نام راه راحت وجود ندارد. در واقع، راه استاد، راه از خود گذشتگی بسیار و رنج درونی است. اکثر مردم این را نمیدانند. اما با وجود همه این موانع و ناسپاسی انسانها، ما هنوز به انجام کار خوب ادامه میدهیم. ما هنوز به بهتر کردن خودمان، به انجام کار درست، ادامه میدهیم، چون درست است (تشویق) چون چالش این جهان این است که همیشه راه خدا را در پیش گیریم و همیشه فرامین وجدان را رعایت کنیم. به این شکل، به وای همه تفاوت ها، همه ستایش ها و همه سرزنش ها می رویم تا به یک موجود شریف تبدیل شویم.

تنها راه این است که موجودی شریف باشیم

با اینکه یک موجود شریف بودن، مقامی بسیار سخت است و رسیدن به آن هم بسیار دشوار می باشد، اما تنها راه همین است. آیا همیشه می خواهیم در هستی پایین تر، در تفکرات پایین تر، در شیوه زندگی خشن یا بسیار، بسیار جاهلانه غرق شویم؟ باید اینچنین کنیم؟ (حضار: مسلماً نه.) شما درست می گوئید. پس تنها گزینه این است که هر چقدر هم که سخت باشد، به جلو برویم، که هر چقدر هم دور و مرتفع باشد، به بالا پرواز کنیم. فقط باید بارها سعی کنیم تا زمانی که به جز خوبی چیزی در ما نماند، تا زمانی که به جز ملکوت الهی درون مان، چیزی را نشناسیم.

ملکوت الهی چیست؟ آنجا یک کاخ درخشان از طلا، نقره، الماس، یاقوت و همه جور سنگ قیمتی نیست، بلکه پاکی، محبت پرمهر، شفقت، آرامش ذهنی است. ملکوت الهی این است. اگر این ملکوت الهی را در درون با خود حمل کنیم، هر جا که برویم، همیشه حس میکنیم که در بهشت هستیم. پس نیاز نیست که در آرزوی زندگی پس

از مرگ باشیم و در حالی که هنوز زنده ایم، از فرصت هایی که برای خدمت به خواهران و برادران مان داریم، اجتناب کنیم.

اگر ما به بهشت درون دست یافته باشیم، چه زنده و چه مرده، این بهشت مال ماست. کسی نمیتواند آن را بگیرد. اما اگر به آن دست نیافته باشیم، حتی اگر به بهشت برویم، شاید حتی محیط بیرونی بهشت، به درون روح تیره ما نفوذ نکند و هنوز نفرت، حسادت، بدی، تفکر منفی درون قلب مان را با خود حمل کنیم. بعد بهشت برای ما، فقط جایی همچون همه جاهای دیگر در کائنات است، چون ما خودمان را تغییر نداده ایم.

اگر در درون خود آرامش داشته باشیم، همه جا بهشت است

اگر ما تغییر کنیم، موقعیت تغییر میکند. اگر بهشت را در درون داشته باشیم، اگر صلح را در درون داشته باشیم، همه جا بهشت است، همه جا صلح است. هدف از تلاش برای انجام کار نیک، تلاش برای خوب بودن، همین است، چون این تنها گزینه است. مگر اینکه بخواهیم برای همیشه در جهنم بمانیم. خب، در آن حالت، دیگر من نمیدانم. این کار خیلی آسان است. برای رفتن به جهنم، نیاز نیست تلاش کنیم. نیازی به تلاش نیست. این، راحت ترین راه است. آنجا شلوغ ترین جاست. پس من فکر میکنم بهتر است به بهشت برویم. آنجا خلوت تر است. ساکت تر است. آرامش، بیشتر است. همه به جهنم میروند، پس چرا ما به بهشت نرویم؟

درست مثل شهرها که دیگر خیلی شلوغ شده اند. شاید به تلاش خیلی زیادی نیاز باشد. (تشویق) حالا به تلاش خیلی زیادی نیاز است، اما اگر میخواهید بعداً یا زندگی بعد تلاش کنید، شرایط سخت تر هم میشود. آشغال های بیشتر، ویژگی ها و عاداتی بد بیشتری، اضافه میشوند. تمیز کردن اینها سخت است. شاید ما همین حالا هم در هزارمین تناسخ مان باشیم. اگر دوباره برای بار هزار و یکم و همینطور برای بار هزار و دوم بازگردیم، در هر زندگی آشغال ها و عادت های بد بیشتری جمع میکنیم. بعد رها

شدن از این عادت‌ها سخت تر میشود. پس هر چقدر هم که سخت باشد، این بار سعی کنید، یکبار سعی کنید.

عادت های سفت و سخت و ریشه دار را کنار بگذارید

شاید فکر کنید که شما دیگر خیلی پاک و خالص هستید، اما به شما می‌گویم که مراقب باشید. فکر نکنید که چون ما وگان هستیم، چون فرامین را رعایت میکنیم، پاک و خالص هستیم. هنوز نه، به این راحتی نیست. دفعه بعد خودتان را زیر نظر بگیرید. فقط یک روز، در تمام لحظات، خود را زیر نظر بگیرید. یک روز را صرف زیر نظر گرفتن خودتان کنید. ببینید در موقعیت های مختلف، چطور واکنش نشان میدهید. با دقت نگاه کنید، بعد می فهمید که منظور من چیست.

مثلاً بعضی ها پیش من می آیند و میگویند که میخواهند مثلاً راهب یا راهبه شوند. من به آنها میگویم، نه، نیاز ندارید. نمیخواهم به آنها بگویم که هنوز به آن مرحله نرسیده اند. فقط به آنها میگویم نیاز ندارید، چون آنها حتی وقتی با من هستند، با من حرف می زنند، مثلاً وقتی یک پسر با من حرف میزند، با شنیدن صدای زنی که از اتاق من بیرون می آید یا به اخل اتاق من میرود، فوراً موهایش را شانه میکند. او هنوز از این ویژگی خودش خبر ندارد. یا مثلاً وقتی یک دختر در حال حرف زدن با من است و صدایی می شنود، فقط صدای نزدیک شدن پسرها، یک یا دو نفر از آنها را میشنود، هر کدام که باشند، فوراً لباسش را مرتب میکند و به نرمی روی موهایش دست میکشد. (خنده) نه آنطور که وقتی باد می وزد، به خاطر باد این کار را میکنیم. مسلماً، مثلاً در دفتر من باد نمی وزد.

ما به خیلی چیزها، چیزهای بسیار، بسیار جزئی، عادت های بسیار عمیق و ظریفی که نمیدانیم داریم، توجه نمی کنیم. خیلی چیزهای دیگر مثل عشق، شفقت و حساسیت به رنج دیگران را هم نداریم. مثلاً من گاهی با به اصطلاح راهب ها و راهبه های اینجا، فیلم تماشا میکنم. در فیلم چیزهای زیادی هست، گاهی در مورد جنگ، گاهی در

مورد موضوعات معنوی و گاهی در مورد چیزهای بسیار تأثیرگذار این جهان همچون جنگ، مرگ، رنج و مواردی از این قبیل که من را به گریه می اندازند یا گاهی خیلی شوک زده میشوم و خیلی تحت تأثیر قرار می گیرم. اما بعضی از راهب ها یا راهبه ها، به این چیزها می خندند. شاید سطح آنها از من بالاتر است. هیچ عاطفه ای ندارند. شاید هم احساسات استرالی من بیشتر است؟ (خنده)

من میدانم که این فیلم است، اما من فیلم را نمی بینم، رنج پشت آن، آنچه که میخواهند با فیلم بیان کنند را می بینم. اینطور نیست که گریه من به خاطر مرگ شخصیتی در فیلم باشد، من میدانم که فیلم است. گریه من به خاطر این نیست که یک بازیگر می میرد یا دست یا پایش را از دست میدهد. من تحت تأثیر قرار می گیرم، چون رنج این جهان که سعی میشود در فیلم نشان داده شود، خیلی، خیلی حقیقی است.

اما دیدم که بعضی از راهب ها و راهبه هایم در اطراف نشستند و به خاطر یک رویداد دیگر در فیلم، فقط می خندند. من نمیتوانم بخندم. مسلماً من زیاد می خندم. شما این را میدانید. اینطور نیست که ندانم چطور باید خندید، اما در یک چنین موقعیتی، اصلاً نمیتوانم بخندم. بعد میتوانم بفهمم که بعضی از آنها اصلاً حساس نیستند. خیلی غیر حساس هستند. پس اینها عادت های بسیار ظریف و سرسختی های بسیار ظریفی هستند که ما در طی زندگی های بسیار جمع کردیم و حتی آنها را نمی شناسیم.

با خودتان صادق باشید

اطمینان حاصل کنید که هر عادت عمیق و نامطلوبی که نمیخواهید با خودتان حمل کنید را مورد بررسی قرار داده اید. اگر با آن راحت هستید، از نظر من هم مشکلی نیست. این آشغال شماست، نه من. منظورم این است که اگر واقعاً با خودمان صادق باشیم و بخواهیم پیشرفت کنیم و حساسیت خود نسبت به رنج و شادی دیگران و نیز به پاکی و سلامتی خودمان را افزایش دهیم، باید همیشه هشیار و گوش به زنگ

باشیم. همیشه، همیشه، توجه داشته باشید. وگرنه راحت است که یک روز، دو روز، سه روز، کل عمرمان را در هوسرانی، در عادات بد بگذرانیم و به سطح بالاتری از آگاهی نرسیم و نتوانیم معنای عمیق تر زندگی معنوی را درک کنیم. بعد دیگران، خدا، متد، استاد، همه چیز را سرزنش کنیم. این به شما کمک نمیکنند. به شما میگویم، این درست نیست. این درست نیست.

اگر میخواهید، میتوانید من را، متد را سرزنش کنید، اما این اصلاً به شما کمک نمیکنند. این به شما کمک نمیکنند که بهتر شوید. بهترین کار برای شما این است که با خودتان صادق باشید و همیشه مراقب عادت های عمیق تان و تأثیر بسیار نامطلوبی که روی شما دارند، باشید. همیشه مراقب باشید.

من فقط چند مثال برای شما زدم، اما مثالهای خیلی زیادی وجود دارند. حتی نمیتوانم در اینجا آنها را به خاطر بیاورم. مسلماً من نمیخواهم همه آنها را برای شما بیاورم. من اعتماد میکنم که شما خیلی باهوش هستید و تاحالا آنقدر خردتان زیاد شده که از این مثال ها، اشاره هایی دریافت کنید و بعد بتوانید در خودتان، عادت ها و کارماهای عمیق و سرسخت دیگری که من به آنها اشاره نکردم را مورد بررسی قرار دهید. اما دفعه بعد، وقتی آنها را می بینید، وقتی آنها را حس میکنید، وقتی می بینید که رشد میکنند و بدون اینکه متوجه شوید، دزدکی وارد زندگی تان میشوند، آنها را تشخیص میدهید. اینها خیلی زیاد هستند. من حتی نمیتوانم همه را به یاد آورم و حتی نمیتوانم همه را به شما بگویم. خیلی چیزهای کوچک وجود دارند.

شما از امروز میتوانید حدود ساعت نه برای خواب بروید و در چادرتان به مدیتیشن ادامه دهید، بعد حدود ساعت سه بیدار شوید و تا هفت مدیتیشن کنید. بعد در روز استراحت کنید، در کارها کمک کنید یا نظافت کنید. سعی کنید همیشه وقتی در حال کار هستید، متمرکز باشید و حرف بیخود نزنید. مسلماً کسی شما را سرزنش نمیکنند یا کاری نسبت به شما انجام نمیدهد، اما از آنجا که شما اینجا هستید، باید از وقت آزادتان و محیط و فضای مرکز، بهره ببرید تا ممارست معنوی تان را بهتر کنید.

در زمان راه رفتن، خوابیدن، حرف زدن، نشستن، دراز کشیدن، همیشه سعی کنید بر مرکز خرد متمرکز باشید. به این شکل به پیشرفت خود سرعت می بخشید، بعد آن را حس میکنید. هر چقدر بیشتر پیشرفت کنید، بیشتر تشویق میشوید و بعد بیشتر ممارست میکنید. مایه تأسف است که ما متد را داریم و از آن استفاده نمی کنیم. در اینجا خیلی راحت میتوانید مدیتیشن کنید، کسی زیاد مزاحم شما نمیشود. پس سعی کنید از اینجا بهره ببرید. سعی کنید از زمانی که اینجا هستید، استفاده کنید. تمام حرفم همین بود. شب بخیر. (تشویق) ممنون از شما.



روشن ضمیری، نیروی مثبت را بر می انگیزد

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۱۰ ژانویه، ۱۹۹۵

سنگاپور

عبور از دروازه توهّم

خیلی از مردم انتظار دارند که افراد روشن ضمیر از یک چیز خارق العاده همچون قد هفت فوتی یا دست و پای فلان شکلی برخوردار باشد. چون وقتی سوترا، کتاب مقدس بودائیان را میخوانیم، در آن شرح داده شده که بودا فلان نشانه ها را داشته، مثلاً انگشتان او مثل اردک به هم چسبیده بودند (خنده) یا پاهای او مثل پاهای آهو بودند و چشم های او مثل چشم های گاو بودند و از این چیزها. (خنده) آنها سعی داشتند بودا را زیبا کنند. اما اگر همه این نشانه ها را کنار هم بگذاریم، یک بودای مسخره شکل می گیرد.

آنها درک نمیکنند که شاید در گذشته، این قبیل حیوانات، بهترین نشانه های زیبایی و شرافت بودند. به همین خاطر کسانی که بودا را دوست داشتند، سعی میکردند در مورد زیبایی بودا، به این شکل اطلاع رسانی کنند و مثلاً میگفتند که او مثل شاه غازها راه میرود و سینه او مثل شیر است و از این چیزها. اما وقتی همه این بخشهای حیوانی را در کنار هم بگذارید، میگوئید که این دیگر چه نوع بودایی است.

از طرفی، این فقط جنبه بیرونی قضیه است و درون ما، درون همه ما شبیه هم است. فکر میکنم همه شما این را میدانید. اما چقدر شبیه است و ما چطور میتوانیم این را

متوجه شویم؟ این یک سؤال مشکل است. با اینکه خیلی راحت است، اما مشکل است، چون ما آن را فراموش کرده ایم. همین. ما کاملاً فراموش کرده ایم که واقعاً چی هستیم. ما هر روز مشغول دنبال کردن رؤیاهایمان هستیم و سعی می کنیم خواسته های فوری مان را برآورده کنیم و فراموش می کنیم که واقعاً چی هستیم و از کجا آمده ایم. فقط برای اینکه بدانید که ما چقدر فراموشکار هستیم، یک داستان واقعی در مورد خودم برایتان میگویم.

من به استرالیا رفتم، فکر کنم دو یا سه سال پیش بود. آنها من را دعوت کرده بودند و اولین بار بود به آنجا میرفتم. قرار بود در شهرهای مختلف، سه سخنرانی داشته باشیم. اولین سخنرانی خوب پیش رفت و مشکلی نداشتیم. دومین سخنرانی هم خوب پیش رفت. به موقع رسیدم. به سومین سخنرانی دیر رسیدم! دلیلش هم ترافیک نبود، خواب ماندن من نبود، ماشین نداشتن یا هیچ چیز دیگر نبود. تنها دلیلش این بود که من فراموش کرده بودم. فراموش کرده بودم که آن شب سخنرانی دارم.

من همچنان کارهای خودم را انجام میدادم، مثلاً اتاق کمی نامرتب بود و در حال مرتب کردن اتاق بودم و بعد طوری که انگار آنجا خانه خودم باشد، وسایل را جابجا میکردم. شاید اینطوری برنامه شلوغم متعادل میشد و یک کاری برای انجام دادن داشتم. شاید اینطور بود، شاید هم من کمال گرا هستم. هر وقت می بینم چیزی مرتب نیست، سعی میکنم آن را مرتب کنم. اما تا آن حد مشغول بودم که سخنرانی آن شب را فراموش کرده بودم.

تا یک ساعت و نیم بعد از شروع سخنرانی، موضوع را فراموش کرده بودم. بعد تعدادی از شاگردان با نگرانی به داخل اتاق آمدند و یک جورایی درب را به زور باز کردند و یکدفعه وارد شدند و گفتند، "استاد، کجا هستید؟" من خیلی خونسرد گفتم، "من اینجا هستم". آنها گفتند، "استاد، قرار بود که در سالن سخنرانی باشید."

گفتم، "چی! کدام سالن سخنرانی؟" من واقعاً کاملاً فراموش کرده بودم. فکر کنم هیچکس به وحشتناکی من نباشد، اما ما گاهی شاید فراموش کنیم. شما چطور؟

گاهی به کار دیگری توجه دارید و هدف اصلی یا هدف آن روزتان را فراموش میکنید. گاهی چنین چیزی برای شما اتفاق افتاده است؟ اتفاق می افتد. مسلماً من باید عجله میکردم و از مردم عذرخواهی میکردم. واقعاً حس وحشتناکی داشتم و به خدا قول دادم که اگر دوباره برایم سخنرانی ترتیب داد، باید برایم ساعت زنگدار بگذارد. از آن به بعد، همیشه در همه جا ساعت زنگدار دارم و هر وقت که سخنرانی دارم، همه ساعتها را کوک میکنم تا اگر فراموش کردم، یادم بیاید. چطور ممکن است کسی یک سخنرانی را فراموش کند؟ آه! من حتی این را متوجه نمیشوم. اما چنین کاری کردم.

اگر ما هم مدت طولانی، یک زندگی، دو زندگی، صد زندگی، در اینجا باشیم، مسلم است که هدف مان از آمدن به اینجا را خیلی بیشتر فراموش میکنیم. گاهی بعضی از مردم به طور موقت، مثلاً برای چند دقیقه یا حتی بیست دقیقه می میرند و این مرگ به صورت کلینیکی است و پزشک، مرگ آنها را اعلام میکند، تنفس شان متوقف میشود، نبض ندارند و غیره. اما بعد باز می گردند و داستان های زیادی درمورد زندگی پس از مرگ می گویند و همچنین به یاد می آورند که چرا به اینجا آمده اند و هدف-شان از آمدن به زمین، چه بوده است.

اما خیلی از آنها، اکثر آنها، چیزهایی که در بهشت دیده بودند یا آنچه قرار بوده در این زندگی انجام دهند را فوراً فراموش میکنند. آنها میدانند که هدف از زندگی شان را دیده اند، اما وقتی به اینجا باز میگردند، وقتی دوباره به این زندگی باز میگردند، فراموش میکنند. آنها فقط میدانند که هدفی در کار است، اما نمیدانند که آن هدف چیست.

بر اساس یک ضرب المثل چینی، قبل از اینکه دوباره در این جهان متولد شویم، پادشاه آن جهان یک جور سوپ، یک جور نوشیدنی، شاید شکلات یا یک چیز دیگری به ما میدهد. (خنده) این خوراکی سبب میشود که زندگی های گذشته مان را به طور کامل فراموش کنیم و یک زندگی جدید آغاز کنیم. خیلی از ما قول میدهیم که اگر به

اینجا بیائیم، اگر دوباره شانسی به ما داده شود تا انسان شویم، فلان کارها را انجام دهیم. ما قول میدهیم که به اینجا بیائیم، مدیتیشن کنیم، روشن ضمیر شویم و همه زندگی و انرژی مان را برای خدمت به بشریت صرف کنیم و غیره.

ما واقعاً چنین قصدی داریم. اما به خاطر این سوپ، این "سوپ فراموشی"، همه فراموشکار میشوند. پس تنها چیزی که باید به خاطر آوریم، باز کردن دروازه دانش مخفی است. اگر این دروازه باز نشود، هرگز نمیتوانیم به ورای این جهان نظر بیندازیم و تنها چیزی که میدانیم، همین زندگی مادی و همه رنج ها، شادی ها و چیزهای موقتی دیگر آن است و تا همیشه خود را همین ظاهر فیزیکی می دانیم و با آن رنج می کشیم.

رنج این جهان، ناشی از جهالت است

اما چرا؟ چرا باید هدف از آمدن به اینجا را به خاطر بیاوریم؟ به خاطر این نیست که چنین قولی داده ایم، بلکه اگر به خاطر نیاوریم، باید بارها بازگردیم تا به یاد آوریم، تا مأموریت مان در این سیاره را انجام دهیم. بعد میتوانیم به یک هستی بالاتر برویم یا جایگاه عظیم اصلی مان در بهشت یا نیروانا را به یاد آوریم. رنج این جهان فقط به خاطر جنگ نیست. جنگ، فاجعه نیست. رنج این جهان به خاطر کمبود غذا و این چیزها نیست، رنج این جهان، ناشی از جهالت ماست. چون ما مأموریت مان، هدف مان را نمی دانیم، این "زمین بازی" را با "خانه" اشتباه میگیریم و بیش از حد اینجا می-مانیم و گاهی از سرما و خطرات بیرون از خانه رنج می کشیم.

حتی بوداها (موجودات روشن ضمیر)، خدای قادر مطلق همیشه سعی دارند به دنبال ما بچه های گم شده، که عاشق بازی هستیم و رفتن به "خانه" را فراموش کردیم، بگردند. به همین خاطر گاهی بودا (استاد روشن ضمیر) به پایین می آید و رنج این زندگی انسانی، تحقیر این زندگی فیزیکی حقیر را تحمل میکند تا بچه های گم شده را بیابد و قبل از اینکه خیلی دیر شود، به جای امن بازگرداند. چون هر خانه ای، هر

چقدر هم محکم ساخته شده باشد، یک روز خود به خود از بین می‌رود یا در اثر عناصر یا عوامل دیگری خراب می‌شود و یا به خاطر اینکه خیلی قدیمی شده، بازسازی می‌شود و یک خانه جدید به جای آن ساخته می‌شود. این جهان، یک خانه بزرگ، بسیار زیبا و بسیار محکم است، اما دائمی نیست.

به همین خاطر، بوداها، قدیسانی مثل عیسی، محمد و غیره، به این پایین به نزد ما آمدند و برکات شان را شامل حال ما کردند. ما یک قدم بر میداریم و آنها صد هزار قدم بر میدارند تا ما را بپذیرند، اشتباهات ما را ببخشند، کارهای ناشایست ما در گذشته را پاک کنند، نوع زندگی جدید، آغاز تازه و شیوه بیان بهتر را به ما بیاموزند و ما را به شیوه اصیل زندگی، آنطور که باید زندگی کنیم، آنطور که باید زندگی مان را سپری کنیم، بازگردانند.

قدرت ویرانگر اطلاعات منفی

تاکنون، همه سلولهای بدن ما، همه عصب های سیستم ما، فقط به دستورات تقریباً منفی "مرکز اطلاعاتی" ما گوش داده اند. به همین خاطر جنگ داریم. به همین خاطر قتل و ترور داریم. به همین خاطر به بهای از دست رفتن شغل، کسب و کار، زن یا شوهر دیگران، رقابت میکنیم. دلیل همه اینها این است که در مرکز مغزمان، اطلاعات مثبت نداریم تا به بدن ما دستور دهند که کارهای خوب انجام دهیم. کسانی که در این جهان خوب هستند نیز گاهی یا اغلب، به شدت تحت تأثیر چیزهای منفی، تأثیرات منفی جامعه قرار می گیرند و ایمان آنها نیز متزلزل می‌شود و خوبی شان ضعیف تر می گردد و گاهی در نهایت به نیروی منفی نیز تسلیم میشوند.

پس وقتی در مغزمان، فقط اطلاعات منفی داشته باشیم، مسلم است که فقط میتوانیم اطلاعات منفی یا دستورات منفی به بیرون بدهیم و سلولهای بدن ما، عصب های سیستم ما نیز فقط میتوانند از دستورات منفی تبعیت کنند و کارهای منفی انجام دهند. به همین خاطر است که در جهان، صلح نداریم. به همین خاطر است که تا به

امروز، هنوز برادران ما همدیگر را می کشند. حتی والدین به خاطر لذت، به خاطر زندگی خصوصی، به خاطر آزادی فردی، فرزندان خود را می کشند و از سقط جنین طرفداری میکنند. دلیلش این نیست که این افراد، همه کسانی که جنگ راه می-اندازند، همه این والدین، بد هستند. شوهری که زن خود را کشته، زنی که شوهر خود را کشته، برادرانی که همدیگر را می کشند، به خاطر بد بودن، چنین نکرده اند، دلیلش فقط این بوده که مغزهای آنها فقط با اطلاعات منفی، با ایده های منفی پر شده و به چنین اعمالی انجامیده است.

هر دستوری که مغز بدهد، سلولها اطاعت میکنند، سلولها باید آن را انجام دهند، بدن باید به آن عمل کند. به همین خاطر در افسردگی مان، بیشتر و بیشتر غرق میشویم و به همین خاطر جهان ما تقریباً هر لحظه در خطر نابود شدن در اثر اعمال خود ماست. پس خیلی منطقی میتوان گفت که تنها چیزی که اینک به ما کمک میکند، تغذیه شدن با اطلاعات مثبت برای تغییر دادن جریان اطلاعاتی ماست. ما باید هر روز اطلاعات خوب، اطلاعات مثبت، اطلاعات سازنده، روشن ضمیرانه و خردمندانه دریافت کنیم. بعد این اطلاعات به سوی سلولها، به سوی سیستم عصبی روانه میشوند و بعد هر کاری که انجام دهیم، فقط خوب است، فقط صلح آمیز است، فقط خردمندانه است، فقط کارهای مثبت سازنده است. به این شکل جهان را نجات میدهیم.

وگرنه هر چقدر که در مورد صلح مذاکره کنیم، هر چقدر که پول صرف سلاح و ارتش کنیم، هنوز احساس امنیت نمی کنیم. نگاه کنید، یک روز یک کشور جنگ را تمام میکند و دو طرف با هم دست میدهند. خوب. بعد از نو آغاز میکنیم. روز بعد می شنویم که یک کشور دیگر جنگ راه انداخته است. بعد سازمان ملل به آنجا می شتابد و هنوز این یکی تمام نشده، یک کشور دیگر در یک جایی، در هر جایی جنگ راه می اندازد.

روشن ضمیری، برای جهان شگفتی به همراه دارد

حالا تقریباً در قرن بیست و یک هستیم و قرار است متمدن، صلح آمیز و مهربان باشیم، به همدیگر کمک کنیم و با همه ابداعات فنی، همه ثروتی که از "زمین مادر" و کائنات کشف کرده ایم، زندگی شاهانه داشته باشیم. ولی در عوض، هنوز فقر، جنگ و رنج داریم و دلایلش این است که به قدر کافی اطلاعات مثبت نداریم تا مغزمان، کل سیستم هایمان را با آن تغذیه کنیم.

همه اینها به روشن ضمیری باز می گردد. روشن ضمیری راهی است برای مثبت زیستن. راهی است برای استفاده از نیروی مثبتی که از قبل در درون ما هست. در کائنات، دو نوع قدرت وجود دارد که به آنها یین و یانگ می گوئیم. همه، این را میدانند. ما حالا تقریباً در یین، در غیر مثبت، در غیر یانگ زندگی میکنیم، چون ما آن منبع را باز نکرده ایم.

اینجا یک جهان منفی است. پس واضح است که در همه جا مقدار زیادی یین داریم و به راحتی میتوان به نیروی منفی یا یین، دسترسی داشت. این نیرو بیشتر در دسترس همگان است، به جز وقتی که آنقدر خردمند شویم تا ما نیز به بخش مثبت رو آوریم و برای مایحتاج روزانه مان، چیزی از آن به دست آوریم. بعد متعادل می شویم. بعد میتوانیم در جهان شگفتی ایجاد کنیم. بعد مسلم است که دیگر جنگ و رنجی در کار نخواهد بود. به همین خاطر قبلاً گفتیم که رنج این جهان، به خاطر یک فرد یا یک ملت نیست. به خاطر جهالت ما، مردم زمین است.

روشن ضمیری، چیز جدیدی نیست، چیزی نیست که برایش خواهش و التماس کنیم و اسرار آمیز هم نیست. روشن ضمیری فقط یک نیروی مثبت است که در درون خود داریم و این نیرو تاکنون غیر فعال بوده و مورد استفاده قرار نگرفته است. پس اگر کسی به شما یادآوری کند که به کجا نگاه کنید یا چطور از آن استفاده کنید، یعنی شما را روشن ضمیر کرده است. به همین خاطر است که میتواند فوری باشد، چون اگر

در جیب تان یا در اینجا یک چیزی داشته باشید، میتوانید فوراً آن را بردارید. نیاز نیست برای خرید آن، به فروشگاه بروید. تا زمانی که بخواهید آن را بپذیرید، فوراً آنجا خواهد بود و من آن را به شما نشان میدهم و این کار، به صورت آئی صورت می گیرد و شما می توانید فوراً از آن استفاده کنید و در همان روزهای اول، شاهد بهتر شدن زندگی تان باشید.

بعضی ها در زمان تشریف حس میکنند که دوباره زاده شده اند. آنها آنقدر شاد هستند که میتوانند به خیابان بروند و همه را ببوسند. مسلماً من به آنها توصیه میکنم که چنین کاری انجام ندهند، بویژه در سنگاپور. این فقط راهی برای ابراز شادی آنهاست. از آن پس، زندگی آنها به سبکی یک پر میشود. آنها بدون فشار، کار میکنند. با عشق و نه با تقلای زیاد، از خانواده مراقبت میکنند.

معمولاً اکثر خانواده ها با هم درگیری دارند و این هم به خاطر جهالت است. بعد از روشن ضمیری افراد، خانواده خیلی از آنها همچون بهشت شده است. اگر همه اینطوری باشند، اگر همه خانواده ها اینطوری باشند، نیاز نیست به بهشت برویم. سیاره ما حفظ میشود و بعد به خاطر نیروی مثبت مان، میتوانیم ارتعاش زمین را نیز افزایش دهیم و آن را به بهشت تبدیل کنیم.

تفاوت بین بهشت و زمین

تنها تفاوت بین بهشت و این زمین، در ارتعاش آنها، در فرکانس آنهاست. فرکانس بهشت، سریع اما روان است. فرکانس جهان فیزیکی ای مثل زمین ما، متراکم، سخت و غیر یکدست است. به همین خاطر گاهی سوانح طبیعی، زلزله و همه جور شرایط اقلیمی پر حادثه داریم. مسلماً یکی از این موارد، شرایط اقلیمی است: "آه، شمال شرق توفانی است"، یک چنین چیزی، و این توفان به فلان چیزها انجامیده است. اما همه اینها هم به خاطر ارتعاش کل سیاره و اتمسفر اطراف آن است.

در بهشت چنین چیزهایی ندارند، تیفون ندارند، زلزله ندارند، حتی زمین ندارند، باد ندارند. همه چیز فرق دارد. ارتعاش موجودات بهشتی متفاوت است، چون آنها متفاوت هستند. آنها ارتعاش متفاوتی دارند، به همین خاطر بهشت متفاوت است. پس اگر ارتعاش ما متفاوت باشد، حتی اگر در اینجا بمانیم، زندگی ما متفاوت میشود.

مسلماً اگر فقط تعداد کمی از ساکنین زمین ممارست کنند، نمیتوانیم کل سیاره را تغییر دهیم. اما اگر کل سیاره یا شاید حتی نیمی از ما به این شکل ممارست کنیم، ارتعاش زمین نیز تغییر میکند و بعد نیمه دیگر هم بدون انجام هیچ کاری، سود میبرند. درست مثل یک خانواده که پدر و مادر باید کار کنند و بعد کل خانواده میتوانند از حقوق آنها بهره مند شوند. نیاز نیست بچه ها هم به سر کار بروند. آنها بعداً، هر وقت که خواستند، وقتی بزرگ شدند، میتوانند به عنوان یک وظیفه نسبت به جامعه و نه به خاطر نیاز، کار کنند. مسلماً هر چقدر که آنها درآمد بیشتری داشته باشند، برای خانواده بهتر است.

به طور مشابه، هر چقدر که افراد، زندگی بهشت گونه را بیشتر ممارست کنند، زمین متعالی تر میشود. در آن زمان، "خانه" ما در اینجا، ایمن خواهد بود، وگرنه ایمن نخواهد بود. تا وقتی ارتعاش اینجا متراکم و سخت باشد، یک روز به ناچار از هم میپاشد یا منفجر می شود. ما یاد گرفتیم که هر چقدر چیزها ریزتر باشند، نامرئی تر و بادوام تر میشوند. به طور مشابه، زمین ما خیلی متراکم و خیلی سنگین است، پس این احتمال وجود دارد که یک موقع خود را نابود کند، البته اگر ما با بمب اتم، سوء-استفاده از محیط زیست و نا آگاهی در مورد حفاظت از اتمسفر اطراف زمین، زودتر آن را نابود نکنیم.

ما گاهی با مواد شیمیایی خیلی زیاد، خود را مسموم میکنیم، زمین را مسموم میکنیم، آب را مسموم میکنیم، پس این احتمال هست که اینها دوام نیاورند. نیاز نیست که غیب گو باشیم یا مثل نوستراداموس پیشگویی کنیم یا بگوئیم که جهان دوام نمی آورد. اگر به اطراف مان نگاه کنیم و ببینیم که چطور با سیاره رفتار کرده ایم

و چطور گاهی به هر گوشه از آن آسیب رسانده ایم، میتوانیم خودمان نابودی زمین را پیش بینی کنیم.

داستان دیو قرمز و دیو سبز

میخواهم در مورد دو دیو که در یک کوه زندگی میکردند، داستانی برایتان تعریف کنم. در واقع این دو، دیو نبودند، بلکه به نوعی نیمه روح، نیمه الهه یا روح بودند، شاید نیمی از آنها فرشته و نیمی از آنها دیو بود. آنها با هم زندگی میکردند. یکی از آنها سبز و دیگری قرمز بود. درست مثل چراغ سبز و قرمز در بیرون. سبز به نشان آرامش و روان بودن و قرمز به نشان جنگ، توقف و مانع. اما هر دو آنها همیشه شاد و بدون مشکل، نگرانی، آرزو، بدون هیچ چیز، در کوه زندگی میکردند.

آنها قرن های خیلی زیادی با هم زندگی کرده بودند و اغلب وقتی کاری برای انجام دادن نداشتند، روی قله کوه می نشستند و به جهانی که در پایین قرار داشت، به جهان انسانها نگاه میکردند. آنها کسب و کار و همه فراز و نشیب های انسانها را شاهد بودند. آنها دیدند که جهان همیشه در حال تغییر است. به همین خاطر دیو سبز به دیو قرمز گفت، "می بینی، ما قرنهاست که اینجا زندگی کرده ایم و زندگی ما هرگز تغییر نمیکند و هر روز به یک شکل است. اما در جهان زیرین، جهان انسانها، هر روز تغییرات وجود دارد. چرا اینطور است؟"

دیو قرمز گفت، "آه، بله، درست می گویی، خیلی جالب است. زندگی آنها جالب تر است."

دیو سبز گفت، "چرا؟ چرا زندگی آنها مدام تغییر میکند؟"

دیو قرمز برای مدتی فکر کرد و گفت، "آه، حتماً به این دلیل است که آنها همیشه با همدیگر جنگ میکنند. آنها یک ساختمان زیبا و بزرگ می سازند و روز بعد با همدیگر جنگ می کنند و آن را نابود میکنند. بعد یکی دیگر می سازند، دوباره جنگ میکنند و دوباره آن را خراب میکنند. به همین دلیل است که آنها همیشه کاری برای انجام

دادن دارند. به همین خاطر است که جهان آنها همیشه در حال تغییر است. اگر جهان ما در اینجا، جهان ما دو تا، خیلی صلح آمیز و خیلی خسته کننده است، فکر کنم باید با هم دیگر جنگ کنیم." دیو قرمز اینطور فکر کرد.

دیو سبز گفت، "نه! جنگ، نه! ما دوستان خوبی هستیم. ما قرنهایست که با هم دوست هستیم. چطور میتوانیم با هم جنگ کنیم؟"

دیو قرمز گفت، "اگر با هم جنگ نکنیم، نمیتوانیم تغییری داشته باشیم. زندگی همیشه همینطوری پیش میرود. این زندگی خسته کننده است و ما هیچ پیشرفتی نمیکنیم، پس بیا جنگ کنیم!"

دیو سبز گفت، "نه، نه، نه، نه! من نمیتوانم چنین کنم. نه، ما دوست هستیم." اما دیو قرمز پافشاری کرد و گفت، "از امروز به بعد، تو دشمن من هستی. تمام." او همانجا اعلام جنگ کرد و رفت.

او دیگر با دیو سبز زندگی نکرد. او به سمت دیگر کوه رفت و تنها آنجا نشست و برای جنگ آماده شد. دیو سبز در همان گوشه از کوه ماند و خیلی احساس تنهایی و فلاکت کرد. چون دلش برای دیو قرمز تنگ شده بود، خیلی احساس فلاکت میکرد. این دیوها، این نیمه فرشته ها، قدرت های جادویی داشتند. آنها علاوه بر اینکه می-توانستند پرواز کنند، چیزها را ظاهر کنند، فاصله خیلی دور را ببینند و صداهای خیلی دور را بشنوند، بینی های خیلی درازی هم داشتند که بدون محدودیت کش می-آمدند.

دیو سبز یک روز آنجا نشست و خیلی احساس خستگی کرد. ناگهان متوجه شد که در جهان انسانها در آن پایین، یک چیزی مدام می درخشد. او کنجکاو شد و از بینی اش استفاده کرد. (خنده) او بینی اش را دراز کرد. او گفت، "بلندتر شو، بلندتر شو، بلندتر شو" و بینی او همینطوری بلند و بلندتر شد و به جهان انسانها و جایی که آن چیز درخشان قرار داشت، رسید.

این درخشش به خاطر لباسهای شاهدخت شهر بود. جریان این بود که خدمتکارها لباسهای شاهدخت را آویزان کرده بودند تا خشک شوند. لباسهای او پولکهای طلایی داشتند و جواهراتی همچون الماس، یاقوت و چیزهای دیگر هم روی آنها بود، برای همین این لباسها در نور خورشید می درخشیدند. دلیل ایجاد شدن این درخشش، این بود. خدمتکارها به هم میگفتند، "آه، لباسهای او خیلی زیبا هستند، اما خیلی زیادند. ما به اندازه کافی چوب بامبو نداریم تا آنها را آویزان کنیم. حالا چه کار کنیم؟" در آن لحظه بینی دیو سبز، درست به موقع به آنجا رسید. (خنده) بعد خدمتکارها فکر کردند، "آه، ما یک بامبو دراز داریم و برای آویزان کردن باقی لباسها، به اندازه کافی بلند است." آنها باقی لباسهای شاهدخت را روی این چوب سبز انداختند و شادمانه به داخل رفتند و مقداری چاپاتی خوردند.

با این کار، دیو سبز ناگهان حس کرد که چیز خیلی سنگینی روی بینی اش است. او ترسید و فوراً بینی اش را به اندازه اولیه بازگرداند و در نتیجه همه لباسهای درخشان نیز با آن به کنار دیو آمدند. او فکر کرد، "آه، آه، حتماً امروز روز خوش شانس است." او آن لباسها را پوشید و زیبا شد. او با افتخار به دور خودش که تنها بود، می چرخید. از قضا، دیو قرمز به آنجا رفت. او میخواست جنگ راه بیندازد تا پیشرفت کند. اما دیو سبز گفت، "اینجا را ببین! من یک سری لباسهای جدید و زیبا دارم و مقداری از آنها، نیمی از آنها را برای تو گذاشتم."

دیو قرمز نگاه تحقیرآمیزی به او کرد و گفت، "ببین، من این لباس های مسخره را نمی پوشم، فقط افراد احمقی مثل تو اینها را می پوشند." چون میخواست دعوا راه بیندازد، حرفهای بیخود میزد.

اما دیو سبز همیشه سبز بود. او خیلی آرام بود، برای همین سر به سر او نگذاشت. او گفت، "خب، خب، اشکالی ندارد. اگر آنها را نپوشی، ضرر نمی کنی. آنها را همانجا بگذار. اشکالی ندارد." دیو قرمز که دیگر نمی دانست چه کار کند، به خانه رفت.

او در واقع به دیو سبز، خیلی، خیلی حسادت میکرد و برای همین سعی کرد خودش هم مقداری لباس به دست آورد. او هم بینی اش را بسیار دراز کرد و به پایین فرستاد و صبر کرد تا لباسهایی روی آن آویزان شود. اما از قضا در آن لحظه، سامورایی ها، شمشیربازی تمرین میکردند و وقتی چنین چیز بلندی را در حال نزدیک شدن دیدند، به همدیگر گفتند، "این چیست؟"

دیگری گفت، "آه، حتماً این اختراع جدید دشمن است که سعی دارد با آن، به ما حمله کند. بیائید اول آن را از بین ببریم."

"آه، خب."

بعد "تق" (استاد صدای قطع کردن در می آوردند)، با شمشیر آن را قطع کردند. ناگهان دیو قرمز، درد شدیدی حس کرد و فوراً بینی اش را به حالت اولیه بازگرداند. بینی او خونریزی داشت و او همینطور گریه میکرد.

دیو سبز که صدای گریه او را شنید، به آنجا رفت و گفت، "چی شده؟ چی شده؟"

دیو قرمز خیلی شرمنده و عصبانی بود و نتوانست حقیقت را بگوید. او گفت، "من را تنها بگذار. مزاحم من نشو." دیو سبز گفت، "نه، من نمیخواهم مزاحم تو بشوم. سعی دارم به تو کمک کنم. بینی ات خونریزی دارد. اینجا را ببین. من داروی این درد را میدانم. دارو را روی آن میگذارم. به این شکل خونریزی فوراً متوقف میشود و بینی ات مثل قبل زیبا میشود. وگرنه، یک زخم بزرگ، یک سوراخ بزرگ در آنجا می ماند و تو خیلی زشت میشوی. من فقط میخواهم از تو مراقبت کنم."

بالاخره دیو قرمز تحت تأثیر قرار گرفت و گفت، "بسیار خب، بسیار خب." بعد با صدای بلند از ته دل گریه کرد و گفت، "آه، واقعاً درد دارد. لطفاً سریع، سریع به من کمک کن. فوراً آن را بهتر کن."

مسلماً از آن به بعد، آنها با هم آشتی کردند، چون او دیگر از جنگ خسته شده بود و دیگر به نظرش، جنگ خوب نبود. او درس صلح را یاد گرفت. از آن به بعد، آنها لباسهای زیبا پوشیدند و هر روز با هم نوشیدنی خوردند و دیگر جنگ نکردند.

تنها روشن ضمیری میتواند خود واقعی را بیدار کند

جهان ما درس عشق را یاد نگرفته و این یک موضوع ناراحت کننده است. حالا به جای کارهای همیشگی نظیر نوشتن مطلب در روزنامه ها، انتقاد از دولت به خاطر فلان چیزها، سرزنش فلان مدیر یا ایده دادن به ارتش، از آنجا که تا به حال هیچ کدام از اینها فایده نداشته اند، باید به جای همه اینها یا علاوه بر اینها، پیش از آنکه خیلی دیر شود، یک راهی پیدا کنیم. تنها راه نجات، به اصطلاح روشن ضمیری است. روشن-ضمیری فقط بازگرداندن اطلاعات مثبتی است که به شدت کم داریم. این اطلاعات، درست اینجا هستند. آنها موجودند، ولی از آنها استفاده نمی کنیم.

وقتی در این جهان متولد می شویم، همه باید به نیازهای فوری همچون سرما، گرسنگی، عفونت های محیطی و غیره رسیدگی کنیم. به همین خاطر واکنش فوری ما از زمان تولد یا کودکی این است که همه این امکانات رفاهی، همه این نیازهای فیزیکی برآورده شوند. به همین خاطر فرصت پیدا نمی کنیم تا اطلاعات مثبت لازم برای زنده ماندن، خردمند شدن و بهتر انجام وظیفه کردن در این جهان را به یاد آوریم.

میدانید علت این فراموشکاری چیست؟ میدانید چرا اینها را نداریم؟ میدانید چرا اینها را داریم اما از آن استفاده نمی کنیم؟ فقط به این خاطر که این جهان با تهدیدهای فیزیکی اش، فوراً و به شدت ما را تحت تأثیر قرار میدهد. پس واکنش فوری ما این میشود که از خود، از جسم خود حفاظت کنیم که این حفاظت، مواردی همچون تهیه غذا و نوشیدنی و پوشاک برای آن، ساخته خانه، خرید پتوهای بیشتر، خرید ماشین بزرگتر برای رفتن به اطراف، ساخت جاده بزرگتر برای فراهم شدن امکان رانندگی در آن و غیره را شامل میشود. همه این نیازهای فیزیکی که فوراً و از بدو تولد آغاز میشوند، ما را تحت تأثیر قرار میدهند و همه وقت ما را می گیرند. به همین خاطر، برای ما عادت شده که وقت خود را فقط با نیازهای فیزیکی پر کنیم و جنبه مثبت

وجودی مان را بیشتر و بیشتر فراموش کنیم. تنها راز، همین است. این به نظر شما معقول میرسد؟ (حضار: بله.)

حالا من به طور منطقی و به طور خلاصه، در مورد روشن ضمیری واقعی برای شما توضیح داده و به شما یادآوری کرده ام. در این باره رازی وجود ندارد، روشن ضمیری فقط جنبه مثبت وجودی ماست. ما هر دو جنبه را در درون داریم. ما تاکنون فقط از جنبه منفی استفاده کردیم، چون نیازهای این جهان منفی ما را مجبور میکنند تا برای زنده ماندن، همیشه به جنبه منفی تکیه کنیم. هر چقدر بیشتر چنین کنیم، بیشتر جنبه دیگر را فراموش میکنیم. همین. ولی نباید چنین کنیم.

بدون جنبه مثبت، ما حتی نمیتوانیم به خوبی به جنبه منفی رسیدگی کنیم. بدون راننده، هر چقدر هم که خوب از ماشین نگهداری کنید، ماشین حرکت نمیکند و مدام به اطراف می‌رود و مردم را میکشد. پس "راننده" باید بیدار شود. او را بیدار کنید و به او بگوئید که به درستی "ماشین" را براند. تمام روشن ضمیری، همین است.

جلسه پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی

متد کوان یین، به همه موجودات سود میرساند

سؤال: استاد، من متوجه شدم که یک متد به نام متد کانوینینت هم وجود دارد. آیا این هم مثل متد کوان یین است؟

استاد: نه دقیقاً، اما این هم طعمی از روشن ضمیری به شما ارائه میدهد و شما میتوانید بدون قوانین اکیدی همچون رژیم وگان کامل یا دو ساعت و نیم مدیتیشن روزانه و چیزهایی نظیر اینها، هر روز آن را تمرین کنید. شما میتوانید هر روز بیست دقیقه یا نیم ساعت مدیتیشن کنید و بسته به وضعیت و موقعیتی که دارید، هر جور که راحتید، رژیم وگان داشته باشید. به همین خاطر به آن متد کانوینینت یا متد راحت می‌گویند.

همچنین روشن ضمیر هم میشوید، اما این متد مثل یک وسیله کوچک است که با آن فقط میتوانید خود را رستگار کنید. متد کوان یین تا هفت و حتی نه نسل، تعداد زیادی از خویشاوندان و دوستان شما و حتی کسانی که نمی شناسید، نیاکان شما و غیره و نسل بعد، نسلهای بعد شما که هنوز متولد نشده اند را رستگار میکند. به خاطر ارتباط خونی، آنها نیز رستگار میشوند.

سؤال: استاد، وقتی من میزبان هستم و باید دوستانی را برای نهار یا شام دعوت کنم و آنها وگان نیستند، آیا با اینکه من تنها فرد وگان هستم، باید همه غذاها وگان باشند؟ استاد: نه، شما میتوانید آنچه مهمان ها میخواهند، سفارش دهید. ما روش زندگی مان را بر دیگران تحمیل نمی کنیم و جلو آزادی آنها را نمی گیریم. این انتخاب خودشان است. شما از آنها بپرسید. اگر میخواهند غذای وگان را امتحان کنند، اگر موافق هستند، اگر از این کار خوشحال میشوند، اشکالی ندارد. فقط به آنها بگوئید که گاهی این غذاها را امتحان کنند و ببینند خوششان می آید یا نه. اگر دوست ندارند، غذای وگان به آنها ندهید.

سؤال: استاد، لطفاً به ما بگوئید که چطور میتوان به اولین سطح از ملکوت الهی دست یافت یا برای آغاز، چه باید کرد؟

استاد: فقط اولین سطح؟ هدف شما خیلی پایین است. (خنده) چرا حداقل با من به سطح پنج نمی آئید؟ آنجا تقریباً خالی است، چون هیچکس به آنجا نمی رود، آنجا جالی خالی زیاد است. سنگاپور خیلی شلوغ است. ما برای تغییر به آنجا می رویم. در آنجا خیلی جا هست و چراغ راهنما و ترافیک در کار نیست.

برادران، اولین سطح چیزی نیست که بخواهید قصد رفتن به آنجا را داشته باشید. در آنجا فقط موجودات آسترالی زندگی میکنند و یک بهشت و یک جهنم کوچک دارد. در آنجا فقط قدرتهای جادویی، توانایی محدود درمانی، استعداد کم برای غیب بینی وجود دارد. فقط همین. شاید صدها یا هزاران سال در آنجا زندگی کنید، اما دوباره به

اینجا باز میگردید و بعد چه کسی میداند که در کجا باشید و چه بشوید. پس چرا به سطح اول برویم. سطح اول به اندازه این جهان، نا امن است. بله. قصد رفتن به آنجا را نکنید. سطح اول فقط اول راه، اول همه چیز است. از آنجا آغاز کردیم اما در آنجا متوقف نمی شویم.

سؤال: استاد، اولین فرمان، عدم کشتار است. اگر ماری داخل خانه شود، آیا باید برای حفاظت از خانواده ام، آن را بکشم؟

استاد: در سنگاپور که مار ندارید، برای من در دسر درست نکنید. (خنده و تشویق) شما حتی به اندازه کافی زمین ندارید تا مردم در آنها زندگی کنند. مار بیچاره کجا زندگی کند؟ اما در هر حال، لازم نیست او را بکشید. میتوانید یک کیسه پارچه ای بگذارید تا او شادمانه به درون آن بخزد. بعد او را بیرون، در یک جای دیگر، در میان بوته ها بگذارید و او شاد خواهد بود.

اگر لازم شد که او را بکشید، مسلماً میتوانید، اما بعد باید بهای آن را پرداخت کنید. شما میتوانید در این جهان هر کاری که خواستید، انجام دهید، فقط باید بهای آن را پردازید که این، نه به صورت پولی، بلکه به صورت کارمایی است.

شما او را می کشید و بعد احتمالاً یک جایی از بدن شما بریده میشود، سردرد شدید میگیرید یا ناگهان دست تان فلج میشود و از این چیزها. شاید این بازپرداخت، موقت باشد، شاید هم مدت زیادی طول بکشد. به این بستگی دارد که کارتان چقدر بزرگ بوده، چقدر از گنجینه فیزیکی پادشاه این جهان برداشته اید. هر چقدر بیشتر بردارید، بیشتر باید پرداخت کنید. هر چقدر کمتر بردارید، کمتر باید پرداخت کنید. به خاطر همین است که به شما رژیم وگان را توصیه میکنم، چون به این شکل بهای کمتری می پردازید.

با اینکه گیاهان هم جان دارند، اما مصرف آنها کارمای زیاد، بار زیادی برای شما ایجاد نمیکند. اینطور نیست که با مصرف گیاهان، بهایی نپردازید. منظورم از بها، دادن پول و

خرید نیست، منظورم بازپرداخت به پادشاه این جهان است. پادشاه این جهان، در سطحی پایین تر از خدای قادر مطلق قرار دارد. اگر نتوانید بدهی تان به پادشاه این جهان را بدهید، به نزد خدای قادر مطلق نمی روید. مشکل اینجاست.

استاد روشن ضمیر، کلید روشن ضمیری را در دست دارد

سؤال: استاد، میتوانید تشریف در متد کوان یین را توضیح دهید؟

استاد: تشریف یعنی "مراسم" نامرئی برای گشایش خرد. در این مراسم، هیچ گل، عود، سجده، مجسمه بودا، کلیسا، هیچ چیزی در کار نیست. فقط شما هستید و قدرت اصلی مثبت شما. وقتی تنها در آنجا می نشینید، من به روح شما میگویم که به کجا برود تا این اطلاعات مثبت و منفی را با هم به دست آورد. حالا شما جدا افتاده اید، چون همیشه برای بقاء، به جنبه منفی تکیه کرده اید. وقتی در آنجا تنها و آماده بنشینید و خواهان بازگشت باشید، من شما را باز میگردانم. اما هیچ حرکتی در کار نیست. این چیزها حالت انتزاعی دارند و توسط نیروی نامرئی، به صورت فوق العاده ای انجام می گیرند. هیچ کاری انجام نمی شود و این کار در واقع اقدام بدون عمل است. حتی لازم نیست که من آنجا باشم. حتی لازم نیست که نام شما، آدرس شما، سن شما، شغل شما را بدانم. لازم نیست شما را بشناسم، البته منظورم به صورت فیزیکی است. من به صورت درونی، شما را می شناسم.

به همین خاطر تشریف مثل این است که شما آنجا بنشینید و جنبه مثبت تان را پس بگیرید. اگر همیشه به جنبه منفی تکیه کنید، عدم تعادل ایجاد میشود. وقتی بازگردید، متعادل میشوید. همین. بعد می فهمید که روشن ضمیر شده اید، چون نور را دیدید و تعالیم بهشت را از طریق نواها دریافت کردید.

این نواها به زبان "سنگاپوری" یا به زبان چینی نیستند. اینها کلام بی کلام، صدای صامت هستند. اینها سبب میشوند که شما خردمندتر شوید و بیشتر و بیشتر درک کنید که با عظمت هستید، که ارباب خانه هستید. تشریف یعنی این. اما هیچ کلامی

نمی‌تواند آن را شرح دهد، چون در آن زمان، من با شما صحبت نمی‌کنم. شاید حتی آنجا نباشم، چون شما در آن موقع، با کل کائنات همراه هستید. به این شکل، خود را می‌شناسید. حالا درک آن سخت است. اگر درک نمی‌کنید، فقط بروید و تشریف بگیرید. بعد درک می‌کنید.

سؤال: استاد، بعد از روشن ضمیری باز هم بیمار می‌شویم؟

استاد: حتماً. ببینید، من سرما خورده‌ام، چون بعضی از دوستان آن را به من دادند. البته ضعیف هم بودم، چون به خاطر شاگردان بسیار و نیازهای این جهان، خیلی وقتها بیش از حد کار می‌کنم. پس مسلم است که بدن من هم مثل بدن شما و بدن شما هم مثل بدن اوست. اگر مقاومت بدن شما کم شود، اگر بیش از حد کار کنید، بیمار می‌شوید. اگر از ماشین تان بیش از حد کار بکشید، متوقف می‌شود. بدن هم همینطور است. ماشین خراب می‌شود، چه بنز باشد و چه کادیلاک. ماشین گاهی خراب می‌شود، اما این یک چیز طبیعی است.

چرا باید از بیماری اجتناب کنیم؟ بیماری چیز مهمی نیست. اگر من این روزها بیمار نبودم، نمی‌توانستم از دو روز در تخت ماندن، لذت ببرم. پس این یک امتیاز است. بد نیست. همچنین همه من را خیلی دوست بدارند. وای، وقتی بیمار هستم، آنها نگران می‌شوند. این هم لذتبخش است. اشکالی ندارد بیمار شویم. بودا بیمار شد، بله یا خیر؟ بله، بیماری موضوع چندان مهمی نیست.

سؤال: استاد، چرا این همه دین در این جهان وجود دارد؟

استاد: در واقع فقط یک دین هست، اما نامهای مختلف دارد. اگر من را باور ندارید، وقت بگذارید، همه ادیان را مطالعه کنید، آنها را مقایسه کنید و بعد متوجه منظور من می‌شوید. دلیل وجود این همه دین فقط این است که مردم، ادیان دیگر را مطالعه نمی‌کنند که این هم خوب است، اشکالی ندارد.

روی دین خودتان متمرکز باشید. اگر یک دین را بشناسید، کافی است، چون همه ادیان مشابه هستند و همه به مردم میگویند که کارهای خوب انجام دهند، کشتار نکنند، دزدی نکنند، خدا یا بودا را پرستند. هیچ مذهبی به مردم یاد نمیدهد که کارهای بد انجام دهند یا تا ابد اینجا بمانند، بخورند، بنوشند و همینجا بمیرند. همه ادیان به شما میگویند که "در اینجا شخص خوبی باشید و حالا که می توانید، بهشت را جستجو کنید." همه چیزهای دیگر فقط حرف و تشریفات اداری و شرح و تفصیل هستند. (تشویق)

سؤال: استاد شما در مورد این صحبت کردید که راه بازگشت به خانه را میدانید. "خانه" کجاست؟ بهشت و جهنم کجا هستند؟

استاد: اینجا. (استاد به چشم خردشان اشاره میکنند) همه چیز اینجا است. اما اگر ندانید، همه چیز همه جا هست. همه جا جهنم است، همه جا بهشت است. اگر بدانید، همه جا بهشت است، اگر ندانید، همه جا جهنم است. به همین سادگی. (تشویق)

سؤال: استاد، اگر من متد کوان بین را ممارست کنم، آیا میتوانم خویشاوندان مرحومم را بیابم و با آنها ارتباط برقرار کنم؟

استاد: خویشاوندان مرحوم؟ آه، بله. اما شاید دوست نداشته باشید به آنجا بروید. با بعضی از خویشاوندان تان، به سختی میتوانید ارتباط داشته باشید. اگر بخواهید به چنان جاهایی بروید، به یک استاد نیاز دارید. وگرنه به خطر می افتید. پس همیشه دیدن خویشاوندان مرحوم خوب نیست.

وقتی متد کوان بین را ممارست کنید، بعضی از خویشاوندان مرحوم شما از هر رنجی که دارند، فوراً رها می شوند. اگر آنها در بهشت باشند، به سطح بالاتری از بهشت میروند. اگر از مجازات خفیف رنج بکشند، فوراً، سریع میروند. اگر مجازات شان خیلی سنگین باشد، باید مذاکره کنیم. استاد باید مذاکره کند یا به جای آن شخص، رنج بکشد، اما خیلی طول نمیکشد که رها شوند. مثلاً اگر قرار بوده که آنها هزار سال رنج

بکشند، لازم نیست که استاد هم هزار سال رنج بکشد. شاید فقط چند ساعت، گاهی چند ثانیه، گاهی چند دقیقه، گاهی طولانی تر رنج بکشد، اما مثلاً به یک بیماری جدی یا نظیر این دچار نمیشود.

پس دیدن خویشاوندان مرحوم تان، همیشه ایده آل نیست. بهتر است که خویشاوندان در قید حیات خود را ببینید. آنها را دوست بدارید، به آنها خدمت کنید و قبل از اینکه بمیرند، آنها را تشویق کنند. (تشویق) اما میتوانید خویشاوندان مرحوم تان را ببینید. خیلی از رهروان ما خویشاوندان و دوستان مرحوم شان را می بینند که می آیند و از آنها تشکر میکنند که به خاطر آنها، رستگار شده اند. این موضوع مهم نیست، مهم نیست.

سؤال: استاد، یکی از فرامین پنجگانه این است که از خیانت جنسی پرهیز کنیم. این برای مجردها چطور اعمال میشود؟

استاد: آه! منظور ما این است که شما باید نسبت به همدیگر وفادار باشید. اما در مورد بعضی از گروه های مذهبی دیگر که شاید به خاطر سنت شان، همسرهای زیادی دارند، اگر قبل از تشریف، این همسران را دارند، به این معنا نیست که باید جدا شوند و فقط یکی را نگه دارند. ولی ما در حالت کلی به مردم میگوئیم که از داشتن پیوندهای بسیار اجتناب کنند، چون به نظر من وقتی یک همسر دارید، به اندازه کافی رنج میکشید، آه، من را ببخشید. (خنده) لطفاً من را نگشاید.

منظورم این است که در روابط عاطفی، تحمل رنج خیانت برای زن یا شوهر خیلی سخت است و شما نمی خواهید چنین رنجی را برای دیگران ایجاد کنید، چه برسد به دوستان محبوب تان یا مادر یا پدر فرزندان تان.

به همین خاطر میگوئیم که اگر ازدواج کردید، یک رابطه دیگر نداشته باشید. اما اگر از قبل از تشریف، در رابطه ای بوده اید، آن را همانطور نگه دارید. بهتر است این دو نفر همدیگر را شناسند تا رنج کمتر شود. هر چقدر رنج کمتر شود، بهتر است، چون بر

شما هم تأثیر میگذارید. شما دچار عذاب وجدان میشوید و احساس گناه به شما دست میدهد.

بعد چطور میتوانید با آرامش مدیتیشن کنید؟ وقتی مدیتیشن می کنید، میخواهید در مورد خدا فکر کنید. اما همسر دوم یا سوم، همه فکرتان را مشغول میکنند. اینکه دیشب چطور میخواست به خاطر دیر رفتن به خانه یا کارهای دیگر یا خرید لباس بهتر برای همسر دوم، شما را کتک بزند. وای! مشکلات زیادی ایجاد میشود. شما آزرده میشوید. دلیلش این است. به این کار، خیانت جنسی میگویند.

در مورد کسانی که هنوز ازدواج نکرده اند، مسلماً در این دوره نمیتوانم به آنها بگویم که کاری نکنید. سعی کنید نسبت به همدیگر وفادار باشید. این کار از نظر عاطفی، از نظر اخلاقی، از نظر اعتماد متقابل بین دو طرف و بویژه امروزه، برای سلامتی شما خوب است. شما بیشتر از من روزنامه ها را میخوانید. حروف آن خیلی بزرگ چاپ میشوند. باید بیشتر بگویم؟ هر روز، افراد بیشتری و بیشتری از بیماری ایدز می میرند، پس مراقب خودتان باشید.

سؤال: استاد، آیا برای دنبال کردن ممارست معنوی، باید یک محیط آرام داشته باشیم؟

استاد: در ابتدا، بله، اما بعد، نه. بعد، گاهی نیاز داریم. به همین خاطر گاهی اعتکاف یک هفته ای، دو هفته ای یا سه، چهار روزه برگزار میکنیم. هر سال، در یک زمان متفاوت، تا مردم بتوانند از یک محیط آرام، ساکت که فقط در آن مدیتیشن ممارست میشود، بهره مند شوند. وگرنه، شما باید به درون جامعه بروید و نور و برکات را برای برادران و خواهران مان ببرید. نمیتوانید همیشه در کوه ها پنهان شوید و یک استاد روشن ضمیر خودخواه باشید. (خنده)

سؤال: استاد، آیا رؤیاها در مورد رویدادهای آینده، به حقیقت می پیوندند؟ آیا میتوانیم آینده را تغییر دهیم؟

استاد: بله، گاهی اگر به اندازه کافی قوی باشیم، می توانیم. اگر میخواهید به قدر کافی قوی شوید، مدیتیشن کنید، قدرت مطلق خود را بیرون بکشید، بعد میتوانید هر چیزی را تغییر دهید. وگرنه، آینده، شما را تغییر میدهد.

راهی برای کاهش میل جنسی

سؤال: استاد، آیا میشود من را راهنمایی کنید که چطور میل جنسی بسیار زیادم را کنترل کنم؟ من به لطف الهی نیاز دارم.

استاد: من در این زمینه تجربه ندارم. راه حل های زیادی وجود دارد. اکثر مردم وقتی خیلی گوشت میخورند، مشروب می نوشند و از این کارها انجام میدهند، میل شان بیشتر برانگیخته میشود. ما به اندازه کافی امیال به اصطلاح حیوانی در درون مان داریم، برای همین خیلی از کارهای ما مثل حیوانات است. این را نمی توانیم کنترل کنیم.

ما به خاطر زمانی که در قلمرو حیوانات زندگی کردیم، بخشی از ویژگی های حیوانی را در جسم مان به ارث برده ایم. پس حالا اگر بخواهیم اینها را کنترل کنیم، باید مصرف مواد سکر آور، غذاهای هیجان آور و چیزهایی نظیر اینها را کاهش دهیم. بعضی غذاها، میل جنسی را افزایش میدهند. مردم به دنبال این چیزها هستند. بعضی از مردم اینطوری هستند.

پادشاهان قدیم همیشه غذاهای خاص میخوردند، چون آنها همسران بسیار داشتند. برای کنترل میل جنسی، غذاهای زیادی وجود دارد. اولین مرحله رژیم وگان کامل، بدون تخم مرغ، بدون ماهی و غیره، بدون الکل، بدون مواد سکر آور است. خیلی از چیزهایی که ما مردم عادی، پول زیادی برای آنها می پردازیم، اغلب سم هستند. من همیشه تعجب میکنم که چرا مردم این همه پول خرج میکنند تا خود را مسموم کنند. در هر حال، این انتخاب شخصی و اختیار خودشان است.

پس اگر از من می پرسید که چطور میتوان انرژی جنسی را کم کرد، چیزهای زیادی برای این کار هست. به رژیم و گان روی آورید. ساده بخورید و روغن، ادویه های مهیج و چیزهایی نظیر اینها را زیاد نخورید. آب خنک زیاد بنوشید. شامپاین نخورید، شامپاین بدترین چیز است، آن را فقط برای روزهای ازدواج تان بگذارید. میدانید! من نمیدانم. در این باره شنیده ام. آنها اینطور میگویند.

ساده ترین کار این است که خود را مشغول انجام یک کار هدفمند، کمک به دیگران کنید، بعد مشکلات خود را فراموش میکنید. من نمیدانم که شما چطور وقت دارید که حتی به این موضوع فکر کنید. اگر شما هم مثل من تمام شب را بیدار بودید و مطالعه میکردید، فکر میکنم که میل جنسی تان راهش را میگرفت و میرفت، (خنده و تشویق) چون میل جنسی از کار می ترسد.

یک کاری انجام دهید. در این جهان رنج بسیار وجود دارد، در وقت آزادتان، یک کار داوطلبانه انجام دهید. رنج موجودات دیگر را حس کنید. خود را در از خود گذشتگی و شادی، شادی محض خدمت به همه آنها غرق کنید. شادی، شادی شریف را برای دیگران به ارمغان بیاورید. این سبب میشود که خودتان نیز از شادی شریف بهره مند شوید.

شما اطلاعات بد و شاید هرزه، زیاد خوانده اید. حالا دیگر از این چیزها نخوانید. به کتابهای مقدس روی آورید. انجیل، سوترهای بودایی، قرآن، هر مطلبی که در مورد زندگی مقدس دارید، کتابهای هندو، هر چیزی که میخواهید، بخوانید، تمرینات یوگا انجام دهید، تعالیم قدیسان مقدس را بخوانید، چیزهای زیادی برای خواندن هست.

سؤال: استاد، اگر متد کوان یین میتواند به من کمک کند تا تناسخ پیدا نکنم، کارمای زندگی های گذشته ام چطور میشود؟

استاد: آه، من آنها را می سوزانم. آنها را در سطل زباله می اندازم، آتش می زنم و تمام. میدانید کارما از کجا می آید؟ مسلماً از عمل و عکس العمل های شما، اما از کجا می-

آید؟ کارما در ناخودآگاه شما ذخیره میشود. یک دکمه وجود دارد که من آن را فشار میدهم و کارما از بین می رود. مثل کامپیوتر یا ضبط صوت که میتوانید دکمه اجرا، ضبط یا پاک را فشار دهید. من فقط شیوه کار را میدانم.

سؤال: استاد، معمولاً چقدر طول میکشد تا روشن ضمیر شویم؟ میشود بدانم که این به چه چیزهایی ربط دارد؟

استاد: آه، به خیلی چیزها ربط دارد. اول، به متد مدیتیشن درست ربط دارد. به استاد شما ربط دارد که آیا قادر است شما را به سوی روشن ضمیری هدایت کند یا خیر. مهم نیست که یک استاد، چقدر در مورد روشن ضمیری حرف بزند، اگر او یک استاد خوب باشد، میتواند فوراً شما را روشن ضمیر کند. اگر استاد خوب نداشته باشید، نمیدانم چقدر طول میکشد، زندگی های خیلی، خیلی زیاد.

روشن ضمیری به صداقت شما هم ربط دارد، به اینکه آن را بخواهید یا نه. اگر آن را بخواهید، فوراً آن را به دست می آورید. اگر آن را نخواهید، هر چقدر توبه کنید، هر چقدر بنشینید، آنقدر که باسن تان از جا در بیاید (خنده) باز هم چیزی عایدتان نمیشود.

تشریف، انتقال درونی دارماست

سؤال: استاد، آیا در سنگاپور کسی هست که در مراحل اولیه متد کوان یین، ما را راهنمایی کند؟

استاد: بله، من چند راهب و راهبه در اینجا میگذارم که اینها در واقع مستجرهای متد کوان یین هستند، ولی مثل راهب ها به نظر نمیرسند. آنها مثل من به نظر میرسند. آنها مثل شما به نظر میرسند. من بعضی از آنها که برای مدت طولانی ممارست کرده- اند، که مراحل اولیه ممارست را میدانند را برای شما در اینجا میگذارم. بعلاوه شما همیشه میتوانید برای من نامه بنویسید. امروزه دستگاه فاکس وجود دارد. نگران

نباشید. ارتباط درونی هم همیشه هست، به صورت صد در صد و دائمی. این بهترین راهنمایی است.

بعد دیگر لازم نیست به چیزهای بیرونی تکیه کنید، چون پاسخ ها را سریع از درون دریافت میکنید و متوجه میشوید. استاد میداند که شما کجا هستید، چه کار میکنید و چه خطراتی شما را تهدید میکند یا به چه تمرینی نیاز دارید. اینها درونی است، تعلیم به صورت درونی است نه به صورت گفتاری.

گفتار فقط یک چیز معمولی است، مثل وقتی که با هم حرف می زنیم و تفریح میکنیم. مثلاً یک سری داستانهای قدیمی تعریف میشوند تا شما به ممارست، تشویق شوید. اما دستورات شفاهی و گفتاری، هرگز تعلیم کامل نیستند. تعلیم کامل را فقط میتوان در درون بیابید و این به صورت فردی، بین استاد و شاگرد است، چون هر کسی درون متفاوتی دارد. حتی اگر شما در کنار همدیگر بنشینید، نمیدانید که سطح کناری تان چیست و استاد از درون، چه چیزی را به او انتقال داده است. همه با هم فرق دارند. به سطح هر فرد بستگی دارد.

سؤال: استاد، اگر ما به خدا یا عیسی دعا کنیم، میتوانیم در معبد، بودیساتوا کوان یین را بپرستیم؟

استاد: چرا که نه؟ به نظر من، هر چقدر بیشتر، بهتر. ما اینطور فکر میکنیم. تا زمانی که خوشحالید، هر کاری میخواهید، انجام دهید. اگر اینها شما را روشن ضمیر میکنند، هر چقدر بیشتر، بهتر. اگر نه، باید به دنبال متد کوان یین باشید. ستایش واقعی وقتی است که خدا، عیسی، کوان یین را به صورت رو در رو ببینید و در مقابل خودشان، آنها را ستایش کنید.

اینطوری نسبت به وقتی که در مقابل مجسمه چوبی بودا تعظیم کنید، حس تان خیلی فرق میکند. وقتی به مجسمه چوبی تعظیم کنید، او هیچ چیز به شما نمیگوید او نمیتواند به سؤالات شما پاسخ دهد. اما وقتی در زمان مدیتیشن یا وقتی خواب

هستید و به بهشت میروید، به بودای واقعی درون تعظیم کنید، در آن موقع، ستایش واقعی را انجام داده اید و حس تان کاملاً فرق خواهد کرد. شما حس میکنید که از این جهان نیستید. حس میکنید که بودا هستید. ستایش واقعی یعنی همین. هر کسی که میخواهد را ستایش کنید، اما اول از دیدن او مطمئن شوید. (تشویق)

سؤال: استاد، آیا مدیتیشن سبب میشود که توسط شیطان تسخیر شویم؟

استاد: بستگی دارد. اگر به طور تصادفی و بدون استاد مدیتیشن کنید، اگر راه نادرستی برای مدیتیشن انتخاب کنید یا عمداً مدیتیشن کنید اما فرامین را رعایت نکنید - غذای نامناسب بخورید یا به دیگران آسیب بزنید - اثرات متقابل آن بر شما تأثیر میگذارد. در چنین وقتی است که شما به اصطلاح شیطان را به درون خود فرا می خوانید تا شما را نابود کند و به دردسر بیندازد. شیطان فقط جنبه منفی طبیعت است. وقتی نخواهیم تکیه کنیم، ثابت نمی ایستیم و همینطور ادامه می دهیم، بعد دوباره به سمت منفی کشید می شویم. در آن موقع، این نیرو قویتر و سرسخت تر است و چون دفعه پیش شما را از دست داده، این بار محکم تر به شما چنگ می زند و رهایی از آن برای شما سخت میشود.

به همین خاطر است که من فقط نمیخواهم تعداد زیادی به اصطلاح شاگرد بگیرم تا مشهور شوم و رهروانم زیاد شوند. شما باید فرامین را رعایت کنید. باید رژیم و گان داشته باشید. وقتی مدیتیشن می کنید، باید خود را پاک کنید تا به اثرات جانبی و مشکلات دچار نشوید. مسئولیت همه چیزهایی که برای شما اتفاق می افتد، با من است. اگر شما فرامین را رعایت کنید و از دستورات پیروی کنید، هیچ چیز نمیتواند برای شما اتفاق بیافتد. اما اگر نکنید، حتی خدا نمیتواند به شما کمک کند.

سؤال: استاد، من یک گناهکارم، آیا میتوانم رستگار شوم؟

استاد: آه، چه کسی گناهکار نیست، لطفاً هر کس نیست، دستش را بلند کند. (خنده و تشویق) گناهکاران، لطفاً دست هایشان را بلند کنند. من هم هستم. نگران نباشید.

هیچکس گناهکار نیست. ما فقط نادان هستیم. شیوه قدیسان را به ما یاد نداده اند. به ما فقط یاد داده اند که چطور در این جهان زنده بمانیم: چطور بخوریم، چطور لباس بپوشیم، چطور از این وسیله فیزیکی مراقبت کنیم. تاکنون فقط همین چیزها را به ما یاد داده اند. همه آموزشها هم به همین جا ختم میشوند، تا شما شغل خوبی داشته باشید. شیوه خردمندانه، شیوه مقدس را به ما یاد نداده اند. پس حالا وقتش رسیده است. مشکلی نیست. ما کارهایی انجام دادیم که نمی دانستیم.

چطور میتوانیم گناهکار باشیم؟ اگر به بچه ای آموزش نداده باشند و او اشتباه کند، چطور میتوانیم او را سرزنش کنیم؟ خدا را سرزنش کنید. ها! او زود برای شما استاد نفرستاد، اشتباه از اوست. (خنده و تشویق)

سؤال: استاد، من می‌خواهم زندگیم را به دیگران اهداء کنم. پیشنهاد شما چیست؟

استاد: بله، حتماً. اگر مردم شما را بپذیرند، (خنده) ما میتوانیم در زمانی که زنده هستیم، خدمات مان را اهداء کنیم. خب، هر کسی به نوعی زندگیش را اهداء میکند. مردم برای جامعه کار میکنند، برای خانواده شان کار میکنند، این هم یک نوع اهداء است. بعضی ها بیشتر اهداء میکنند. آنها برای گروه های بیشتری کار میکنند، داوطلبانه یا بدون اینکه مزد زیاد بگیرند، به افراد بیشتری خدمت میکنند. شاید منظور شما این است.

هر چه می خواهید و هر چه که میتوانید، انجام دهید. در این جهان، کارهای زیادی برای انجام دادن هست و هرگز افراد کافی برای انجام دادن آنها وجود ندارد.

احیاء ویژگی های بهشتی مان

سؤال: استاد، اگر از زندگی در این جهان، خیلی لذت ببریم، چرا باید اینقدر زیاد تلاش کنیم تا به بهشت برویم؟

استاد: آه، پس لطفاً تلاش نکنید. چه کسی به شما گفت که زیاد تلاش کنید؟ فقط کسانی که میخواهند بروند، باید بروند. اگر شما اینقدر از این جهان لذت می برید، برایتان خوب است، خوش باشید. امیدوارم که این خوشی طولانی باشد (خنده) چون هرگز نمیتوان دانست که فردا چه اتفاقی می افتد. مشکل اینجاست. اگر بتوانیم همیشه در این جهان شاد باشیم، اگر من بتوانم مَهْری بزنم که ضمانت کند شما هرگز در این جهان رنج نمی کشید و در همه عمر و در زندگی بعد و بعدتر لذت می برید، لطفاً به بهشت فکر نکنید. اما هیچکس نمیتواند چنین چیزی را تضمین کند. خودتان این را می بینید. همه سلسله های باشکوه، همه شاهان و ملکه ها، حالا کجا هستند؟ آنها بیشتر از شما لذت بردند، بیشتر از چیزی که حتی بتوانید تصور کنید. آنها حالا کجا هستند؟ حالا چه کار میکنند؟ لذت های آنها چه شدند؟ شما پاسخ ها را میدانید.

سؤال: استاد، شما میگوئید که همه ما فرزندان خدا هستیم و فقط یک خدا وجود دارد. پس چرا رنگها و نژادهای مختلف داریم؟ همه برابر نیستند، درست مثل من و شما. استاد: به گلهای نگاه کنید. آیا میخواهید که فقط صورتی باشند، تک رنگ باشند و تمام؟ آیا به این زیبایی می گوئید؟ صورتی، فقط یک رنگ، فقط همین. ما رنگهای زیادی داریم و همین است که مفرح است. شما این تنوع را دوست دارید. برای همین انتخاب کردید که با فلان رنگ به دنیا بیائید. اما حالا متوجه نمی شوید. روشن ضمیر شوید و بعد دلایل را متوجه می شوید.

اما شما هم درست می گوئید. سؤال شما هم درست است، چون در ابعاد بالاتر، تفاوتی در کار نیست، نه بین مرد و زن، نه از نظر رنگ. در آنجا فقط آگاهی محض است، خرد محض است که حتی چنین شکل مرئی ندارد.

سؤال: استاد، وقتی نگران هستیم و باید برای کسب درآمد، کار کنیم، چطور میتوانیم به صورت آنی روشن ضمیر شویم و به رستگاری ابدی برسیم؟

استاد: (استاد با سرپرست مراسم صحبت میکنند) شما میدانید. شما به او بگوئید.

سرپرست مراسم: روزانه دو ساعت و نیم مدیتیشن کنید.

استاد: او هنوز نمیداند. او را نترسانید. روشن ضمیری، شگفت انگیزترین چیزی است که تاکنون در زندگی شما اتفاق افتاده است. روشن ضمیری، باری که باید هر روز حمل کنید را سبک میکند. موانع را از سر راه شما بر میدارد. وقتی افسرده و بیمار هستید، شما را به دوش میکشد. وقتی به دردمند می افتید یا در خطر هستید، به شما برکت میدهد و شما فکر می کنید که همیشه در عشق مادر هستید، پس نگران نباشید. این نگرانی ای که حالا دارید، فقط به این خاطر است که روشن ضمیر نیستید، برعکس این موضوع صادق نیست. پس اگر میخواهید از شر این رنج خلاص شوید، روشن ضمیر شوید.

سؤال: استاد، چرا در این جهان، افراد خوب اینقدر رنج می کشند؟

استاد: از کجا میدانید که خوب هستند؟ شخصاً آنها را می شناسید؟ گاهی شما نمیدانید. ما فقط در سطح درک مان، خوب و بد را می شناسیم. سابقه زندگی های آنها، سابقه این زندگی آنها، بسیار طولانی است. آنها گاهی خوب و گاهی بد بودند. هرگز نمی توانید به اندازه کافی بررسی کنید. هر چیزی که اتفاق می افتد، دلیلی دارد. نگران نباشید.

سؤال: استاد، آیا در این باره که ثروت بعضی ها از بقیه کمتر است، توضیحی وجود دارد؟

استاد: به خاطر کارماست. بعضی ها کارهای خوب انجام میدهند، خیلی به مردم خیرات می دهند. بعد وقتی دوباره زاده میشوند، ثروتمند و خوشبخت هستند. اگر کسی هرگز به افراد دردمند و نیازمند، چیزی ندهد، وقتی دوباره زاده میشود، احتمالاً ثروت زیادی ندارد.

سؤال: شما انسان هستید یا پری؟ (خنده)

استاد: شما چی فکر میکنید؟ من کی هستم؟ آنها که فکر میکنند من انسان هستم، دستهایشان را بالا ببرند. آنها که فکر میکنند من پری هستم، دستهایشان را بالا ببرند. هیچکس. بله، هر دو درست است. هر دو، نمره "آ" می گیرید! خب! ما هر دو هستیم. ما هم انسان هستیم، هم خدا. موضوع فقط این است که اکثر مردم، اغلب فقط جنبه انسانی خود را تشخیص میدهند. آنها خود را فقط با عملکردهای فیزیکی میشناسند و جنبه الهی ذات شان را فراموش میکنند. همین.

من و شما برابر هستیم. ما هر دو پری و انسان هستیم. همین. آیا راضی شدید؟ (تشویق) اما تنها تفاوت بین شما و من این است که من میدانم و شاید شما نمیدانید یا از وجود ذات پری مانند خود، مطمئن نیستید. تنها تفاوت در این است.

سؤال: استاد، آیا کسانی که افسردگی ذهنی دارند، میتوانند مدیتیشن کنند؟
استاد: اگر آنچه امروز گفتم را متوجه میشوند، اگر تعالیم را درک میکنند، اگر قادر به درک کردن هستند، پس میتوانند مدیتیشن کنند، چون گاهی مزاحمت های فکری، از افسردگی، فشار زیاد جامعه، تلاش برای اجتناب از مشکلات یا سعی برای فرار از بارهای جامعه ناشی میشوند. این دقیقاً یک بیماری نیست، برای همین موقتی است و مسلماً این افراد میتوانند از طریق مدیتیشن، دوباره و سریعتر بلند شوند.



موجودات کامل بهشتی

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۱۱ سپتامبر، ۱۹۹۴

تایلند

همه ما، موجودات با عظمتی از بهشت هستیم. همه انسانهایی که در این جهان متولد میشوند، موجودات عظیم بهشتی و شجاع ترین ها هستند. اگر با عظمت نبودیم، شجاع نبودیم و آنقدر دل و جرأت نداشتیم که به پایین و به این جهان بیائیم. ما هرگز نمی آمدیم، هرگز جرأت نمی کردیم.

به همین خاطر اگر یکی از ما کار خوبی برای بشریت انجام دهد، همه موجودات بهشتی خوشحال میشوند، او را ستایش میکنند و احترام خیلی زیادی برای او قائل میشوند. هر چقدر بیشتر بتوانیم چنین کنیم، در بهشت احترام بیشتری کسب میکنیم. با اینکه گاهی با انجام کار نیک برای بشریت، به دردسر می افتیم و احتمالاً از طرف انسانهای دیگر مورد اذیت و آزار قرار می گیریم و با موانع دیگر در این جهان روبرو میشویم، اما اینها موقتی هستند. در واقع کائنات، از هر کار نیک و محبت مهرآمیزی که بتوانیم نسبت به موجودات دیگر انجام دهیم، خوشحال میشود و اگر به ما تجهیزات کافی، فرصت کافی داده شود تا نسبت به انسانها کار نیک انجام دهیم و ما چنین نکنیم، واقعاً باید بسیار متأسف شویم.

قبل از آمدن به اینجا، می خواستیم با آرمان متعالی، با بهترین قصد، با قلب خوب و عزم راسخ به اینجا بیائیم تا حتی با کمک به مردم این جهان، از نظر معنوی به

خودمان کمک کنیم و خود را تعالی بخشیم. اما اکثر ما پس از آمدن به اینجا، فراموش میکنیم و ترجیح میدهیم بخوابیم، بخوریم و در اطراف بازی کنیم. ما ترجیح میدهیم به علایق خودمان رسیدگی کنیم و گاهی فراموش میکنیم که قبل از آمدن به اینجا، هدفمان چی بوده و چرا به اینجا آمدهیم. این فراموشی هم خوب است، این خوب است. اینطوری به خاطر اینکه میخوایم به بهشت بازگردیم، خیلی افسوس نمی خوریم، چون بهشت از اینجا بهتر است.

اگر مدیتیشن کنیم، روح ما به طور ناخودآگاه به یاد می آورد. بعد لازم نیست به خاطر اینکه در این محیط بسیار محدود و بسیار غمگین زندگی میکنیم، این همه رنج را احساس کنیم. ما بیشتر آرام می گیریم، نه اینکه به جهان وابسته شویم، بلکه در جهان آرام میگیریم. ما میدانیم که باید مأموریت مان را به پایان برسانیم. چه این را درک کنیم و چه نکنیم، از درون درک میکنیم، روح درک میکند که باید مأموریت-مان در زمین را به اتمام برسانیم و بعد خیلی زود به "خانه" بازگردیم.

میخواهم ماجرای یک زن را برایتان تعریف کنم. این زن فوت کرد و به بهشت رفت، ولی دوباره به این جهان بازگشت. در این فاصله، تعداد زیادی مکان بهشتی، خرد کائنات، هدف از خلقت و موجودات با عظمتی همچون عیسی یا شاید تعدادی از نمایندگان خداوند، به او نشان داده شد. او فکر کرد که آن فرد عیسی است، چون هیچکس نمیداند که عیسی چه شکلی بوده است. چون آن موجود، عشق و نور فراوان در اطراف خود داشت، آن زن فکر کرد که او عیسی مسیح است.

بعد از اینکه او همه این چیزها را دید، مسلماً حس کرد که در "خانه" است. او شادی و عشق فراوان حس کرد و هرگز نخواست دوباره به این جهان بازگردد. موجودات بهشتی به او گفتند که هنوز وقتش تمام نشده و باید بازگردد. او گفت که چنین چیزی را نمیخواهد، اما بعد موجودات بهشتی مأموریت این زن، آنچه که بعد باید در جهان و برای کمک انجام دهد را به او نشان دادند. بعد او با بازگشت موافقت کرد. موجودات بهشتی به این زن گفتند که بعد از دیدن مأموریت اش، حافظه اش را پاک

میکنند تا وقتی به این زندگی فیزیکی باز میگردد، در مورد آنچه باید انجام دهد، چیزی به یاد نیاورد. او واقعاً فراموش کرد.

وقتی او به اینجا بازگشت و جسم زشتش را دید که در آنجا دراز کشیده، گفت، "اوه، من نمیخواهم وارد این جسم شوم." (استاد و همه می خندند) وقتی وارد جسم شد، احساس کرد که به جای خیلی تنگ، محدود و محصورى وارد شده است. او خیلی احساس فلاکت کرد و گریه کرد. مدت خیلی، خیلی زیادى، ماه های بسیار طول کشید تا دوباره به جسمش عادت کرد. بعد صحبت های آن موجودات در مورد مأموریت در زمین را به یاد آورد، اما در مورد آن مأموریت هیچ چیز در خاطرش نبود. بعد از اینکه مدت خیلی زیادى فکر کرد، به این نتیجه رسید که این به یاد نیاوردن، خوب است. خداوند میدانند که اگر او به یاد آورد، سعی میکند آن را خیلی سریع انجام دهد تا تمام شود و به بهشت بازگردد. بله و به این شکل مأموریت اش را به طور کامل انجام نمیداد. فقط سعی میکرد آن را تمام کند و برایش مهم نبود به چه شیوه ای آن را انجام دهد، چون میخواست آزاد شود.

اکثر ما نیز "پوشش" داریم. خداوند اجازه نمیدهد که بدانیم. البته بعد از مدیتیشن، بعد از تشریف فقط کمی به ما نشان داده میشود تا حداقل کمی تسلی یابیم و به کارمان در این جهان ادامه دهیم، نه اینکه در مورد ویژگی های بهشتی مان، خیلی مغرور شویم.

همچنین اکثر اوقات، وقتی مدیتیشن میکنید، روح تان از جسم تان خارج میشود، اما شما متوجه این رفت و آمد نمی شوید، چون قدرت استاد سعی میکند که این کار، "روان" انجام گیرد. قدرت استاد، انتقال بین جهان فیزیکی و جهان معنوی را روان میکند تا شما بعد از این همه آزادی و گردش در کل کائنات به خواست خود، از بازگشت اجباری به این "جعبه های" کوچک احساس بدی پیدا نکنید.

اما اکثر مردم وقتی می میرند یا وقتی تقریباً می میرند و دوباره باز میگردند، بین جهان معنوی و جهان فیزیکی، تفاوت بسیار زیادى را حس میکنند. به همین خاطر

خیلی رنج میکشند. آنها مثل آن زنی که به این جهان بازگشت و ماه های بسیار از افسردگی در رنج بود، رنج می کشند.

به همین خاطر خیلی اوقات، در حین مدیتیشن، از جسم بیرون رفتیم، اما گاهی حس ما طوری بود که انگار این را نمی دانستیم. وقتی بازگشتیم، آه، یک چیزی را حس کردیم. گاهی حس کردیم از یک جایی بازگشتیم، اما انتقال، آنقدر محسوس نبود و زیاد در زندگی روزمره مان اختلال ایجاد نکرد. وگرنه اگر هر روز اینقدر تفاوت را حس کنیم، گاهی نمیتوانیم تحمل کنیم. اگر به یاد آوریم که در بهشت، چقدر زیبا، چقدر آرام و چقدر محبوب بودیم، هرگز نمی خواهیم یک ثانیه دیگر یا یک میلیونیوم ثانیه دیگر، در این جهان بمانیم.

خیلی از موجودات بهشتی، هرگز نمی خواهند به اینجا بیایند. آنها شهامت ندارند. مثلاً اگر شما در یک جای زیبا و بسیار تمیز و خوب مثل اینجا باشید، بعد از روی اجبار، به یک جای کثیف که مردم فاضلاب، زباله و چیزهایی نظیر اینها را در آنجا خالی میکنند، بروید و هر روز خود را در آنجا زندانی کنید، آیا خوشستان می آید؟ آیا میتوانستید هر روز یک جای کوچک، یک فضای کوچک و محصور، با مقدار زیادی کثافت و زباله را تحمل کنید؟ این چیزی است که برای یک موجود معنوی که از بهشت به پایین می آید و در این جسم زندانی میشود، اتفاق می افتد.

بعضی ها می آیند، چون میخواهند این سیاره را ارتقاء دهند و به مکانی زیباتر تبدیل نمایند. بله، چون یادتان هست که وقتی داستان این سیاره را خواندید، این سیاره قبلاً این شکلی نبود. اینجا یک جنگل بزرگ و انبوه بود که هیچکس در آن زندگی نمیکرد. اینجا راحت و زیبا نبود.

چون این سیاره با طرح بهشتی کل هستی مرتبط است، باید با همدیگر کار کنیم. چون ما نیز موجودات بهشتی ای هستیم که با موجودات بهشتی دیگر مرتبط هستیم، هر کاری که در اینجا انجام دهیم، بر آنها نیز تأثیر میگذارد. اگر روحی خیلی سطح بالا باشد، تحت تأثیر قرار نمی گیرد، اما اگر پایین تر باشد، کمی تحت تأثیر قرار

میگیرد. به همین خاطر اگر کار نیک انجام دهیم، آه، آنها خیلی شاد و خوشحال میشوند. اگر کاری کنیم که به جهان آسیب برسد و بر کائنات تأثیر بگذارد، آنها خیلی نگران و همچنین خیلی آشفته میشوند.

به همین خاطر همه ما، به اصطلاح "فرشتگان نگهبان" داریم که قرار بوده به ما کمک کنند تا در این جهان، مأموریت مان را به انجام برسانیم. بسته به کاری که انجام میدهیم، تعداد این فرشته ها فرق میکند و فرشته های قویتر یا فرشته های معمولی و غیره به ما کمک میکنند.

هندی ها سنتی دارند که بر اساس آن به هر کسی که ملاقات میکنند، احترام میگذارند. شاید به این خاطر که در داستان های اسطوره ای شان، به آنها گفته شده که همه انسانها در اینجا، معنوی، عالی و موجودات خردمند بهشتی می باشند. گاهی وقتی مدیتیشن میکنیم، ما نیز میتوانیم این را ببینیم. اما گاهی "پوشش" داریم و به همین خاطر هم زیاد فکر نمی کنیم و زیاد دلتنگ خانه نمی شویم. بعضیها میتوانند در حین مدیتیشن، از "خانه" شان دیدن کنند و حداقل یک نگاهی بیندازند و دوباره برای کار کردن، به اینجا بازگردند. افراد دیگر فراموش میکنند، آنها دلتنگ "خانه" نمیشوند. آنها فقط میخواهند همیشه اینجا بمانند. خداوند به آنها به اندازه کافی پول، ابزار برای کار در این جهان داده، اما آنها از پول و این ابزارها برای لذت بردن استفاده میکنند. آنها فراموش میکنند. این افراد را خیلی سخت میتوان رستگار کرد.

به همین خاطر از دوران باستان، همیشه استادان و دوستان معنوی وجود داشته اند. آنها نیز از خود گذشتگی میکنند، آنها به اینجا می آیند و مردم جهان را بیدار میکنند، اما این سخت است. مردم به محض آمدن به اینجا، همه چیز بهشت را از یاد می برند. گاهی استاد برای این برادران و خواهران، خیلی غمگین میشود. گاهی استاد می خواهد شبانه روز بدود تا همچنان این افراد را فرا بخواند، بیدارشان کند و به شکوه معنوی-شان بازگرداند، چون اینها خیلی رنج میکشند.

اینها به خاطر جهل شان، اصل خود را فراموش میکنند، هدف شریف خود در این جهان را از یاد می برند، فراموش می کنند که هر چیزی که در این جهان به آنها داده شده، فقط ابزاری برای انجام وظیفه است. آنها فراموش میکنند و بعد در دام این ابزارها یا موقعیت های زیبا گرفتار میشوند و در اینجا گیر می افتند. آنها نمیتوانند به "خانه" بروند. گاهی مدت زمان زیادی طول میکشد تا این افراد بیدار شوند.

در این حین، همه موجودات بهستی برای آنها احساس تأسف میکنند، میخواهند به آنها کمک کنند، میخواهند آنها را بالا بکشند، اما گاهی این کار مشکل است. پس خوب است که بیدار شوید. خوب است که درک کنید که شما این جسم فیزیکی در این جهان نیستید و "خانه" ای در بهشت دارید.

در واقع ما باید با همه مادرها، پدرها، برادرها، خواهرها، همچون برادرها و خواهرهای معنوی رفتار کنیم، چون ما چنین چیزی هستیم. قبل از آمدن به اینجا، ما با هم عهد بستیم و گفتیم، "آه! شما والدین من باشید، شما پسر من باش، شما خواهر من باش، شما معلم من باش، شما دوست من باش و همه اینها." همه با هم آمدند تا به همدیگر کمک کنند تا به هدف مأموریت شان و همچنین در جهان معنوی، به جایگاه بالاتری دست یابند.

ما به خاطر جایگاه بالاتر، به اینجا نیامدیم. فقط به این خاطر آمدیم که شهامت داشتیم و میخواستیم چالش داشته باشیم. مسلماً هر چقدر چالش بیشتر باشد، درک معنوی و رشد ما بیشتر میشود. بعد مسلماً با دانش و کاری که به کائنات عرضه کرده- ایم، به موجود معنوی سطح بالاتری تبدیل میشویم. مسلماً موجودات بهستی، بیشتر به ما احترام میگذارند و حتی مسئولیت های بیشتر و بالاتری به ما میدهند.

مثلاً اگر شما در یک خانواده ثروتمند به دنیا آمده بودید، اگر کار نمی کردید، اگر والدین تان زیادی شما را لوس کرده بودند و اجازه نمیدادند بیرون بروید و آموزش ببینید و در شغل های مختلف کار کنید تا از جوانی، از استعدادهایتان، از هوش و قدرت فیزیکی تان، تجربه کسب کنید، شما فقط در خانه می چرخیدید و غذا

میخوردید، می خوابیدید یا یک کاری انجام میدادید، اما به اندازه یک فرد بالغ و رشد-یافته، تجربه و توانمندی نداشتید. بعد حتی والدین تان نمی توانستند دارایی های زیاد خود را به شما واگذار کنند.

پس اگر والدین از دنیا بروند، شاید شما به خاطر اینکه تنها فرد واجد شرایط هستید، میراث را به ارث ببرید، اما بعد نمی دانید که چطور کسب و کار را اداره کنید، در نتیجه ورشکسته می شوید و بعد دوباره فقیر می شوید. به همین خاطر است که خداوند به ما اجازه داده به اینجا بیائیم، مطالعه کنیم و توانمندی هایمان را تقویت کنیم. هر چقدر بیشتر کار کنیم، بیشتر سعی کنیم به دیگران کمک کنیم، بیشتر رشد میکنیم.

هر مأموریتی که داریم، مهمترین کار در این جهان این است که به همدیگر عشق بورزیم، همدیگر را دوست بداریم. اگر چنین نکنیم، بعد از نظر خیلی چیزها کمبود داریم. هر کاری که انجام میدهیم، باید آن را از صمیم قلب و به طور کامل انجام دهیم. بعلاوه هنوز باید به هر طریق که میتوانیم، به موجودات دیگر کمک کنیم و آنها را خوشحال نمائیم و کاری کنیم که محبت ما را حس کنند. ما باید در مواقع مورد نیاز، عشق مان را نشان دهیم و همیشه از نظر رفتاری، فکری و گفتاری، با محبت باشیم. این بهترین چیز برای رشد معنوی و بهترین چیز برای موجودات دیگر است.

خیلی از فرزندان، اگر در سنین بسیار کم، از والدین یا خانواده، عشق کافی دریافت نکنند، به افراد چندان با محبتی تبدیل نمیشوند. گاهی آنها به افراد بسیار بدی تبدیل میشوند که این نیز به طور متقابل، بر افراد دیگری که با آنها در ارتباط هستند، تأثیر میگذارد. پس واکنش ها، تأثیرات، بسیار عظیم هستند و فقط شخصی نیستند. گاهی گروه یا خانواده هایی را می بینیم که کل خانواده یا گروه یا قبیله، شخصیت های بسیار مشابه، ویژگی ها و شخصیت های مشابه دارند و یا در سطح گسترده تر ملتی را میبینیم که ویژگی های مشابه دارند که یا خیلی با محبت هستند یا خیلی درنده خو و دد منش.

مسلماً همیشه در هر گروهی، اشخاص خوب و بد وجود دارند. اما گاهی ویژگی اصلی و بارز گروه ها یا کشورها، خیلی با هم فرق دارد. گاهی وقتی در یک کشور، یکی دو نفر را می بینید، اگر آن یکی دو نفر، برخورد خوبی با شما نداشته باشند یا چیز بدی میان شما اتفاق بیافتد، شما همیشه در مورد کل آن کشور، یک تصور بد دارید. اگر آن تجربه به دفعات زیاد تکرار شود، فکر میکنید که کل کشور خوب نیستند و هرگز نمیتوانید نگرش تان، تصور بدی که نسبت به آن کشور دارید را تغییر دهید. اما اگر یکی دو نفری که می بینید، خوب باشند و بعد هم با افراد خوب بیشتری در آن کشور، ملاقات کنید، هر اتفاقی که بیافتد، شما همیشه تمایل دارید که در مورد آن کشور یا مردم آن کشور، خوب فکر کنید.

این امر در مورد مسائل دینی هم اتفاق می افتد. گاهی در یک گروه، فقط چند نفر کار اشتباه انجام میدهند یا سوء تفاهمی را سبب میشوند، اما بعد کل گروه تحت تأثیر و مورد اذیت و آزار قرار می گیرد. پس در واقع، ما باید توجه داشته باشیم که در زندگی روزمره چطور رفتار میکنیم، چون مسئولیت کل اعمال ما، گفتار ما و افکار ما، فقط شامل ما نمیشود، بلکه شاید بر دیگران نیز تأثیر بگذاریم.

در واقع تفکر ما خیلی مهم است. ما باید مراقب باشیم که افکار ما همیشه خوب باشند. اینطوری بهتر است، چون تفکر، ماده ای است برای ظاهر فیزیکی همه چیزها در این کائنات. اگر فکر خیلی قوی باشد، فوراً تجسم می یابد. اگر به اندازه کافی قوی نباشد، مقداری طول میکشد تا تجسم یابد. اگر مدت زمان تجسم یافتن آن خیلی طولانی شود، ما آن را فراموش میکنیم و فکر میکنیم آن واقعه، همینطوری اتفاق افتاده و ربطی به تفکر ما نداشته، اما در واقع، آن واقعه در اثر تفکر ما رخ داده است. منظور از کارما همین است، "هر چه بکارید، همان را برداشت میکنید."

مراقب باشیم که همیشه افکارمان پاک باشد، چون خیلی ها میتوانند ذهن ما را بخوانند. مردم، اکثر اوقات در مقابل افکار همدیگر، تحت حفاظت هستند تا ندانند که چه کسی به چه چیزی فکر میکند، اینطوری برای آنها بهتر است. اما گاهی بعضی ها

از توانایی خواندن افکار ما برخوردار هستند و موجودات بهشتی میتوانند ذهن ما را بخوانند. ما برای کل کائنات، یک کتاب باز هستیم، پس مراقب باشید. هر وقت به چیز بدی فکر میکنیم، بهتر است فوراً آن را متوقف کنیم. وگرنه، خیلی خجالت زده میشویم.

همچنین ما با افکارمان، برای این جهان و جهان بعد، فضای خوب یا بد ایجاد میکنیم. اگر افکار ما خیلی قوی باشند، تفکر یک فرد میتواند سبب وقوع چیزهای بد یا خوب شود. اگر زیاد قوی نباشد، اگر یک گروه از افراد به چیز مشابهی فکر کنند، میتوانند سبب وقوع چیزها شوند.

به همین خاطر است که همانطور که قبلاً اشاره شد، شاهد هستیم که گاهی برای گروهی از مردم یا یک قبیله که ویژگی‌ها یا شخصیت‌های بسیار مشابهی دارند یا برای کشور آنها، چیزهای مشابهی اتفاق می‌افتد. این، کارمای جمعی است، چون ذهنهای مشابه، چیزهای مشابه جذب میکنند. به همین خاطر در ممارست مان، به ما توصیه میشود که جسم، گفتار و اعمال مان را پاک نگه داریم تا بتوانیم ابتدا فضای شخصی مان را پاک نگه داریم و بعد بتوانیم برای جهانی که در آن زندگی میکنیم، برای بهشت و نیز برای کائنات، فضایی پاک ایجاد کنیم.

هر چقدر افراد بیشتری، به این شکل ممارست کنند، جهان پاک تر میشود یا حداقل متعادل میشود و به آنجا نمی‌رسیم که هیچکس نتواند نفس بکشد و هیچکس نتواند در خانه بماند. به این شکل، میتوانیم مأموریت مان در زمین برای متبرک کردن این جهان را به انجام برسانیم. پس می‌بینید که چقدر پاک نگه داشتن گفتار، ذهن و اعمال ما مهم است؟

از نظر اجتماعی نیز باید کمک کنیم. هر کاری که بتوانیم برای کاهش رنج انجام دهیم، شریف‌ترین کاری است که نه تنها در این جهان مورد تقدیر قرار می‌گیرد، بلکه در بهشت نیز ستایش میشود. به همین خاطر وقتی به یک فرد نیازمند، عشق یا رفاه مادی مورد نیازش را میدهید، در آن زمان، حس بسیار خوبی پیدا میکنید. چرا

این حس خوب را پیدا میکنید؟ چون در آن زمان، با بهشت یکی میشوید و یک کار بهشتی انجام میدهید. شما درست عمل میکنید و واقعاً به نمایندگی از بهشت، همه این کارهای خیر را انجام میدهید.

شاید این موجودات نیز موجودات معنوی باشند. آنها از خود گذشتگی کردند، فقیر به دنیا آمدند تا شما بتوانید درس عشق را فرا گیرید. به همین خاطر از دوران باستان تاکنون، همه استادان به ما توصیه کردند که وقتی چیزی می بخشیم، وقتی نسبت به کسی کار نیک انجام می دهیم، نباید مغرور شویم. شاید حس خوبی در ما ایجاد شود، این اشکالی ندارد، اما باید شکرگزار باشیم که فرصت انجام این کار برای ما ایجاد شده است.

اخيراً یک کتاب خیلی مشهور در آمریکا منتشر شد که در آن، زنی فوت کرد و به بهشت رفت و عملکردهای بسیار مختلف انسانها در این جهان، به او نشان داده شد. یکی از چیزهایی که به او نشان داده شد، مرد کثیف، مست، پیر و تنهایی بود که در یک گوشه از خیابان خوابیده بود. موجود بهشتی از این زن که فوت شده بود، پرسید که آیا میداند این مرد کیست. زن از بهشت به پایین نگاه کرد و گفت، "بله، این یک مرد مست و احمق است." چون آن مرد واقعاً مست، احمق، زشت، کثیف، پلید و بی-ارزش به نظر میرسید.

سپس آن موجود بهشتی، هویت واقعی آن مرد را برای زن فاش کرد. بعد زن فهمید که این مرد، یک موجود بسیار خوب بهشتی است که مورد احترام همه بهشت هاست. او در این زندگی زمینی، از خود گذشتگی میکرد و از وقت خود برای کمک به دوستش استفاده میکرد. دوست او وکیل بود و یک بلوک آن طرف تر، در همان خیابان زندگی میکرد. این وکیل همیشه برای محرومان و در زمینه بی عدالتی در کشور، کار نیک انجام میداد. اما هر بار که این مرد مست را می دید، مصمم میشد که بیشتر کار انجام دهد. وگرنه، این هدف را فراموش میکرد یا در تلاش هایش سست میشد.

اما هر دو آنها عهده‌ی که قبل از آمدن به زمین، برای کمک به همدیگر بسته بودند را از یاد برده بودند. آنها در بهشت دوستان خوبی بودند و به این شکل به همدیگر کمک میکردند. مسلماً همه شکوه و اعتبار، به وکیل و همه دشنام‌ها و تحقیرهای مردم به فقیر میرسد. هر دو اینها چه بدانند، چه ندانند، تا زمانی که وقتشان فرا برسد و به بهشت بازگردند، کارشان را خوب انجام میدهند. این مرد با مست بودن و در آنجا خوابیدن، همیشه به این دوستش یادآوری میکند که برای محرومان، درماندگان، بی-خانمان‌ها و نظایر آن، تلاش نماید.



راه یافتن گنج درون

سخنرانی استاد اعظم چینگ های

۴ دسامبر، ۱۹۹۴

چیانگ مای، تایلند

مردم تایلند، بسیار مهربان و بسیار باوقار هستند. آنها با عجله کار نمیکنند. به همین خاطر وقتی شاگردان، آگهی "روشن ضمیری آنی" را نصب کردند، نمیدانستم که برای مردم تایلند کاربرد دارد یا خیر. فکر کردم شاید باید آن را به "روشن ضمیری آهسته" تغییر دهیم. (استاد و همه می خندند) از اینکه چنین جمعیتی آمده، شگفت زده شدم. پس شاید اشکالی وجود نداشته باشد.

در واقع ما برای روشن ضمیر شدن، خیلی کند بوده ایم، چون در زندگی های بسیار، از خلقت فیزیکی لذت برده ایم. برای بعضی ها، صدها، هزاران یا میلیون ها زندگی طول کشیده تا احساس خستگی کنند و دیگر از این نمایش فیزیکی سیر شوند. ما میخواهیم راه سریعی برای روشن ضمیر شدن، برای رفتن به "خانه"، برای بازگشت به "سرزمین بودا" یا بازگشت به "ملکوت الهی" پیدا کنیم. هر مذهبی برای این مقصد، واژه مختلفی دارد. شاید مردم به این دلیل می آیند و روشن ضمیری آنی را خواستار میشوند که بعضی از ما نمی خواهیم بیشتر از حد نیاز، بیشتر از این زندگی، در این جهان بمانیم.

من قبل از رفتن به هیمالیا، چنین احساسی داشتم. بعد از اینکه متوجه شدم در این جهان، رنج و فجایع زیادی وجود دارد، حس کردم که خود من نیز در رنج و درد مردم

این جهان شریک هستم و خواستم به هر وسیله، حتی به قیمت گذاشتن از جانم، تسکین فوری برای این رنج ها پیدا کنم. شاید به همین خاطر بود که دل خدا یا بوداها برای من سوخت و آرزویم را برآورده کردند.

بذر روشن ضمیری، در درون است

این در مورد چندین هزار تن از رهروان ما در سراسر جهان نیز صدق میکند. وقتی قلب های آنها، برای رستگاری فریاد میزد، وقتی قلب های آنها صادقانه خواستار دانستن حقیقت، خرد غایی بود، آنگاه بوداهای ده جهت یا خدای قادر مطلق، آرزوی آنها را نیز برآورده کرد. آنها نیز روشن ضمیر شدند و با ممارست متد کوان یین، هر روز بر روشن ضمیری آنها افزوده شد. اگر در آینده، هر شخص دیگری نیز خواستار دریافت این برکت باشد، ما می توانیم این را با شما سهیم شویم، چون میوه، دانه روشن ضمیری، در درون ما آماده است. نیاز نیست به جای دیگری برویم و آن را جستجو کنیم.

به همین خاطر در تعالیم دینی باستانی دیده ایم که بوداهای مختلف یا استادان مختلف، در مکان های مختلف، با تلاش های متفاوت و در بازه های زمانی متفاوت، به روشن ضمیری می رسیدند. بعضی از آنها ریاضت را ممارست میکردند و بعضی از آنها به عنوان یک شخص معمولی، روش آهسته را ممارست میکردند. برای بعضی از آنها مدت خیلی، خیلی طولانی، سالها یا یک زندگی طول میکشید تا به روشن ضمیری کامل دست یابند. برای بعضی، فقط چند ماه طول میکشید و بعضی فوراً روشن ضمیر میشدند.

بچه ها نیز میتوانند روشن ضمیر شوند

در میان شاگردان نزدیک شاکيامونی بودا در آن زمان، یک بودیساتوا وجود داشت و بودا در مورد اژدهای دختر هشت ساله ای که به شناخت خدا دست یافت، داستانی برای ما تعریف کرد. این یعنی سن، جنسیت یا ژن هایی مثل "دی ان آ"، اژدها یا انسان بودن، یا مکان، در قداست، در روشن ضمیری، تفاوتی ایجاد نمیکنند. همانطور که میدانیم، اژدها باید در ته دریا زندگی کند و او فقط هشت سال داشت. اگر هر کدام از شما سوترای لوتوس را بخوانید، متوجه میشوید.

خب، اگر یک کودک هشت ساله میتواند به قداست دست یابد، یعنی این امر، فوری بوده یا حداکثر دو سال طول کشیده، چون از دوران باستان تاکنون، استادان به کودکان کوچکتر از شش سال، تشریف نداده اند. پس ماکزیم زمانی که طول کشیده تا این اژدهای کوچک به روشن ضمیری، به قداست، نه به روشن ضمیری، دست یابد، دو سال بوده است.

اغلب شنیده ایم که فقط انسان ها می توانند قدیس شوند، فقط انسانها می توانند روشن ضمیر شوند و فقط پسرها، مردها میتوانند قدیس شوند. حالا داستانی بر ضد این میشنویم. دخترها، زن ها، حتی بچه های کوچک نیز میتوانند روشن ضمیر شوند. ما هم بچه هایی در این گروه سنی داریم و آنها هم در سنین بسیار کم، روشن ضمیر شده اند. به همین خاطر مردم همیشه، رهروانی که از دوران کودکی به مطالعه حقیقت پرداخته اند را ستایش میکنند، چون وقتی کوچک هستیم، ذهن ما پاک تر است و راحت تر میتوانیم خودمان را به سطح بالاتری از درک، به سطح بالاتری از آگاهی درونی ارتقاء دهیم.

اما این افراد در دوران باستان، چطور روشن ضمیر می شدند و بالاخره یک روز به قداست میرسیدند؟ این پاسخی است که باید بدانیم. به خاطر ریاضت، به خاطر آرامش یا به خاطر پاکی دوران کودکی بود؟ شاید به خاطر همه اینها بود، اما روشن ضمیری

ما به طور مطلق به این عوامل بستگی ندارد. از دوران باستان تاکنون، یک راز وجود داشت و این راز به تازگی، کم و بیش برای مردم فاش شده است. در دوران باستان، اگر کسی میخواست این متد مخفی را در کنار یک استاد بیاموزد، باید از رودها میگذشت، از کوه ها بالا میرفت و مقدار زیادی کار سخت انجام میداد تا عشق استاد آن زمان را به دست آورد و پذیرفته شود. دلایل بسیاری برای این کارها وجود داشت. شاید به این خاطر بود که در دوران باستان، ممارست چنین عرفان معنوی ای، خطرات زیادی برای استادان و شاگردان در پی داشت و مردم، دولت و سازمانهای مذهبی ای که به وجود این چیزها در خارج از مذهب سازمان یافته باور نداشتند، خیلی آنها را اذیت میکردند. پس استاد و شاگردان باید این راز را مخفی نگه میداشتند و سبب جلب توجه مردم نمیشدند تا خطری متوجه آنها نباشد.

استاد از همه جهت خطر میکند تا عظمت مان را به ما یاد آور شود

به عیسی، حضرت محمد و حتی شاکيامونی بودا نگاه کنید. همه آنها در زمانی که تعلیم میدادند، تا حدی، زیاد یا کم، مورد اذیت و آزار قرار می گرفتند. من در هندوستان، تعلیم مذهبی ادیان مختلف را مطالعه کردم. خیلی از استادان بزرگِ مذاهب مختلف، به خاطر تعلیم حقیقت، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، گاهی به شدت شلاق خوردند و یا زنده زنده سوزانده شدند. حتی شاکيامونی بودا که خیلی مشهور، شریف، اشراف زاده و شاهزاده بود و شهرت و شفقت و خرد او در همه جای هند و کشورهای همسایه پیچیده بود، توسط خیلی از مردم، خیلی از گروه ها و فرقه های مذهبی مورد اذیت و آزار قرار گرفت و حتی سعی کردند او را ترور کنند، اما موفق نشدند.

دلیل دیگر شاید این بود که استاد میخواست شاگردان با کار سخت و تنبیه، قدر چیزی که استاد به آنها میداد را بدانند، چون استاد از روانشناسی انسانها آگاه بود. احتمالاً ما برای چیزهایی که برای داشتن آنها سخت کار میکنیم، با کوشش آنها را به

دست می آوریم، آنها را جستجو می کنیم، بیشتر ارزش فائل هستیم تا چیزهایی که خیلی راحت، خیلی رایگان به دست می آوریم. به همین خاطر آزمون ها و امتحانهای زیادی وجود داشت تا استاد، شاگردی را بپذیرد.

در قدیم استاد، شاگرد را مجبور میکرد تا خانه اش را ترک کند، از همه لذت های جسمانی بگذرد، از زندگی تجملی دست بردارد تا دنباله رو استاد شود. همچنین با وادار کردن او به انجام کارهای سخت، قدرت و صداقت او را مورد آزمایش قرار میداد. در کتب مقدس قدیمی، داستان های مشابه از این قبیل، زیاد خوانده ایم. اما فکر نمیکنم این کار در دوران کنونی، مؤثر واقع شود، چون خیلی از افراد وقت ندارند تا توسط استاد، مورد آزمایش قرار گیرند. اینطور نیست که آزمایش کردن، خوب نباشد. این کار بسیار خوب و بسیار با ارزش است و مزایای فراوانی دارد.

یکی از مزایای آن این است که از بار کارمای انباشته شده شاگرد، مقدار کمتری به استاد میرسد، چون شاگرد در ازای آن، کار میکند و استاد از روش های مختلف، از سختی های مختلف استفاده میکند تا شاگرد را به کار سخت وا دارد، تا گفتار، اعمال و افکار او را پاک گرداند. به این ترتیب، دیگر لازم نیست که در زمان تشرف، استاد به شدت روی آن فرد کار کند و بار سنگینی از کارمای او را تحمل نماید.

اینها بخشی از فواید آزمون ها و امتحان هایی بودند که استادان گذشته، برای شاگردان به کار می بردند. اما این روش، آسیب های زیادی هم برای بشریت به همراه داشته است. به همین خاطر است که هنوز زمین ما در مقایسه با سیارات دیگر در کائنات که متمدن تر و پیشرفته تر هستند، اینقدر عقب مانده است. به این دلیل است که تا به امروز، حتی در درون یک مذهب، تبعیض دینی و جنگ مذهبی داریم. به این دلیل است که هنوز جهان ما از گرسنگی و این همه بی عدالتی، رنج میکشد.

حتی تا به امروز، در بسیاری از کشورها، اجازه نیست که تعالیمی همچون تعالیم ما یا تعالیم عیسی یا بودا، به طور آزادانه بیان شوند. ما تقریباً در آستانه ورود به قرن بیست و یک هستیم و انسانها به ماه رفته اند و مریخ و غیره را کشف کرده اند و مردم از نظر

فکری و پیشرفت معنوی، اینقدر عقب مانده هستند. فاش کردن این راز برای مردم هم به آن راحتی که ما می‌خواهیم، نیست. به همین خاطر بسیاری از استادان که زندگی، آبرو و راحتی شان را به خطر انداختند تا در مورد خرد ذاتی درون انسانها برای مردم بگویند و آگاهی معنوی شان را افزایش دهند، جانشان را از دست دادند.

هر پیام معنوی که امروز داریم، چیزی است که از استادان گذشته بر جای مانده و ما به شدت به آنها مدیون هستیم. ما از نظر هر چه که میدانیم، از نظر هر چیز کمی که امروز باقی مانده، به همه استادان گذشته مدیون هستیم. شاید مردم به این خاطر دوست دارند معبد، کلیسا و مسجد بسازند که می‌خواهند بدین وسیله استادان بزرگ گذشته را به خاطر بیاورند و از آنها که همه چیز را به خاطر رفاه جهان به خطر انداختند، قدردانی کنند.

اما ساخت کلیسا و معبد، کافی نیست. اینکه ما از استادان قدردانی کنیم، کافی نیست. ما باید از پیامی که آنها برای ما بر جای گذاشتند، استفاده کنیم، چون هدف آنها از آمدن به این جهان این بود که ذات بودایی (ذات الهی)، خرد، ملکوت الهی درون ما را به ما یادآور شوند و ما باید از همه قدرت مان استفاده کنیم و به هر طریق که شده، اینها را بیابیم. استادان به اینجا نیامدند تا از تعظیم و احترام و ستایش مردم جهان لذت ببرند، آنها آمدند تا مردم را نیز استاد کنند، تا عظمت درون مردم را به آنها یادآور شوند. هدف استادان، این بود.

بودا گفت، "من آمدم تا شما ذات بودایی تان را درک کنید." او گفت که بودا و موجودات با ادراک، یکی هستند، تفاوتی بین آنها نیست. حتی اگر به بوداها ایمان داریم، هنوز نمی‌دانیم که "ذات بودایی" چیست، چون هیچکس به ما آموزش نداده یا شاید به اندازه کافی سعی نکردیم تا خودمان آن را متوجه شویم. یک دسته از افراد خوش شانس هستند که خودشان ذات بودایی را یافته اند که این برایشان خوب است. اما برای اکثریت مردم که در گذشته، در زندگی های بسیار، بارها شکست خورده اند، این کار هر بار سخت تر و سخت تر میشود.

بعضی از پیشگویانی که چشم سوم شان باز است و از نعمت داشتن دید بهشتی برخوردارند، دیده اند که جهان، پر از روح های پیر است. این یعنی مردم این جهان، بارها در این سیاره و در چنین زندگی و موقعیت هایی، قرار داشته اند. دلیلش این است که ما بار اول، موفق نشدیم به "خانه" بازگردیم و بار دوم، سوم، چهارم و هزاران بار دیگر، موفق نشدیم به یاد آوریم که از کجا آمدیم. فراموش شدن ذات درونی توسط ما به معنای گم شدن این ذات نیست. هنوز میتوانیم آن را پیدا کنیم. صدها هزار نفر، میلیونها نفر در این جهان، از جمله خود من، گنجینه خود را یافته اند. پس شما هم میتوانید.

بعد از روشن ضمیری، همه چیز کاملاً طبیعی میشود

خیلی از مردم از من پرسیده اند، "بعد از روشن ضمیری، چطوروری شده اید؟ شخصیت شما چه تغییری کرده است؟ چطور زندگی میکنید؟ چطور فکر می کنید؟ بعد از روشن ضمیری یا قداست، چه کاری انجام میدهید؟" فکر کنم شما هم میخواهید بدانید، درسته؟ (حضار: بله!) (تشویق)

به آنها گفتم، "بعد از روشن ضمیری، وقتی گرسنه میشوم، غذا میخورم، وقتی خسته میشوم، میخوابم." اما این فقط جنبه فیزیکی من است که این کارها را انجام میدهد. بخش دیگر که بخش معنوی است، که ذات الهی است، همیشه بیدار است و در کنار عملکردهای فیزیکی، یک کار دیگر انجام میدهد.

این یعنی اگر فردی، استاد روشن ضمیر شود، احتمالاً نمیتوانید از ظاهر او بگوئید که در درون به چه چیزی دست یافته است. با چشم فیزیکی، با برداشت های فیزیکی نمی توانید بگوئید که فرد، روشن ضمیر شده یا خیر و یا استاد روشن ضمیر است یا خیر. اما اگر برداشت معنوی ما، چشم خرد ما باز شد و مدبیتیشن کنیم یا از بدو تولد، از موهبت های معنوی برخوردار باشیم، میتوانیم این را تشخیص دهیم. همچنین اگر نزد آن قدیس، تعلیم دیده باشیم، میتوانیم به عظمت آن شخص پی ببریم. درست

مثل این می ماند که هر چقدر بیشتر انگلیسی بدانیم، بیشتر متوجه میشویم که معلم انگلیسی مان چقدر خوب صحبت میکند. وگرنه، شاید فقط کمی بدانیم، اما اگر راه معلم مان را دنبال نکنیم و در یک مسیر آموزش نبینیم، نمیتوانیم دانش او را مورد قضاوت قرار دهیم.

هنوز مهم ترین چیز این است که به عظمت خود پی ببریم و بعد بتوانیم عظمت دیگران را مورد قضاوت قرار دهیم. وگرنه، همانطور که میدانیم، بودا هم وقتی گرسنه میشد، غذا میخورد، حتی اگر فقط یکبار در روز بود. او هم وقتی خسته بود، استراحت میکرد و همچنین بسته به شرایط فیزیکی اش و نیز بهداشت محیط، به بیماری های خاصی دچار میشد. با این وجود، یک بخش از بودا بود که هرگز بیمار نمیشد، هرگز خسته نمیشد و هرگز گرسنه نمیشد. این بخش، خود واقعی او، بودای واقعی بود که همه ما در درون مان داریم. این بخش، قبل از تولد و پس از مرگ نیز با ماست.

ذات بودایی ما همیشه وجود دارد

هدف ما از آمدن مان به اینجا در این روز و نیز رفتن به جاهای دیگر این است که این خبر خوب را با شما در میان بگذاریم که ما میتوانیم ذات بودایی مان، خود واقعی مان که هرگز نمی میرد، هرگز زاده نمیشود، هرگز بیمار نمیشود و همیشه وجود دارد را دوباره بیابیم. مسلماً این یک هدیه رایگان برای همه دوران هاست. (تشویق)

هدیه رایگان دوست دارید؟ بله، این نایاب است. امروزه، هیچ چیز رایگان نیست. این رایگان است، اما باید برای آن تلاش کنیم. یعنی بعد از اینکه بار اول، خرد ما گشوده شد، باید سعی کنیم با تلاش خودمان، با مدیتیشن روزانه، آن را حفظ کنیم، رشد دهیم و تا سطح بالاتر ارتقاء دهیم تا به بودائیت برسیم. بجز دو یا سه ساعت مدیتیشن روزانه توسط شما، همه چیزهای دیگر رایگان هستند. تمام وقت من، توصیه من، انرژی من، کمک من، در هر زمان، همواره، رایگان است. همچنین به این خاطر رایگان

است که من میتوانم درآمد داشته باشم و از خودم مراقبت کنم. من به کمک های شما نیاز ندارم.

خوب است که یک بودای ثروتمند داشته باشیم. البته اگر من را بودا بدانید. اگر به این باور داشته باشید که من بودا هستم. اکثر مردم فکر میکنند که من بودا هستم. من به چیزی فکر نمیکنم. من فقط به عنوان یک خواهر در این جهان، وظیفه ام را انجام میدهم تا محبت شما را جبران کنم، چون من به خاطر محبت مردم، توانستم در این جهان رشد کنم، تحصیل کنم و چشم خردم را باز کنم. پس طبیعی است که وقت و انرژی ام را صرف جهان میکنم.

همه موجودات، برادر و خواهر هستند

همانطور که وقتی بچه ها بزرگ میشوند و والدین پیر میشوند، فرزندان به عنوان وظیفه فرزند، از والدین خود مراقبت میکنند، برای من هم، مایه افتخار است که به مردم خدمت کنم. به همین خاطر، هر چه دارم از جمله مال، همدردی، عشق و وقتم را تقدیم میکنم، چون حتی به گفته بودا و بر اساس آنچه بعد از روشن ضمیری میبینیم، همه موجودات، برادر و خواهر هستند. فقط به این خاطر که در این جهان، افرادی هستند که از نظر فیزیکی و معنوی رنج میکشند، باید هر وقت که میتوانیم، کمک کنیم و اینطور نیست که کسی استاد و کسی شاگرد باشد.

مسلماً وقتی برای خرد معنوی و رستگاری، اینقدر مشتاق باشیم و دوست خوبی یافته باشیم که بدون هیچ منتی، خواهان کمک به ما باشد، با اینکه هنوز در جهالت به سر می بریم، خیلی از او تشکر میکنیم و مسلماً برای این به اصطلاح استاد، این دوست معنوی، عشق و احترام زیادی قائل می شویم. این به اصطلاح استاد، گاهی باید رنج این احترام، عشق و تحسین به اصطلاح شاگردان را تحمل کند، اما ضروری نیست.

اگر همه ما برابر هستیم، اگر همه ما در درون مان، ذات بودایی و ویژگی الهی داریم، پس هیچکس نباید به خاطر چیزی، از دیگران قدردان باشد. تنها چیزی که برای ما

اهمیت دارد، این است که از دستورالعمل های هر استادی که مورد اعتماد ماست تبعیت کنیم و ساعیانه ممارست کنیم تا به سطحی همچون آن استاد برسیم. این بهترین قدردانی از سوی یک شاگرد است.

مسلماً همه ما به شیوه زندگی قدیسان زمان گذشته، عادت نداریم و به همین خاطر نسبت به گام گذاشتن در مسیر ممارست معنوی، بی میل هستیم. ما ترسهای زیادی داریم، اما این نباید بهانه باشد. ما فقط باید وقتی بترسیم که یک کار بد، آسیب زننده، زیان آور نسبت به خودمان، خانواده مان یا کشورمان انجام دهیم. وقتی کار خوب، شریف، درست و معنوی انجام میدهیم، هرگز نباید بترسیم.

وگانیسم برای شما و جهان سودمند است

بعضی از مردم به من میگویند که میترسند وقتی وگان شوند، دیگران به آنها بخندند. من میگویم، "چرا؟ رژیم وگان به کسی آسیب نمیزند. حتی اگر با وگان شدن، به یک استاد روشن ضمیر تبدیل نشوید، سلامتی تان بهبود می یابد."

در ضمن، خوشحالم که در "چیانگ مای"، خیلی ها وگان هستند و رستوران های وگان زیادی در این شهر وجود دارد. این خبر خوبی است. (تشویق)

یادم هست مدتها پیش وقتی برای تعطیلات در تایلند بودم، به سختی میتوانستم در بانکوک یا حتی هر جای دیگر، رستوران وگان پیدا کنم. من قبل از وارد شدن به این "حرفه"، بارها از کشور شما دیدن کردم. منظورم قبل از روشن ضمیری است. من فکر میکردم که تایلند، یک کشور بودایی است و در اینجا راحت میتوانم غذای وگان بخورم، اما اینطور نبود.

گاهی به معبد میرفتم و فکر میکردم در آنجا میتوانم غذای وگان پیدا کنم، اما نه. راهبان غذای وگان نداشتند، چطور میتوانستم چیزی پیدا کنم؟ وقتی آنها برای گدایی میرفتند، مردم هر چیزی داخل کاسه شان می ریختند، چون برای سلامتی راهب ها نگران بودند و فکر میکردند، "آنها باید مقدار زیادی مرغ و گوشت بخورند تا بوداهای

نیرومندی بشوند." این راهب های بیچاره هم، چاره ای نداشتند. اما فکر کنم وضعیت "چیانگ مای" بهتر است. شاید بخواهم در "چیانگ مای" راهبه بشوم. هر روز به رستوران های وگان میروم و برای غذا، گدایی میکنم.

فکر کنم به خاطر وگان بودن درصد بالایی از مردم این شهر بود که وقتی به اینجا آمدم، اینقدر حس خوبی داشتم. همچنین اینجا یک جای بسیار مذهبی است و به همین خاطر فضای اینجا با جاهای دیگری که رفته ام، فرق دارد. میتوانیم این را حس کنیم.

معنویت، حساسیت و خرد ما را افزایش میدهد

بعد از اینکه مدت زیادی ممارست کردیم، در جنبه های مختلف زندگی، خیلی حساس میشویم. ما میتوانیم خیلی از چیزهایی که قبلاً حس نمیکردیم را حس کنیم. میتوانیم خیلی از چیزهایی که قبلاً درک نمی کردیم را درک کنیم. فایده ممارست معنوی، این است. وگرنه در ظاهر، نسبت به قبل فرق نمی کنیم. شاید در ظاهر کمی جوانتر شویم و زیباتر از قبل به نظر برسیم، اما با این معیار نمیتوان رهروان معنوی را تشخیص داد. درون، مهم است.

ما از درون خردمندتر میشویم. ما گذشته، حال و آینده را درک میکنیم. بعد حتی از آن هم فراتر میرویم تا به قدرت مطلق خردی که مدتها گم کرده بودیم، دست یابیم. ما به اینجا آمدیم تا راه شناخت فوری گنجینه مان و تغذیه کردن آن تا زمانی که کاملاً از خود با عظمت مان آگاه شویم را با شما در میان گذاشته و به شما ارائه دهیم. نتیجه، اثبات شده و فوری است. خیلی از مردم، میتوانند حتی در همان روز اول، به گذشته یا آینده شان آگاه شوند. خیلی ها بعد از چند روز، چند هفته یا چند ماه، اینها را درک میکنند. به پیشینه و صداقت ما بستگی دارد.

خلاصه پیام ما این است. فکر کنم بهتر است که وقتی به سؤالات شما اختصاص داده شود، وگرنه جلسه خیلی طول میکشد. من میتوانم مدت طولانی صحبت کنم، چون

کار خدا فوق العاده است، اما فکر کنم بهتر است با بیدار شدن و با ممارست روزانه مدیتیشن معنوی، خودتان به این موضوع پی ببرید. این مثل فیلم های هیجان انگیز می ماند که اگر کسی آخر آن و همه چیزهای فیلم را برایتان بگوید، شاید دیگر برایتان هیجان انگیز نباشد و میل نداشته باشید آن را ببینید. پس از شما دعوت میکنیم که خودتان این چیزها را کشف کنید.

بعد از سخنرانی، راز را با شما در میان میگذاریم. کسانی که میخواهند کل راز را بدانند، باید عهد ببندند که از امروز و گان شوند. کسانی که میخواهند فقط نیمی یا یک سوم از راز را بدانند، میتوانند متد کانوینینت را یاد بگیرند و ابتدا سعی کنند و ببینید خوششان می آید یا نه. تفاوت در این است که کسی که کل راز را ممارست میکند، میتواند حتی در این زندگی رستگار شود و تعداد زیادی از نیاکان، دوستان و عزیزان خود را رستگار کند. رهروان متد کانوینینت فقط میتوانند خودشان را رستگار کنند. انتخاب با خودتان است.

ممنون از توجه شما. (تشویق)

بخش پرسش و پاسخ بعد از سخنرانی

مدیتیشن میتواند راز مرگ را فاش کند

سؤال: او میخواهد از شما سؤال کند که آیا بعد از مرگ، دوباره متولد میشود. او قبلاً به موعظه های یک راهب گوش میداده اما از آنجا که آن راهب هنوز زنده است، او چگونه بداند که ما دوباره متولد میشویم؟ چگونه او را باور کند؟

استاد: نباید به راهب ها شک کرد، چون آنها بر اساس خرد بودا که از سوتراها و شاید اگر مدیتیشن کنند، از ممارست مدیتیشن فرا گرفته اند، صحبت میکنند.

برای اینکه بدانیم بعد از مرگ چه اتفاقی می افتد، لازم نیست بمیریم. مسلماً بعضی از مردم از من می پرسند، "بعد از اینکه بمیرم، چه اتفاقی می افتد؟"

من هم به آنها میگویم، "من هنوز نمرده ام، برای همین نمیدانم." اما وقتی مدیتیشن کنیم، میتوانیم به سطوح مختلف آگاهی و هستی برویم و بعد بدانیم که آیا مردم بعد از مرگ، دوباره متولد میشوند یا خیر. بررسی کردن این موضوع، کار خیلی آسانی است. مشکلی نیست.

اگر میخواهید این را ثابت کنید، میتوانید بیائید و متد کوان یین را فرا بگیرید و بعد خودتان به این مسئله پی ببرید. خوب است که هر چیزی که میشنویم را بررسی کنیم و با ایمان کورکورانه باور نکنیم. این کار، خیلی خردمندانه است. کار شما، خیلی خردمندانه بوده است. اما به جای اینکه به راهب ها شک کنیم و آنها را زیر سؤال ببریم، باید راهی بیابیم و خودمان موضوعات را بررسی کنیم.

سؤال: او میخواهد بداند که تشریف چیست و چطور میتوان تشریف گرفت؟

استاد: تشریف زمانی است که فردی که به اصطلاح استاد است، در سکوت در کنار شما یا جلوی شما یا هزاران مایل دورتر می نشیند و سعی میکند با خرد درونی شما ارتباط برقرار کند و دروازه جهالت را بگشاید تا شما بتوانید نور را ببینید و تعالیم خداوند را به طور مستقیم بشنوید و بیدار شوید.

وقتی استاد در جمع حاضر باشد، یک سری دستورالعمل های گفتاری نیز بیان میشود. اما گاهی حتی این هم لازم نیست، چون انتقال از قلب به قلب و از ذهن به ذهن و از ذات الهی ما به ذات الهی خودمان، صورت می گیرد. نیاز نیست که استاد یا شاگردان، حرفی بزنند یا عملی انجام دهند.

اگر تشریف را میخواهید، تنها کاری که باید انجام دهید این است که بیرون بروید و نامنویسی کنید تا ما بعد از سخنرانی، به شما رسیدگی کنیم. خیلی ها هم با اینکه استاد را ندیده اند و هزاران مایل با استاد فاصله دارند، از طریق ایمانی که به استاد دارند و از طریق صداقت شان، تشریف می گیرند.

برای مدیتیشن کردن، به یک استاد ماهر نیاز است

سؤال: او قبلاً به مدت نه روز، سه ساعت در روز مدیتیشن کرده و دو بار، صحنه‌هایی از آینده دیده است. او می‌خواهد بداند که چرا اینطور است، چون حس میکند آنچه که دیده، حقیقت واقعی یا پدیده واقعی نبوده است.

استاد: او با چه متدی مدیتیشن کرده است؟ در این باره حرفی نزده؟ (مسئول جشن: نه.) اگر نزد هر استادی تعلیم می‌بینید، باید راهنمایی‌های بعدی را از خود او بخواهید. کسانی که نزد من تعلیم می‌بینند، برای من نامه می‌نویسند و شخصاً سؤال می‌پرسند. اما راهنمایی کلی این است: اگر بعد از مدیتیشن، بعد از اینکه نور یا موسیقی بهشتی را تجربه کردید، حس خوبی داشتید، آرام بودید و مهربان تر شدید، این یعنی تجربه واقعی داشته‌اید. اگر مضطرب، هراسناک یا به نوعی بیمناک شدید، یعنی تجربه شما توهم بوده، از سوی مایا بوده و دیگر نباید روی آن حساب کنید.

ما تجربیات درونی داریم و گاهی اینها فقط به خاطر مدیتیشن نیستند، بلکه گاهی هر شخصی میتواند با مصرف مواد مخدر یا وقتی خیلی درد دارد یا اکسیژن نیست، تجربیات درونی داشته باشد. به همین خاطر کار خردمندان این است که در جستجوی یک استاد ماهر باشیم، چون راه معنوی بدون یک راهنمای خوب، طولانی و گاهی خطرناک است.

سؤال: زندگی پس از مرگ چگونه است؟

استاد: اگر بگویم که میدانم، می‌گوئید، "شما که هنوز نمردید، از کجا میدانید؟" بر اساس سوتراهای مختلف مذهبی، بسته به اینکه مردم در حال حاضر چطور زندگی کنند، بعد از مرگ، زندگی‌های مختلف دارند. اگر زندگی پرهیزگارانه داشته باشیم و خرد معنوی را ممارست کرده باشیم، به یک سطح از هستی می‌رویم که بسیار زیبا، صلح آمیز و شاد است. اگر زندگی ما نمونه بدی از عشق و از خود گذشتگی باشد، به

سطح پایین تری از هستی می رویم. بالا یا پایین رفتن ما به این بستگی دارد که در زندگی، چقدر پرهیزگار، چقدر خردمند یا چقدر آسیب رسان بودیم. در دوران کنونی، در مورد تجربیات پس از مرگ رهروان معنوی، کتابهای زیادی وجود دارد. اشخاص معمولی که با مرگ کلینیکی از دنیا رفتند و دوباره بازگشتند هم کتابهای زیادی نوشتند. پس شاید بتوانید در کتابخانه جستجو کنید.

سؤال: آیا بین مدیتیشن استاد و مدیتیشن بودا تفاوتی وجود دارد؟
استاد: نباید تفاوتی وجود داشته باشد، اما حالا وجود دارد، چون حالا در سنت های بودایی، اکثر مدیتیشن ها با مدیتیشن واقعی که بودا به شاگردانش تعلیم داده بود، فرق دارند.

مدیتیشن ما، روشن ضمیری آنی عرضه میکند. امروزه اکثر سنت های بودایی، اکثر مدیتیشن ها، چنین تضمینی ارائه نمیدهند. ما متد کوان بین را تمرین میکنیم و با نتایجی که از هزاران، میلیونها شاگرد به دست آمده، تضمین و اثبات شده که با این متد، در این زندگی رستگار میشویم. این آخرین زندگی ای است که باید در آن رنج بکشیم. این گفته بر اساس تعالیم بودا، نسخه اصلی، طریقت اصلی است، چون شاگردان بودا در زمان حیات او، بعد از اینکه بیداری صامت را از بودا دریافت کردند، فوراً به آرهات، بودیساتوا یا موجودات رستگار شده تبدیل شدند. همه خویشاوندان و دوستان ما نیز، حتی اگر به درجه قداست نرسیده باشند، رستگار میشوند. رستگاری و قداست با هم فرق دارند.

با متد ما، در همان لحظات اول تشریف، فوراً میتوان طعم رستگاری را چشید و آن را ادامه داد. اکثر مدیتیشن های بودایی دوران کنونی، چنین چیزی ارائه نمیدهد. به همین خاطر، شما با استاد مدیتیشن میکنید ولی هیچ چیز به دست نمی آورید. شما نمیدانید که روشن ضمیر شده اید یا خیر. در متد ما، شما میدانید، چون دلیلی برای

شما هست تا بدانید و شما حس میکنید و درک میکنید که روشن ضمیر شده اید و فرق کرده اید و بیدار شده اید.

در این متد، در حین بیداری، نور و موسیقی با عظمتی، شخص را همراهی میکند. بدون اینها، بیداری ای در کار نیست. همچنین یک حس شادی بسیار زیاد، حس دور ریختن باری که مدت‌ها بوده، حس اینکه چیزی از روی شانه هایمان برداشته شده، به ما دست میدهد. حسی که انگار بارمان را برداشته ایم، حس شادی، حس سبکی، حس شعف.

این ها گواهی هستند برای روشن ضمیری. بعد از تشریف، هر روز اینها را داریم و اینها هر روز بیشتر و بیشتر میشوند. به این شکل ما خردمندتر، مهربان تر و با استعداد تر میشویم و به شخص متفاوتی تبدیل میشویم، چون ما به قداست وارد شده ایم. ما در جسم زندگی میکنیم، اما روح یک قدیس را داریم. اگر هر متد دیگری بتواند همه اینها را به شما عرضه کند، راه حقیقی روشن ضمیری است. هر متد دیگری را میتوانیم ممارست کنیم، می توانیم استفاده کنیم، اما این متدها موقتی و برای مراحل ابتدایی هستند و ما را به پادشاهی مطلق خرد معنوی نمی رسانند. (تشویق)

مدیتیشن، عمیق ترین دعاست

سؤال: وقتی مشکل دارم، به خدا دعا میکنم و گاهی پاسخ هایی را دریافت میکنم. سؤال من این است: چطور میتوانم بدانم یا قضاوت کنم که پاسخ ها واقعاً پاسخ یا رهنمودی از سوی خدا هستند؟

استاد: وقتی به طور عمیق دعا میکنیم، خیلی صادق هستیم و بعد میتوانیم با قدرت برکت الهی درون، ارتباط برقرار کنیم. در این حالت، پاسخ دریافت میکنیم، وگرنه، پاسخی دریافت نمیکنیم. مدیتیشن، عمیق ترین و صادقانه ترین دعاست. به همین خاطر همیشه پاسخ را دریافت میکنیم.

بعد از تشرّف، استاد ارتباط با درونی ترین قدرت الهی یا ذات درونی را باز میکند. به همین خاطر ما هر روز در ارتباط هستیم و به همین خاطر هر وقت که دعا کنیم، پاسخ را دریافت میکنیم. بعد یک روز، دیگر دعایی نداریم، ما با او که به دعاهای مردم پاسخ میدهد، یکی میشویم. هدف از دستاورد معنوی، همین است. همه میتوانند به این مرحله برسند. (تشویق)

سؤال: اگر بخواهیم هر چه زودتر به رستگاری برسیم، چه کار باید بکنیم؟ سؤال دیگر اینکه: اگر در خانواده مان ممارست کنیم، یعنی لازم نیست خانواده مان را ترک کنیم. آیا به این شکل کندتر از وقتی که خانواده را ترک کنیم، پیشرفت نمیکنیم؟

استاد: در مورد سؤال اول، بروید و در بیرون، برای تشرّف نام نویسی کنید. در مورد سؤال دوم که اگر در خانه ممارست کنیم، نسبت به وقتی که راهب شویم یا خانه را ترک کنیم، کندتر به پیش میرویم یا خیر؟ نه، کندتر نیست، چون حتی اگر راهب شوید، باز هم مشغول هستید. راهب ها فقط میتوانند در اوقات مشخصی از روز، ممارست کنند. وگرنه در سطح دنیوی، باید به امورات معبد، سرسپردگان و هر کار دیگر رسیدگی کنند، درست مثل ما، اما در یک جای متفاوت.

ما در خانه می مانیم، از خانواده بودا مراقبت میکنیم و هر زمان که وقت داریم، مثلاً صبح زود و شب، قبل از خواب، مدیتیشن میکنیم. این خوب است. ذن باید در زندگی روزمره شامل نشستن، ایستادن، دراز کشیدن و راه رفتن باشد. همه اینها باید ذن باشند. وگرنه، بودا چه کار میکرد؟ ما نمیتوانیم همیشه بودای نشسته باشیم.

گاهی میتوانیم برای یکی دو هفته یا یک ماه، به اعتکاف برویم. این خوب است، اما همیشه نمیتوانیم چنین کنیم. ما حتی به عنوان راهب، نسبت به جامعه، وظایفی داریم. بودا فقط چهل و نه روز آنجا نشست و قبل و بعد از این مدت، باید پیاده به اطراف میرفت و خیلی کارهای دیگر انجام میداد.

ما در فورموسا، راهب های زیادی داریم، اما اغلب، اکثر راهب ها باید در مراسم خاکسپاری شرکت کنند. آنها گاهی وقت ندارند تا چیزی بخورند و باید سریع از یک جا به جای دیگر بروند. پس همیشه اینطور که شما فکر میکنید نیست و راهب بودن به این معنا نیست که وقت زیادی دارید تا بنشینید و مدیتیشن کنید. این درست نیست.

روشن ضمیری، ورای زمان و مکان است

سؤال: این جهان چطور خلق شد؟ چرا در حالی که میدانیم بعد از تولد باید با چرخه بی پایان تولد و مرگ روبرو شویم، باز هم باید متولد شویم؟

استاد: داستان طولانی است. حتی اگر از امروز تا روزی که به نیروانا میروم، در مورد چگونگی خلقت این جهان برای شما صحبت کنم، باز هم وقت کافی نخواهد بود. اما اگر اصرار دارید، فکر کنم که هر دو باید دوباره در این جهان پر از رنج متولد شویم تا داستان خلقت این جهان را برایتان بگویم. فکر نکنم چنین چیزی را بخواهید. پس سریعترین راه، روشن ضمیری است.

بعد از دستیابی به روشن ضمیری کامل، همه چیز را متوجه میشوید، حتی در یک لحظه، زندگی های بسیار را درک می کنید، چون با روشن ضمیری، به ورای محدودیت های زمانی و مکانی میرویم. وقتی زمان در کار نباشد، بی آنکه مجبور باشیم وقت زیادی را صرف کنیم، خیلی چیزها را متوجه میشویم. به همین خاطر گاهی ساعتها مدیتیشن میکنیم، اما حس میکنیم که فقط یک دقیقه گذشته است. ما به چیزهای بسیاری پی می بریم که درک آنها به قرنهای زمان نیاز دارد. به همین خاطر باید در جستجوی این خرد درونی باشیم. همه پاسخ ها در درون قرار دارند.

سؤال: چرا در این جهان، این همه دین وجود دارد؟ کدامیک دین واقعی است؟

استاد: همه. یکی را انتخاب کنید. اگر شما یک دین را به طور کامل درک کنید، همه ادیان دیگر را نیز درک خواهید کرد. وگرنه همیشه در بین ادیان که همه تنها به یک حقیقت اشاره دارند، بحث و گفتگو و جنگ خواهیم داشت. در دین خود بمانید اما امروز روشن ضمیر شوید. بعد متوجه میشوید که کدام دین، بهترین است. متوجه میشوید که ادیان زیادی وجود ندارد، فقط یک دین وجود دارد. بدون روشن ضمیری، خیلی سخت است که خود را متقاعد کنیم که همه ادیان یکی هستند. هر چقدر هم که من برای شما توضیح دهم، این دانش من است، نه شما. پس شما باید دانش خودتان را کسب کنید.

اگر همه افراد مذهبی میتوانستند دین خود را درک کنند، مطلقاً بین ادیان، درون ادیان، چیزی که میدانید امروزه در جهان اتفاق می افتد، جنگی وجود نداشت. تنها اشخاص روشن ضمیر میتوانند به طور واقعی، به طور حقیقی، به طور عمیق و کامل، مذهبی باشند. چنین اشخاصی با وجود همه نژادها، آیین ها و ادیان، یگانگی بشریت را درک میکنند. چنین اشخاصی، صلح بان های واقعی این جهان هستند.

سؤال: آیا لازم است قبل از مدیتیشن، دعا کنیم؟

استاد: بله، میتوانیم، اما ضروری نیست. مدیتیشن، عمیق ترین دعایی است که از طریق آن میتوانید به هر چیزی که میخواهید، دست یابید. هر چیزی که برای سلامت معنوی و فیزیکی شما خوب باشد، در مسیرتان قرار می گیرد، چه برای آن دعا کنید و چه نکنید. به همین خاطر زندگی یک رهرو کوان یین، مملو از رضایت و خرسندی است. او هیچ چیز نمی خواهد. هر چقدر که بیشتر ممارست میکند، کمتر میخواهد. هر چقدر بیشتر ممارست میکند، کمتر دعا میکند. "ابتدا ملکوت الهی را جستجو کنید، بعد همه چیزهای دیگر به شما داده خواهد شد."

سؤال: آیا دعا کردن اجر دارد یا این، فقط حرف است؟

استاد: نه، اجر دارد. اگر ما به روشن ضمیری کامل دست نیافته ایم، باید همیشه برای روشن ضمیری و رستگاری و مسلماً برای چیزهای مورد نیازمان، برای مایحتاجی که در این زندگی لازم داریم، دعا کنیم. چه دعای ما اجابت شود و چه نشود، وقتی دعا میکنیم، از نظر روانی تسلی می یابیم و این نیز بسیار خوب است. دعاهای صادقانه همیشه لازم هستند، چون موجودات بهستی از طریق درخشندگی روح ما که از طریق دعاها به بهشت فرستاده میشود، متوجه این دعاها میشوند و به کمک ما می آیند. ما میتوانیم برای سلامتی دیگران دعا کنیم. اگر صادق باشیم، همه این دعاها فوراً اجابت میشوند.

رژیم وگان، جسم و روح را پاک می گرداند

سؤال: این شخص به مدت ده سال، مدیتیشن کرده و به مدت دو سال، وگان است. او گاهی خواب هایی می بیند که تحقق می یابند. هشتاد درصد از خواب های او تحقق می یابند. دلیلش چیست؟

استاد: این نتیجه ممارست معنوی و رژیم وگان اوست. چون وقتی رژیم وگان داریم، جسم ما کمتر تحت فشار غرایز و مواد حیوانی است و جسم و ذهن ما پاکتر میشود. به همین خاطر درک پیام معنوی برای ما راحت تر میشود. بویژه وقتی مدیتیشن میکنیم، میتوانیم ذهن پر آشوب مان را آرام کنیم تا پیام معنوی بتواند از آن عبور کند. وگرنه خداوند، بودا و موجودات معنوی، همیشه در کنار ما هستند و به روشهای بسیار به ما کمک میکنند و به دعاهای ما پاسخ میدهند، ولی ما هرگز نمیتوانیم اینها را دریافت کنیم، چون ذهن ما به شدت مشغول و پر سر و صداست و جسم و روح ما پر از مواد مختلف، به ویژه مواد حیوانی دارای ارتعاش پایین تر است.

حالا توضیح منطقی رژیم وگان و مدیتیشن را متوجه شدید. چیزهایی که در سطوح بالا قرار دارند، نمیتوانند با چیزهای سطح پایین ترکیب شوند. اگر شما به سطح

فیزیکی، به قلمرو حیوانی نزدیک تر باشید، نمیتوانید به ملکوت الهی یا سلسله مراتب معنوی نزدیک تر باشید.

سؤال: آیا تشرف و مدیتیشن، یکی هستند؟ اگر یکی هستند، میتوانیم کارمای گذشته و حال را پاک کنیم؟

استاد: اول اینکه تشرف یعنی گشودن قدرت مدیتیشن کننده در شما تا بعد بتوانید مدیتیشن کنید. مسلماً با این مدیتیشن میتوانیم کارمای انباشته شده را پاک کنیم. قدرت استاد میتواند این کار را برای شما انجام دهد و فقط کمی کارما برای شما باقی بگذارد تا بتوانید به این زندگی ادامه دهید. وگرنه می میرید. با اینکه کارما یک چیز توهمی است، اما برای همه کسانی که در این جسم فیزیکی زندگی میکنند، لازم است. وگرنه، دلیلی، بهانه ای نداریم تا در این جهان فیزیکی زندگی کنیم. اما تنها از طریق ممارست مدیتیشن است که میتوانیم ذات توهمی کارما را درک کنیم. در نتیجه حتی اگر ظاهراً هنوز برای زندگی در این جهان، به اقدامات کارمایی میپردازیم، از کارما رها هستیم.

تفاوت بین شخص رستگار شده و شخص رستگار نشده، در این است. هر دو یک الگوی کارمایی را دنبال میکنند، اما یکی توهمی بودن ذات کارما را درک میکند و دیگر هنوز عمیقاً در دام این عملکرد کارمایی غرق است. کارما ترسناک نیست. تنها چیز ترسناک، جهالت ماست که به خاطر آن نمیتوانیم ذات کارما را درک کنیم.

تنها درک درونی میتواند ما را آزاد کند

سؤال: چرا باید همچنان به چرخه تولد و مرگ ادامه دهیم تا به نیروانا دست یابیم؟ علت و دلیل اولین تولد چه بوده است؟

استاد: ما به این خاطر به اینجا آمدم که در این نمایش خلاق شرکت کنیم. اگر شرکت نمی کردیم، خلقت و تفریحی در کار نبود. پس هر یک از ما، کاری در این

جهان بر عهده گرفتیم و بعد سعی کردیم آن را به انجام برسانیم. در اصل سطوح مردم و کار آنها متفاوت بود و هیچکس به این فکر نمی‌کرد که در جایگاه پایین تر یا بالاتری است، که برکت نصیب او شده و ثروت دارد یا قرار است نقش فقیری در خیابان را عهده دار باشد. در ابتدای این "نمایش"، هیچکس به این چیزها اهمیت نمی‌داد. بعد از مدتی، ما به نقش هایمان وابسته شدیم و افسوس خوردیم و متکبر شدیم و هدف از این "نمایش" را از یاد بردیم. در این هنگام بود که رنج خواستن فلان چیزها، رنج رقابت برای مقام و برکات این جهان، به سراغ ما آمد. ما نقش هایی که بازی کردیم را واقعی پنداشتیم و هر چقدر بیشتر به نقش هایمان وابسته شدیم، هدف از "نمایش"، عظمت و اصل مان، کمتر در یادمان ماند.

چون به نقش هایمان خیلی وابسته شدیم، خود را همان فقیری دانستیم که نقش او را بازی کردیم، خود را همان شاهی دانستیم که در جایگاهش قرار داشتیم. ما سعی کردیم حداکثر تلاش مان را بکنیم تا سرنوشت مان را بهتر کنیم، تا جایگاه بالای خود را حفظ کنیم و برای رسیدن به خواسته هایمان، از انجام هیچ کار بدی نترسیدیم. همچنان که سعی می‌کردیم سرنوشت مان را بهتر کنیم و مقام مان را حفظ کنیم، خواسته هایی در ما ایجاد شد و نقش های مفرح ما در "نمایش"، به رنج تبدیل شدند. اگر در یک زندگی به این خواسته ها نرسیدیم، سعی کردم دوباره بازگردیم تا برای آنچه به باور ما عدالت بود، مبارزه کنیم. به این شکل "نمایش" را خراب کردیم و برای همین تناسخ می یابیم و رنج می کشیم.

در اصل همه ما به طور برابر، از ملکوت الهی یا سرزمین بودا هستیم. پادشاه یا فقیری که در این جهان متولد شده اند، هر دو به طور برابر، فرشته ای بسیار خوب یا موجودی بهستی بوده اند که بعد به خاطر مقام، ثروت و شهرت، به جنگ با هم پرداخته اند. به این شکل رنج ما آغاز شد. به این ترتیب شد که هرگز نمیتوانیم از این تناسخ فیزیکی خارج شویم.

تنها روشن ضمیری میتواند به ما کمک کند تا همه این مقام ها و مرزهای توهمی را پاره کنیم و درک کنیم که در اصل همه ما در ملکوت الهی یکی هستیم. نیاز نیست برای چیزی نبرد کنیم. نیاز نیست برای چیزی شرمنده باشیم. نیاز نیست در مورد زندگی فیزیکی و مقام های این جهان، به خود ببالیم.

به همین خاطر بعد از روشن ضمیری، برای ما فرق نمیکند که شاه باشیم و بر کشور حکومت کنیم یا از همه چیز دست بکشیم و راهب شویم و در خیابان گدایی کنیم. با روشن ضمیری میتوانیم شاه بمانیم و بر کشور حکومت کنیم و در عین حال رستگار هم شویم. بدون روشن ضمیری، حتی راهب شدن ما یک حرکت پوچ است و هیچ تعالی معنوی برای ما به همراه ندارد، چون تنها چیزی که ما را آزاد میکند، درک و شناخت درونی است. نیروی بیرونی، ظاهر یا اعمال ما نیست که ما را به حقیقت میرساند. (تشویق) ممنون.

سؤال: او میخواهد بداند که آیا بعد از تشرّف، شیوه زندگی او تغییر میکند؟

استاد: بله و خیر. از درون تغییر میکند، نه از بیرون. مسلماً ظاهر بیرونی نیز به نوعی تغییر میکند. خیلی از متشرّفین، مفیدتر، زیباتر، صبورتر و مهربان تر شده اند، اما مهمترین چیز، تغییر درونی از جهالت به سوی خرد است. وگرنه نیاز نیست که در شیوه زندگی، شغل یا مذهب مان، تغییری ایجاد کنیم.

استاد واقعی، حضور مطلق دارد

سؤال: بعد از پیروی از روش استاد، اگر خودمان آن را انجام دهیم، خطری متوجه ما میشود؟ اگر مشکلات یا تردیدهایی داشته باشیم، از چه کسی میتوانیم اطلاعات را به دست آوریم؟

استاد: وقتی از دستورالعمل ها پیروی میکنید، یعنی خودتان آن را انجام نمیدهید. پس خطری نیست. بعلاوه، استاد در همه جا هست. همیشه میتوانید پاسخ ها را از

درون دریافت کنید. استاد میداند که چه وقت در خطر هستید و بی آنکه حتی از او درخواست کنید، به شما کمک میکند. اگر سؤال منطقی داشتید، مسلماً میتوانید برای من یا به مرکز، نامه بنویسید. میتوانید به مرکز بیایید تا تعدادی از رهروان قدیمی تر یا مسنجرهای کوان یین در گروه ما، به شما کمک کنند. اما فقط در ابتدا اینطور هستید. بعد، از درون، همه چیز را متوجه خواهید شد. دیگر سؤالی، تردیدی، خواسته ای ندارید و فقط به وظیفه مهرآمیزتان عمل میکنید و از برکات درونی لذت می برید.

یک استاد معنوی واقعی باید حضور مطلق داشته باشد، باید از حالت روحی و خواسته-های هر شاگرد در هر گوشه از جهان و کائنات، مطلع باشد. وگرنه اگر شما به حضور فیزیکی استاد تکیه کنید، در زمان مشکلات و در هنگام ضرورت، خیلی دیر کمک دریافت میکنید. به همین خاطر من به شاگردانم توصیه میکنم تا بیرون نروند و با عجله به مردم آموزش ندهد. آنها باید صبر کنند تا حداقل به سطح معنوی استاد برسند تا بتوانند با حضور مطلق خود، به شاگردان کمک کنند. وگرنه، هر "استادی" که به سطح حضور مطلق نرسیده، هرگز نباید خطر کند و به کار در زمینه های معنوی بپردازد و مردم را به سوی خطر هدایت نماید. پس نترسید. اگر من به شما تعلیم میدهم، از شما مراقبت میکنم. قول میدهم. (تشویق)

"تشریف در واقع تشریف نیست... شما فقط به اینجا می آئید و به من اجازه می دهید تا به شما کمک کنم که به خودتان یاری رسانید. من نیامده ام تا شما را شاگرد کنم.... آمده ام تا به شما کمک کنم تا استاد شوید."

استاد اعظم چینگ های

"همه می دانند که چطور مدیتیشن کنند، اما شما بر چیزهای غلط مدیتیشن میکنید. بعضی ها بر دختران زیبا، بعضی ها بر پول و بعضی ها بر کسب و کارشان تمرکز دارند. هر بار که به طور کامل و با همه وجود، روی چیزی تمرکز کنید، این کار مدیتیشن است. من فقط به قدرت درون، به شفقت، عشق و رحمت که صفاتی الهی اند، توجه دارم."

استاد اعظم چینگ های

"تشریف یعنی آغاز یک زندگی تازه به یک سبک تازه. یعنی استاد، شما را پذیرفته تا در جمع قدیسان قرار گیرید. پس دیگر یک فرد معمولی نیستید، شما تعالی یافته اید. در قدیم به این کار 'تعمید' یا 'پناه بردن به استاد' می گفتند."

استاد اعظم چینگ های

تشریف در متد کوان یین

استاد اعظم چینگ های، افراد صادق و آرزومند برای دانستن حقیقت را با متد کوان-یین آشنا میسازند. اصطلاح چینی "کوان یین" یعنی "مدیتیشن بر نور و صوت". این متد شامل مدیتیشن بر نور و صوت درون است. چنین تجربیات درونی ای از دوران باستان تاکنون به طور مکرر در ادبیات عرفانی همه مذاهب جهان شرح داده شده اند.

به عنوان مثال، در انجیل آمده: "در آغاز کلمه بود و کلمه با خدا بود و کلمه خدا بود." (یوحنا ۱:۱). این کلمه همان صوت درون است که به آن کلام خدا، شبد، تائو، جریان صوت، نام یا موسیقی سماوی هم گفته شده است. "این صوت در تمام موجودات زنده ارتعاش دارد و تمام دنیا را نگه میدارد. این نوای درونی، همه جراحات ها را التیام و همه آرزوها را تحقق می بخشد و عطش دنیایی را فرو می نشاند. این صوت، سراسر قدرت است و عشق و به دلیل اینکه ما از آن نشأت گرفته ایم، ارتباط و تماس با آن برای قلب هایمان آرامش و رضایت به ارمغان می آورد. پس از گوش سپردن به این آوا، کل وجود ما عوض میشود و دید کلی مان نسبت به زندگی، رو به بهبود میرود."

نور درونی، نور خدا، همان نوری است که واژه "روشن ضمیری" بدان اشاره دارد. شدت آن ممکن است از یک نور ضعیف تا تشعشی از چندین میلیون خورشید باشد. از طریق این نور و صوت درونی است که به شناخت خدا نائل میشویم.

تشریف به متد کوان یین یک مراسم عبادی پیچیده یا مراسمی جهت پذیرش یک مذهب جدید نیست. در طی تشریف، دستورالعمل های مشخصی در مورد مدیتیشن بر نور و صوت درون داده میشود و استاد اعظم چینگ های "انتقال روحانی" را انجام میدهند. اولین طعم "حضور الهی"، بی صدا و خاموش به شخص منتقل میشود. برای گوشودن این درب برای شما، حضور فیزیکی استاد الزامی نیست. این انتقال، قسمت

اساسی این متد است. این روش به تنهایی و بدون فیض و برکات استاد، سود ناچیزی به دنبال خواهد شد.

از آنجا که ممکن است در طی مدت تشریف، نور درونی را دیده و صوت درونی را بشنوید، این واقعه را گاهی روشن ضمیری آنی یا فوری می نامند.

استاد چینگ های در پذیرش افراد برای تشریف، به پیشینه و اعتقادات مذهبی شان کاری ندارند. شما مجبور نیستید مذهب یا اعتقادات تان را تغییر دهید. از شما خواسته نمیشود که به سازمانی بپیوندید یا در راهی شرکت کنید که با روش زندگی عادی شما مطابقت ندارد. اما از شما خواسته میشود که وگان باشید. تعهد مادام العمر به رژیم وگان، از پیش شرط های لازم برای دریافت تشریف است.

تشریف به صورت رایگان انجام می گیرد.

تمرین روزانه مدیتیشن به روش متد کوان یین و اجرای فرامین پنجگانه، تنها موارد الزامی پس از تشریف هستند. این احکام، راهنمای شما هستند و به شما کمک میکنند تا خودتان و هیچ موجود زنده دیگری را نیازارید. این ممارست ها نخستین تجربه روشن ضمیری شما را عمیق تر و قویتر می کنند و به شما این فرصت را میدهند که در نهایت، به بالاترین سطح "بیداری" یا "لوهیت" دست یابید. بدون تمرین روزانه، مسلماً روشن ضمیری خود را فراموش نموده و به سطح عادی هوشیاری باز می گردید.

هدف استاد اعظم چینگ های این است که به ما بیاموزند مستقل و خود کفا باشیم. از این رو ایشان روشی را می آموزند که هر کسی بتواند به تنهایی، بدون وجود کمک یا هر گونه ابزار و وسائل، آن را ممارست کند. ایشان به دنبال رهرو، پرستش کننده، شاگرد یا ایجاد سازمانی با پرداخت حق عضویت از طرف اعضا نیستند. استاد، پول،

هدایا یا سجده های شما را نمی پذیرند، بنابراین نیازی به انجام این کارها برای ایشان نیست.

استاد اعظم چینگ های، خلوص و صداقت شما در زندگی روزمره و تمرین مدیتیشن برای پیشرفت به سوی قداست را می پذیرند.

فرامین پنجگانه:

اجتناب از کشتار موجودات زنده

این رهنمود مستلزم پیروی کامل از رژیم وگان است. رژیم فاقد گوشت، لبنیات، ماهی، ماکیان یا تخم مرغ (بارور یا غیر بارور).

اجتناب از دروغ گفتن

اجتناب از دزدی

اجتناب از خلاف جنسی

اجتناب از مشروبات الکی و مواد مخدر

این رهنمود شامل اجتناب از همه انواع سموم است، نظیر الکل، مواد مخدر، دخانیات، قمار و فیلم، نشریات یا بازیهای ویدئویی منافی اخلاق یا بسیار خشن.

اما با وجود همه این موانع و ناسپاسی انسانها، ما هنوز به انجام کار خوب ادامه میدهم. ما هنوز به بهتر کردن خودمان، به انجام کار درست ادامه میدهم، چون درست است، چون چالش این جهان این است که همیشه راه خدا را در پیش گیریم، همیشه فرامین وجدان را رعایت کنیم. به این شکل به ورای همه تفاوت ها، همه ستایش ها و همه سرزنش ها میرویم تا به یک موجود شریف تبدیل شویم.

(برگرفته از " ذهن مقدس، انتظار بازگشت هیچ چیزی را ندارد".)

استاد اعظم چینگ های

بعد از دستیابی به روشن ضمیری کامل، همه چیز را متوجه میشوید، حتی در یک لحظه، زندگی های بسیار را درک میکنید، چون با روشن ضمیری، به ورای محدودیت های زمانی و مکانی میرویم. وقتی زمان در کار نباشد، بی آنکه مجبور باشیم وقت زیادی را صرف کنیم، خیلی چیزها را متوجه میشویم. به همین خاطر گاهی ساعتها مدیتیشن میکنیم، اما حس میکنیم که فقط یک دقیقه گذشته است. ما به چیزهای بسیاری پی میبریم که درک آنها به قرنهای زمان نیاز دارد. به همین خاطر باید در جستجوی این خرد درونی باشیم. همه پاسخ ها در درون قرار دارند.

(برگرفته از: "راه یافتن گنج درون".)

استاد اعظم چینگ های

ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم، پس باید تغییر کنیم. باید همه این مفاهیم بی فایده در مورد اینکه یک قدیس چطور باید باشد یا افکار تیره، برداشت های منفی در مورد جهان و خودمان را پشت سر بگذاریم. یک کاری انجام دهید!

(برگرفته از "ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم".)

استاد اعظم چینگ های

با هر فکر ما، جهان بهتر میشود و خود و همسایگان مان میتوانیم در جای بهتری با هم سهمیم باشیم. وقتی سهمیم شدن با دیگران را آغاز کنیم، یک تغییر ظریف در خود حس میکنیم و عشق بیشتری به آگاهی ما وارد میشود. ما به یک چیزی آگاه میشویم و این آغاز است.

(برگرفته از "ما در حال ورود به عصر طلایی هستیم".)

استاد اعظم چینگ های

پس از اطلاع از همه رازهای کائنات، بعد از صاحب شدن همه گنجینه های بهشت، دیگر هیچ چیز نمی خواهیم. ما از درون شاد می شویم، هر چیزی که پیش آید، خوش آید. ما همچون یک کودک میشویم. ما دیگر خواسته ای نداریم و قلب ما دیگر با خواسته های این جهان، نمی سوزد و دیگر تحت کنترل این خواسته ها نیستیم. مزیت بودا شدن، این است.

(برگرفته از "ممارست، جهان را متمدن تر میکند".)

استاد اعظم چینگ های

نشریات ما

به منظور متعالی کردن روح ما و الهام بخشیدن به زندگی روزمره مان، مجموعه ای غنی از سخنرانی های استاد اعظم چینگ های به صورت کتاب، DVD ، MP3 ، MP4 و CD وجود دارد.

علاوه بر کتاب های انتشار یافته و نوارها، میتوان از طریق اینترنت، به انواع گوناگونی از تعالیم استاد دسترسی داشت. به عنوان مثال، چندین وب سایت، پرانتشارترین مجلات خبری را عرضه می کنند (وب سایت های کوان بین را در زیر ببینید). از دیگر نشریات آنلاین میتوان به اشعار و جملات قصار و همچنین فایل های صوتی و تصویری سخنرانی های استاد، اشاره کرد.

کتابها

خواندن یکی از کتاب های استاد در وسط یک روز پرمشغله، میتواند زندگی تان را نجات دهد. سخنان ایشان، به طور واضح، ذات حقیقی مان را به ما یادآور می شوند. چه سخنرانی های معنوی و آموزنده ایشان در سری کتاب های "کلید روشن ضمیری آئی" و چه اشعار بسیار شفیق ایشان در "اشکهای خاموش" را بخوانید، در هر حال همیشه جواهرات خرد برایتان آشکار می شوند.

در لیست کتاب هایی که در زیر ارائه میشود، تعداد کتاب های در دسترس در هر زبان، در پرانتز نوشته شده. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد اینها و کتاب های دیگر، لطفاً به بخش "شیوه دستیابی به نشریات" رجوع کنید.

The Key of Immediate Enlightenment:

Aulacese(1-15), Chinese(1-10), English(1-5), French(1-2), Finnish(1), German(1-2), Hungarian(1), Indonesian(1-5), Japanese(1-4), Korean(1-11), Mongolian(1,6), Portuguese(1-2), Polish(1-2), Spanish(1-3), Swedish(1), Thai(1-6) and Tibetan(1).

The Key of Immediate Enlightenment - Questions and Answers:

Aulacese(1-4), Chinese(1-3), Bulgarian, Czech, English(1-2), French, German, Hungarian, Indonesian(1-3), Japanese, Korean(1-4), Portuguese, Polish and Russian(1).

Special Edition/Seven-Day retreat in 1992:

English and Aulacese.

The Key of Immediate Enlightenment - Special Edition/1993 World Lecture Tour:

English(1-6) and Chinese (1-6).

Letters Between Master and Spiritual Practitioners:

English(1), Chinese(1-3), Aulacese(1-2), Spanish(1)

My Wondrous Experiences with Master:

Aulacese (1-2), Chinese (1-2)

Master Tells Stories:

English, Chinese, Spanish, Aulacese, Korean, Japanese and Thai.

Coloring Our Lives:

Chinese and Aulacese, English.

God Takes Care of Everything — Illustrated Tales of Wisdom from The Supreme Master Ching Hai:

Aulacese, Chinese, English, French, Japanese and Korean.

The Supreme Master Ching Hai's Enlightening Humor –Your Halo Is Too Tight!

Chinese and English.

Secrets to Effortless Spiritual Practice:

Chinese and English, Aulacese.

God's Direct Contact – The Way to Reach Peace:

Chinese and English, Aulacese.

Of God and Humans – Insights from Bible Stories:

Aulacese, Chinese and English .

The Realization of Health – Returning to the Natural and Righteous Way of Living:

Aulacese, Chinese, English.

I Have Come to Take You Home:

Arabic, Aulacese, Bulgarian, Czech, Chinese, English, French, German, Greek, Hungarian, Indonesian, Italian, Korean, Mongolian, Polish, Spanish, Turkish, Romanian and Russian.

Aphorisms 1: Gems of eternal wisdom from Master. Available in English/Chinese, Spanish/Portuguese, French/German and Korean.

Aphorisms 2: Gems of eternal wisdom from Master. Available in English, Chinese

The Supreme Kitchen(1) – International Vegan Cuisine:

Combined volume of English/Chinese, Aulacese and Japanese.

The Supreme Kitchen(2) – Home Taste Selections:

Combined volume of English/Chinese

One World... of Peace through Music:

Combined volume of English/Aulacese/Chinese.

A Collection of Art Creation by The Supreme Master Ching Hai – Painting Series:

English and Chinese.

S.M.Celestial Clothes: Combined volume of English/Chinese.

The Dogs in My Life: Aulacese, Chinese, English, Japanese, Korean, Spanish, Polish and German.

The Birds in My Life: Aulacese, Arabic, Chinese, English, French, German, Mongolian, Russian, Korean and Indonesian.

The Noble Wilds: Aulacese, Chinese, English, Mongolian, Korean, French and German.

Celestial Art: Aulacese, Chinese, English

From Crisis to Peace: Available in Aulacese, Chinese, Dutch, English, French, Hungarian, Indonesian, Japanese, Korean, Norwegian, Portuguese, Polish, Russian, Romanian, Spanish, Swedish and Thai.

Thoughts on Life and Consciousness

A book written by Dr. Janez: Available in Chinese

مجموعه اشعار

- Silent Tears: A book of poems written by Master.
Available in German/French, English/Chinese, and Aulacese, Chinese, English, Spanish, Portuguese, Korean and Filipino.
- Wu Tzu Poems: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese, English.
- The Dream of a Butterfly: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese and English.
- Traces of Previous Lives: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese and English.
- The Old Time: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese and English.
- Pebbles and Gold: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese and English.
- The Lost Memories: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese and English.
- The love of Centuries: A book of poems written by Master.
Available in Aulacese, Chinese, English, French, German, Mongolian, Korean and Spanish.
- The Real Love: Available in English, Chinese
- Loving The Silent Tears(The Musical):CD & DVD
- Beyond the Realm of Time (song performance in Aulacese): CD & DVD
- A Touch of Fragrance (song performance in Aulacese by celebrated singers):CD

- That and This Day (poetry recital in Aulacese): CD
- Dream in the Night (song performance in Aulacese): CD & DVD
- T-L-C, Please (song performance in Aulacese): CD
- Please Keep Forever (poetry recital in Aulacese): CD
- The Song of Love: (DVD) Aulacese and English
- Good Night Baby: (CD) in English
- The Jeweled Verses (poems by distinguished Aulacese poets, recital in Aulacese): CDs 1, 2 & DVDs 1, 2
- The Golden Lotus (poetry recital in Aulacese): CD & DVD
We invite you to listen to the recital of Venerable Thich Man Giac's beautiful poetry, through the melodious voice of Supreme Master Ching Hai, who also recited two of Her own poems, "Golden Lotus" and "Sayonara".
- An Ancient Love (poetry recital in Aulacese): CD & DVD
- Traces of Previous Lives (poetry recital in Aulacese): CDs 1, 2 & 3, DVDs 1, 2 (with 17 choices of subtitles)
- A Path to Love Legends: CDs 1, 2 & 3, (poems by distinguished Aulacese poets, recital in Aulacese)
- * The poems from "A Path to Love Legends", "An Ancient Love", "Beyond the Realm of Time", "Dream in the Night", "Please Keep Forever", "That and This Day", "Traces of Previous Lives", "The Jeweled Verses", "The Golden Lotus" and "T-L-C, Please", were recited or set to music and sung by the Poet Herself.

MP3s, CDs and DVDs of The Supreme Master Ching Hai's lectures, music and concerts are available in Arabic, Armenian, Aulacese, Bulgarian, Cambodian, Cantonese, Chinese, Croatian, Czech, Danish, Dutch, English, Finnish, French, German, Greek, Hebrew, Hungarian, Indonesian, Italian, Japanese, Korean, Malay, Mandarin, Mongolian, Nepali, Norwegian, Persian, Polish, Portuguese, Russian, Sinhalese, Slovenian, Spanish, Swedish, Thai, Turkish and Zulu. Catalogs will be sent upon request. All direct inquiries are welcome.

MP3، CD و DVD های سخنرانی های استاد اعظم چینگ های، موسیقی و کنسرت ها به زبان های عربی، ارمنی، آولاکی، بلغاری، کامبوجی، کانتونی، چینی، کروات، چک، دانمارکی، هلندی، انگلیسی، فنلاندی، فرانسوی، آلمانی، یونانی، عبری، مجارستانی، اندونزیایی، ایتالیایی، ژاپنی، کره ای، مالی، ماندارینی، مغولی، نپالی، نروژی، فارسی، لهستانی، پرتغالی، روسی، سیلانی، اسلوانیایی، اسپانیایی، سوئدی، تایلندی، ترکی و زولو موجود هستند. کاتالوگ ها نیز بنا به درخواست، فرستاده میشوند. از همه پرسشهای مستقیم نیز استقبال می شود.

کتابچه نمونه رایگان "روشن ضمیری آنی"

کتابچه نمونه "کلید روشن ضمیری آنی"، به معرفی تعالیم استاد اعظم چینگ های می پردازد. در دسترس بودن این کتاب به صورت الکترونیکی، به خوانندگان سراسر جهان این امکان را می دهد تا هرگاه به اینترنت دسترسی دارند، آن را به رایگان دانلود کنند یا به طور آنلاین بخوانند. این جواهر ارزنده، از آفریقایی تا زولو، از بنگالی تا اردو، از مقدونی تا مالی و بسیاری از زبان های دیگر وجود دارد و تاکنون به بیش از ۸۰ زبان ترجمه شده است.

در این کتابچه، استاد اعظم چینگ های به اهمیت مدیتیشن در زندگی روزمره تأکید می کنند. سخنرانیهای ایشان در مورد ابعاد بالاتر معنوی و فواید رژیم وگان نیز در آن آمده. همچنین اطلاعاتی در مورد تشریف در متد کوان یین، اعلی ترین و غایی ترین راه نیز ارائه شده. بینش های عمیق استاد اعظم چینگ های در "کلید روشن ضمیری آنی"، به آنها که در جستجوی حقیقت هستند، پرتویی روشن از امید عرضه می دارد.

همانطور که استاد اعظم چینگ های گفتند، "با رسیدن به آرامش و صلح درونی، به همه چیز دست خواهیم یافت. همه خشنودی ها، تحقق تمام آرزوهای دنیوی و بهشتی، از ملکوت خدا، از درک درونی هماهنگی ابدی مان، از خرد جاودانه مان و از قدرت الهی مان حاصل می شود. مهم نیست چقدر پول و ثروت، قدرت و موقعیت اجتماعی داشته باشیم، اگر به اینها دست نیابیم، هرگز رضایت حاصل نمی کنیم."

برای دسترسی مستقیم به "کتابچه نمونه"، لطفاً از این سایت دیدن فرمائید:

<http://sb.godsdirectcontact.net>

این وب سایت، این کتابچه را به زبان های گوناگون عرضه می کند. در تقدیم بهترین هدیه به جهان از طریق اشاعه پیام خدا و تعالی دادن آگاهی انسانها، به ما بپیوندید.

اگر زبان مادری تان در لیست ما نیست و تمایل دارید این کتابچه را به زبان انتخابی خود ترجمه کنید، لطفاً از طریق این ایمیل divine@Godsdirectcontact.org با ما تماس بگیرید.

برای دانلود کتابچه نمونه، به این سایت ها مراجعه نمائید:

<http://sb.godsdirectcontact.net> (Formosa) (U.S.A.)

<http://www.direkter-kontakt-mit-ott.org/download/> (Europe)

شیوه دستیابی به نشریات

همه نشریات با هزینه کم ارائه می شوند. اگر مایل به خرید یا سفارش یک محصول هستید، لطفاً ابتدا با مرکز محلی خود یا شخص رابط تماس بگیرید و از وجود آن محصول مطلع شوید. برای دستیابی به لیست نشریات قابل دسترس، می توانید با مرکز محلی تان تماس بگیرید یا از سایت های زیر دیدن فرمائید:

<http://smchbooks.com/>

<http://edenrules.com>

<http://www.theCelestialShop.com>

بعلاوه، بسیاری از مقالات آنلاین مجلات خبری، لیست کتابها و نوارهای تازه انتشار یافته را ارائه می دهند. محل نمایشگاه در اعتکاف ها نیز جایی عالی برای دیدن کتابها، نوارها، تصاویر، نقاشی ها و جواهرات استاد، به طور مستقیم است. اگر لازم بود، میتوانید محصولات را به طور مستقیم از مرکز فورموسا تهیه کنید. آدرس مرکز در زیر آمده:

P.O.Box 9, Hsihu, Miaoli, Formosa, ROC (36899)

فهرست کامل محصولات نیز به درخواست شما، قابل ارائه می باشد.

سایت های کوان بین

God's direct contact—The Supreme Master Ching Hai International Association's global Internet:

<http://www.Godsdirectcontact.org.tw/eng/links/links.htm>

در این سایت، به فهرست سایت های کوان بین در سراسر جهان دسترسی دارید و میتوانید با زبان های گوناگون، به جستجو در آن بپردازید. همچنین به طور شبانه-روزی، به برنامه "سفری به عوالم زیبایی" در تلویزیون دسترسی دارید. شما می توانید "اخبار استاد اعظم چینگ های" که به صورت کتاب الکترونیکی یا فرمت قابل چاپ، در دسترس است را دانلود کنید یا برای دریافت آن، مشترک شوید. نسخه های کتابچه نمونه "کلید روشن ضمیری آنی" نیز به زبان های مختلف در دسترس هستند.

آن هنگام که جاری شد در روح عشق استاد
متولد شدم دگر بار
فقط از من می پرس دلیلش را:
منطق عشق بی دلیل است زیرا!

من سخنگو هستم
از جانب کل مخلوقات.
صریح می گویم
از غمها و رنجهایشان
در زندگی های پیاپی، در چرخه بی پایان مرگ.
دعا کن، ای استاد مهربان
بشتاب! برای پایان دادن به آن.

به همه ارزانی می داری برکت را،
خوب و بد،
زشت و زیبا،
شایسته و ناشایست،
همه یکسان!
ای استاد، هرگز نمی توانم سر دهم آواز ستایشت را.
در سینه دارم عشقت را
و به خواب می روم شبها با آن.

از "اشکهای خاموش"
از استاد اعظم چینگ های

راه های تماس با ما

The Supreme Master Ching Hai International Association

P. O. Box 9, Hsihu, Miaoli, Formosa, ROC(36899)

P.O.Box 730247, San Jose, CA 95173-0247, U.S.A.

Supreme Master Television

E-mail: Peace@SupremeMasterTV.com

Tel: 1-626-444-4385 / Fax: 1-626-444-4386

<http://www.suprememastertv.com/>

Book Department:

E-mail: divine@Godsdirectcontact.org

(You are welcome to join us in translating Master's books into others languages.)

TheSupremeMasterChingHaiInternationalAssociationPublishingCo., Ltd. Taipei, Formosa.

E-mail:smchbooks@Godsdirectcontact.org

Tel :(886)2-23759688/ Fax:2-23757689

<http://www.smchbooks.com>

News Group:

E-mail:lovenews@Godsdirectcontact.org

Spiritual Information Desk:

E-mail:lovewish@Godsdirectcontact.org

Fax:(886)946-730699

S.M. Celestial Co., Ltd.

E-mail: smcj@mail.sm-cj.com

Tel :(886)3-4601391/Fax:3-4602857

<http://www.sm-cj.com>

Online Shop

Celestial:<http://www.thecelestialshop.com>

EdenRules: <http://www.edenrules.com/>

Loving Hut International Company, Ltd

Tel: (886) 3-468-3345/Fax: 3-468-5415

E-mail: info@lovinghut.com

<http://www.lovinghut.com/tw/>

Loving Food - for a healthy Vegan Lifestyle

<http://www.lovingfood.com.tw>

کلید روشن ضمیری آنی ۵

نویسنده: استاد اعظم چینگ های

ناشر: شرکت انتشاراتی انجمن بین المللی استاد اعظم چینگ های

The Supreme Master Ching Hai International Association Publishing
Co., Ltd.

8F.-16, No.72, Sec. 1, Zhongxiao W. Road., Zhongzheng Dist.,
Taipei, Formosa, R.O.C.

Tel: 886-23759688 / Fax: 886-2-23757689

E-mail: smchbooks@Godsdirectcontact.org

<http://www.smchbooks.com>

The Supreme Master Ching Hai@2017

ویرایش اول: مه ۲۰۱۷

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است. شما می توانید با کسب اجازه از ناشر، با کمال
میل محتوای این کتاب را منتشر کنید.

ما شاگردان استاد اعظم چینگ های، سختی رنج جستجو به دنبال حقیقت نهایی را تجربه کرده ایم. به همین خاطر میدانیم که یافتن یک استاد روشن ضمیر در قید حیات که بالاترین متد بیداری خرد ذاتی و درک حقیقت نهایی، همان متدی که از دوران باستان توسط همه استادان واقعی آموزش داده میشده را آموزش دهد، چقدر دشوار و بی نظیر است. از ممارست این متد، فایده بسیار نصیب ما شده و به همین خاطر این مجموعه، شامل سخنرانی های استاد اعظم چینگ های در کشورهای مختلف در سراسر جهان را به شما عرضه می کنیم تا جویندگان حقیقت که آرزو دارند در یک دوره زندگی، رستگاری جاودان را بیابند و همچنین دیگران، بتوانند پاسخ پرسش های مختلف خود در مورد زندگی، تولد، مرگ، پیشرفت معنوی و حقیقت را بیابند.